[مناجات حضرت مولانا]

عظم الله ذكره



مثنوئ شريفدن جمع وترتيبنه موفق اولان

اسكدار مولويخانه‌سی پوست نشينی

احمد رمزی المولوی



محفل مجموعه‌سنك دردنجی نسخه‌سنه علاوه اوله‌رق طبع ايدلمشدر



استانبول — مطبعهٔ عسكريه

١٣٣٦

ای خدا فریاد رس نعم المعین

ای کمینه بخششت ملك جهان　　من چکویم چون تو میدانی نهان
ای همیشه حاجت ماوا پناه　　بار دیکر ما غلط کردیم راه
ایك کفتی کرچه میدانم سرت　　زود هم پیدا کنش بر ظاهرت

صد هزاران دام ودانه‌ست ای خدا　　ما چو مرغان حریص بی نوا
دمبدم پا بستهٔ دام نویم　　هریکی کرباز وسیمرغی شویم
میر هانی هر دمی مارا وباز　　سوی دامی میر ویم ای بی نیاز

چون عنا یاتت شود باما مقیم　　کی بود بیمی ازان دزد لئیم
کر هزاران دام باشد در قدم　　چون تو باماپی نباشد هیچ غم

منکر اندرما مکن برما نظر　　اندر اکرام وسخای خود نکر
ما نبودیم و تقاضامان نبود　　لطف تونا کفتهٔ مامی شنود

ای خدا بنما توجانرا آن مقام　　کاندرو او بی حرف میروید کلام

یا کریم العفو ستار العیوب　　انتقام ازما مکش اندر ذنوب
آنچه درکونست زاشیا وانچه هست　　وانما جانرا بهر حالت که هست
کرسکی کردیم ای شیر آفرین　　شیررا مکمار بر مازین کمین
آب خوشرا صورت آتش مده　　اندر آتش صورت آبی منه

توبزن یاربنا آب طهور　　تاشود این نار عالم جمله نور
اب دریا جمله درفرمان تست　　آب و آتش ای خدا هم آن تست

رتو خواهی آتش اب خوش شود　　ور بخواهی آب هم آتش شود
بی طلب تواین طلب مان دادهٔ　　بی شمار وعد عطا بنهادهٔ
باطلب چون ندهی ای حی وودود　　کزتو آمدجملکی جودو وجود
این طلب درماهم از ایجاد تست　　رستن از بیداد یارب داد تست

ای خدا ای قادر بیچند وچون　　واقفی ازحال بیرون ودرون
ای خدا ای فضل تو حاجت روا　　باتو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد تو بخشیدهٔ　　تابدین بس عیب ما پوشیدهٔ
قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش　　متصل کردان بدریاهای خویش
قطرهٔ علمست اندرجان من　　وارهانش ازهوا و زخاك تن
پیش ازان کین خاکها خسفش کنی　　پیش ازان کان بادها نسفش کنی
کرچه چون نسفش کند توقادری　　کش ازیشان واستانی واخری

قطرهٔ کودر هوا شد یا که ریخت　　از خزینه قدرت توکی کریخت
کردر آید در عدم یاصد عدم　　چون بخوانیش اوکند ازسر قدم
صد هزاران ضد ضدرا میکشد　　بازشان فضل تو بیرون میکشد

ای خدای باعطای باوفا　　رحم کن بر عمر رفته برجفا

یارب آن تمیزده مارا بخواست　　تاشنا سیم آن نشان کژ زراست

پرده ای ستار ازما وامکیر　　باش اندر امتحان مارا مجیر

یارب این جرأت زبنده عفو کن　　توبه کردم مینکیرم زین سخن
یا غیاث المستغیثین اهدنا　　لا افتخار فی العلوم والغنا
لا تزغ قلباً هدیت بالکرم　　وا صرف السوء الذی خط القلم
بکذران ازجان ما سوء القضاء　　وامبر ماراز اخوان الصفاء

تلختراز فرقت تو هیچ نیست   بی پناهت غیر پیچا پیچ نیست
رخت ما هم رخت مارارا هزن   جسم ما هم جان مارا جان کن
دست ما چون پای مارا میخورد   بی امان توکی جان کی برد

جلد — ۲

ای میسر کرده بر ما در جهان   سخره و پیکار ازما وارهان
طعمه بنموده بماوان بوده شست   انچنان بنما بما آنرا که هست

ای خدای پاك و بی انباز و یار   دستکیر وجرم مارا در کذار
یادده ماراسخنهای دقیق   که ترا رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا ازتو اجابت هم زتو   ایمنی ازتو مهابت هم زتو
کر خطا کفتیم اصلاحش توکن   مصلحی توای تو سلطان سخن

ای خدا این سنکدل راموم کن   ناله اشرا تو خوش ومرحوم کن

یارب این بخشش نه حدکارماست   لطف تو لطف خفی را خود سزاست
دستکیر از دست ما مارا بخر   پرده را بر دار و پرده مامدر
باز خرمارا ازین نفس پلید   کاردش تا استخوان مارسید
از چوما بیچارکان این بندسخت   که کشاید جزتو ای سلطان بخت
اینچنین قفل کرانرا ای ودود   که تواند جزکه فضل تو کشود
ماز خود سوی توکردانیم سر   چون توی ازما بما نزدیکتر
باچنین نزدیکیٔ دوریم دور   درچنین تاریکیٔ بفرست نور
این دعا هم بخشش وتعلیم تست   ورنه در کلخن کلستان ازچه رست

حق آن قدرت که بر تلوین ما   رحمتی کن ای امیر لونها
خویشرا دیدیم ور سوائی خویش   امتحان مامکن ای شاه بیش
تا فضیحتهای دیکررا نهان   کرده باشی ای کریم مستعان
بیحدی تو در جمال ودر کمال   در کژی ما بیحدیم و در ضلال

بیحدی خویش بکمارای کریم   بر کژی بیحدی مشتی لئیم
هین که از تقطیع ما یکتار ماند   مصر بودیم و یکی دیوار ماند
البقیه البقیه ای خدیو   تا نکردد شاد کلی جان دیو

بهر مانی بهر آن لطف نخست   که تو کردی کمرهانرا باز جست
چون نمودی قدرتت بنمای رحم   ای نهاده رحمها درشحم و رحم
این دعا کر خشم افزاید ترا   تو دعا تعلیم فرما مهترا
آنچنان کادم بیفتاد از بهشت   رجعتش دادی که رست ازدیوزشت

آتنافی دار دنیانا حسن   آتنافی دار عقبانا حسن
راهرا بر ماچو بستان کن لطیف   مقصد ما باش هم توای شریف

جلد — ۳

ازهمه نومید کشتم ای خدا   اول و آخرتوئی و منتها

ای کریم و ای رحیم سرمدی   درکذار از بدسکالان آن بدی
ای بداده رایکان صد چشم وکوش   نی زرشوت بخش کرده عقل وهوش
پیش از استحقاق بخشیده عطا   دیده ازما جمله کفران وخطا
ای عظیم از ما کناهان عظیم   توتوانی عفو کردن درحریم
ماز حرص وآز خودرا سوختیم   وین دعارا هم زتو آموختیم
حرمت آنکه دعا آموختی   درچنین ظلمت چراغ افروختی
دست کیر وره بما توفیق ده   جرم بخش وعفوکن بکشا کره

جلد — ٤

ای خدای رازدان خوش سخن   عیب کاربد زما پنهان مکن
عیب کارنیك رامنما بما   تانکردیم ازروش سرد وهبا
جز توپیش که برآرد بنده دست   هم دعا وهم اجابت از تواست
هم زاول تودهی میل دعا   تودهی آخر دعاهارا جزا
اول وآخر توی ما درمیان   هیچ هیچی که نیاید دربیان

جلد — ٥

ای خدای بی نظیر ایثار کن   گوش راچون حلقه‌دادی زین سخن
گوش ما گیر ودران مجلس کشان   کز حقیقت‌میچشند ابن سرخوشان
چون بما بویی رسانیدی ازین   سرمبند آن مشك را ای رب دین
ازتو نوشند ارذکور واناث   بی دریغی درعطا یامستغاث
ای دعا نا کرده ازتو مستجاب   داده دلرا هر دمی صد فتح باب

ای قدیم راز دان ذوالمنن   دره تو عاجزیم وممتحن
هر دل سرکشته‌را تدبیر بخش   وین کمانهای دوتورا تیر بخش

ای مبدل کرده خاکی را بزر   خاك دیکررا نموده بوالبشر
کارتو تبدیل اعیان وعطا   کار ماسهواست ونسیان وخطا
سهو ونسیانرا مبدل کن بعلم   من همه جهلم مراده صبر وحلم
ای‌که خاك شوره‌را تونان کنی   وی‌که نان مرده راتوجان کنی
ای‌که جان خیره را رهبر کنی   وی‌که بیره‌را تو پیغمبر کنی
شکر ازنی میوه ازچوب آوری   ازمنی مرده بت‌خوب آوری

ای دهنده قوت وتمکین وثبات   خلق وازین بی ثباتی‌ده نجات
اندران کاری‌که ثابت بو دنیست   قائمی‌ده نفس راکه منثنی ست
اندران کاری‌که دارد آن نجات   قائمی‌ده نفس رابخشش حیات
صبرشان بخش وکفه میزان کزان   وارهان شان ازدم صور تکران
وزحسودی بازشان خرای کریم   تا نباشند از حسد دیو رجیم

ای خدا بنمای توهر چیزرا   انچنانکه هست‌در خدعه سرا
یا الهی سکرت ابصارنا   فاعف عنا اثقلت اوزارنا
یاخفیاً قد ملائت الخافقین   قدعلوت فوق نورالمشرقین

ربّ اوزعنی ان اشکر ماأری   لاتعقب حسرة لی ان مضی

ای‌تو سبحان پاك از ظلم وستم   کی دهی بی‌جرم جانرا دردوغم
من معیّن می‌ندانم جرم‌را   لیك هم جرمی بباید کرمها
چون بپوشیدی سبب رااز اعتبار   دائما آن جرم را پوشیده دار

ربنا انا ظلمنا سهو رفت   رحمتی کن ای رحیمیهات زفت

عفو کن‌زین ناقصان تن پرست   عفو ازدریای عفو اولیتر ست
عفو خلقان همچو جوی وهمچوسیل   هم بران دریا همی تازند خیل
عفوها هرشب ازین دل پارها   چون کبوتر سوی تو آید شها
بازشان وقت سحر پر آن کی   باز شب محبوس این ابدان کی

جلد — ٦

الغیاث ای توغیاث المستغیث   زین دوشاخه اختیارات خبیث
من ز دستان وزمکردل چنان   مات‌کشتم که بماندم از لشان
من‌که باشم چرخ باصد کاروبار   زین کمین فریاد کرد ازاختیار

کای خداوند کریم برد بار   ده امانم زین دوشاخه اختیار
جذب یکراهه صراط المستقیم   به‌ز دوراهه تردد ای کریم

ای کریم ذوالجلال مهربان   دائم المعروف دارای جهان
یاکریم العفو حی لم یزل   یاکثیرالخیر شاه‌بی بدل
اولم این جذر ومداز تورسید   ورنه ساکن بود این بحرای مجید
هم ازانجا کاین تردد دادیم   بی تردد کن مراهم ازکرم
ابتلایم میکنی آه الغیاث   ای ذکور ازابتلایت چون اناث
تا بکی این ابتلا یارب مکن   مذهبی‌ام بخش وده مذهب مکن
اشتری ام لاغروهم پشت ریش   زاختیارهمچو پالان شکل خویش

این گژاوه که شود اینسو گران
بفکن ازمن حمل ناهموار را

ان کژاوه کەشو دانسو کشان
تابینیم روضهٔ انوار را

ای دهنده عقلها فریاد رس
هم طلب ازتست وهم آن نیکویی
هم توکوی وهم نوبشنو هم توباش

تانخواهی تونخواهد هیچ کس
ماکییم اول توی اخر توی
ماهمه لاشیم باچندین تراش

ای بکردەیار همه اغیار را
خاك مارا ثانیا پالیز کن
این دعارا امر کردی زابتدا
چون دعامان امر کردی ای عجاب

ای بداده خلعت کل‌خار را
هیچ نی‌را بار دیکر چیزکن
ورنه خاکی راچه زهره این ندا
این دعای خویش را کن مستجاب

چون الف چیزی ندارم ای کریم

جز دلیوان تنکتر از چشم میم

ای مشیر ما تواندر خیر و شر
ای یرانالا نراه روز و شب

ازاشار تهای دلمان بیخبر
چشم بند ماشده دید سبب

ای خدا بکمار قومی رحم بند
تاز صندوق بدن مارا خرند



از کتاب مثنویٔ معنوی
آن دعا هارا که کفته پیرما
ختم کردم زابتدا تا انتها
یك نسق افتاد کویی آن‌همه
از ضیا قتهای خوان مثنوی
وردکن اینرا پس ازاوراد خوان

جمع کردم بهر توای مولوی
با نیاز وبا تضرع جابجا
بر نوشتم یك بیك آن بیتها
خاص از بهر دعا شد ملهمه
بایدت خوردن غدای معنوی
کر بخواهی فیض خاص مستعان

یادکن هم رمزیٔ دل خستەرا
یادکاری کرد باتو این دعا



مناجات حضرت مولانا ترجمه‌سی

[استادم محمد اسعد وشیخم محمد جلال الدین دده افندی مرحوملرك روح شریفلرینه تقدمهٔ احترامم]

اسکدار مولویخانه‌سنك شیخ عارفی احمد رمزی افندی برادرمزك (مناجات حضرت مولانا) عنوانلی بر اثری (محفل مجموعهٔ اسلامیه‌سی) نشریاتنك ایلکی اولمق اوزره طبع ایتدیرلمشیدی .

بو اثر عالی ، مثنویٔ شریفك متعدد محللرنده جناب پیر افندیمزك بارکاه الوهیته عرض و اعلا ایله‌مش اولدیغی تضرعاتك مجموعنی احتوا ایدییوردی .

مولویلکه منتسب ، یاخود حضرت مولی العاشقینه قلباً محب اولوب ده فارسی‌یی آکلایامایانلردن ایچه ذوات ، مضامین مناجاتی کندیلرینك‌ده تفهمی ایچین ترجمه‌سنی عبد عاجزدن ایسته‌دیلر .

هم بر خیره دلالت ایتمك ، هم‌ده معناً یوکسه‌لنلرك اخلاقاً نه قدر متواضع بولوندیغنی ، خصوصیله جناب مولانانك حضرت مولایه نه درجه عبودیتکار اولدیغنی کوسترمك مقصدیله اوالٓهی سانحاتی مألاً تورکجه‌یه نقل ایتدم . ابیات شریفه‌ده تلمیح بویورولان آیات واحادیثی‌ده ـ مبلغ ادراکمه کوره ـ اشارت ایله‌دم وینه مثنوی‌دن مقامه مناسب بعضی بیتلری علاوه ایتدم .

اوقویاجق اولانلره شوراسنی اخطاره لزوم کورویورم‌که : بو مناجات ، مثلا سنان پاشانك (تضرعات) ی کبی آیریجه بر کتاب ، یاخود بر رساله اولارق یازیلمامشدر . مثنویٔ شریفك تنظیم واملاسی اثناسنده مناسبت دوشدکجه لسان مولانادن ظهوره کلمش ، شیخ رمزی افندی طرفندن ده آلتی جلد مثنوی تتبع ایدیله‌رك طوپلانیلمش و برآرایه کتیریلمش ابیات متفرقه‌در .

بوندن دولایی بعض بیتلرك آلت و اوست طرفده‌کیلرله ـ متوالی بر بحث کبی ـ پك چوق مناسبتدار اولامالری طبیعیدر .

احتمال‌که مثنویده (شعریت) آرایانلر ، اونك مقتبساتنده‌ده بونی بر نقیصهٔ ادبیه

صايارلر . لكن بيلمه‌ليدرلركه مثنويده شعر دكل ، معارف وحقايق وتوحيده متعلق دقايق بولونور . مثنوينك :

مثنوىٔ ما دكان وحدت است
غير واحد هرچه بينى آن بت است

يعنى « بزم مثنوى ، وحدت دكانيدر . مندرجاتنده واحددن باشقه نه كورورسه‌ك او ، پوتدر » بويوران ناظم وحدت پرستى :

قافيه انديشم ودلدار من — گويدم منديش جز ديدار من
خوش نشين اى قافيه انديش من — قافيهٔ دولت تويى درپيش من
حرف چه‌بود تاتو انديشى ازان — حرف چه‌بود خار ديوار رزان
حرف وصوت وگفت را برهم‌زنم — تا كه‌بى اين هرسه باتودم زنم

ديمشدركه « بن قافيه دوشونيورم ، سه‌وگيلم ايسه : بنم ديدارمدن باشقه شى دوشونمه . اى بنم قافيه انديشم ! بنم عندمده قافيهٔ دولت سنسك [كه وصلت ديمك اولور] بناءً عليه خوش و آسوده اولارق قارشيمده اوطور . حرف نه‌دركه اونى دوشونمكله مشغول اولاجقسك ؟ حرف نه‌در؟ باغلرك اطرافنده‌كى ديكندن ديوار كبيدر . بن؛ حرف وصوتى‌ده، اوندن متحصل كلامى‌ده اورتادن قالديرير، بواوچنك توسطى اولمقسزين سنكله قونوشورم بويورويور » مأننده‌در. ديمك‌كه حضرت مولانا ؛ شاعرلكى وداهيلكى دكل ، آنجاق وآنجاق اللاهيلكى دوشونمش و اونى غايه ايديمنش .

شعوراسى‌ده بيلينمه‌ليدركه : جناب پير افنديمز، حقايق ربانيه نثرى املنه مقابل ، قافيه پردازلق هوسيله سوز سويله‌مش اولسه‌يدى ايران ادبياتنك اشعرالشعراسى اولوردى ، فقط سادات عرفا وحضرات صوفيه‌نك مولاناسى اولامازدى .

باقى جناب حق، مترجم عاجزى‌ده، (مناجات) ك اصلندن وترجمه‌سندن استفاضه ايده‌جك اولانلرى‌ده او پير قدسى ضميرك فيوض عرفانندن نصيبه‌دار ايله‌سين آمين .

طاهر المولوى

جامد اولدده مقتبس ابيات :

اى كمينه بخششت ملك جهان
من چه گويم چون تو ميدانى نهان

اى احسانك اك آز درجه‌سى دنيا حكمدارلغى اولان مالك‌الملك ! سن، قلبده مضمر اولانى بيلديگك حالده بن نه سويله‌يم و ناصيل دعا ايده‌يم ؟

(عالم‌الغيب والشهادة) يعنى « جناب حق غيبى‌ده بيلير ، آشكاره‌يى‌ده . .) و (يعلم ماتسرون وما تعلنون) » يعنى« الله؛ سزك كيزله‌دكلريكزى‌ده بيلير،ميدانه چيقاردقلريكزى‌ده» آيت كريمه‌لرينه اشارت واردر .

اى هميشه حاجت مارا پناه
بار ديگر ما غلط كرديم راه

اى دائما بزم احتياجاتمزك ملجأى! بز، ينه يولمزى شاشيردق .

(لا ملجأ ولا منجأ الا اليك) يعنى « ياربى! سندن باشقه ملجأده يوقدر ، نجات محلى‌ده يوقدر » حديثنه تلميح ايديلمشدر.

ليك گفتى گرچه ميدانم سرت
زود هم پيدا كنش بر ظاهرت

سركى و مضمركى بيليرسه‌مده سن، ينه اونى ميدانه قوى ، يعنى علناً دعا ايت بويورمش اولديغك ايچين سكا التجا وحصول مطلوبى سندن استدعا ايدييورم.

(ادعونى استجب لكم) يعنى « بكا دعا ايديكز ، سزه اجابت ودعاكزى قبول ايله‌يم » آيت كريمه‌سنه اشارتدر .

صد هزاران دام ودانه‌ست اى خدا
ماچو مرغان حريص بى نوا

الٓهی ! دنیاده یوز بیڭلرجه طوزاق ودانه وار . بزایسه آچ قالمش حریص قوشلر کبی‌یز ، او دانه‌لر ایچین او طوزاقلره آتیلیرز .

دمبدم پابستهٔ دام نویم

هر یکی گرباز وسیمرغی شویم

هر بریمز ، طوغان و زمرد عنقا قوشلری کبی یوکسکدن اوچسه‌قده ینه هر آن ، یکی بر طوزاغه طوتولیورز.

میر هانی هر دمی مارا وباز

سوی دامی میرویم ای بی نیاز

بزی هر لحظه قورتاریورسڭ ، فقط ای بی نیاز اولان الله! بز، باشقه بر طوزاغه طوغرو کیدییورز .

مادرین انبار گندم می کنیم

گندم جمع آمده گم می کنیم

بز بو انباره بوغدای طوپلایورز ، یعنی دفتر اعمالمزڭ حسنات خانه‌سنی طولدورمایه چالیشیورز ، لکن طوپلادیغمز بوغدایلری غیب ایدییورز .

می نیندیشیم آخرما بهوش

کین خلل در گندمست از مکر موش

بوغدایمزده‌کی بو ضیاعڭ فاره مکرندن ایلری کلدیکنی۔ عقلمزی باشمزه آلوب ـ دوشونمیورز .

موش تا انبارما حفره زدست

از فنش انبار ماویران شدست

فاره انبارمزی دەلمش،اونڭ مکرندن انبارڭ ایچنده‌کیلر ضیاعه‌اوغرامشدر.

گرنه‌موشی دزد در انبار ماست

گندم اعمال چل ساله کجاست

اکر انبارمزده خیرسز بر فاره بولونماسه‌یدی قرق سنه‌لك عمل بوغدایی نره‌یه کیده‌ردی ؟

یعنی ایچریدن نفس ، دیشاریدن شیطانڭ پارماغی اویناماسه‌یدی البت‌بوقدر ییللق طاعات و عباداتڭ فیوضی کورونوردی .

ریزه ریزه صدق هر روزه چرا

جمع می ناید درین انبار ما

نه‌دن هر کونکی صدق واستقامتمز۔ ولوکه ذره ذره اولسون ـ انبارمزده طوپلانمیور ؟ شبهه‌سز نفس و شیطانڭ مکرندن .

مع مافیه :

گر هزاران دام باشد درقدم

چون توباماباشد هیچ غم

آدیم باشنه یوز بیڭ طوزاق اولسه‌ده سن بزمله برابر وبزه هادی اولدقجه او طوزاقلرڭ بولونماسی غم دکلدر .

چون عنایاتت شود باما مقیم

کی بود بیمی ازان درد لئیم

عنایات الٓهیه‌ڭ بزه معین و ناصر بولوندقجه او آلچاق خیرسزدن نه قورقومز اولابیلیر ؟

شو ایکی بیت شریفده (ومن یهدالله فماله من مضل) یعنی « اللهك هدایت ایتدیکنی کیمسه اضلال ایده‌مز » و (ان عبادی لیس لك علیهم سلطان) یعنی « ای شیطان ! بنم خاص قوللرمه سنك تسلط صلاحیتك یوقدر » آیتلرینه تلمیح ایدیلمشدر .

ماچو چنگیم و توزخمه میزنی

زاری ازمانی توزاری میکنی

الٓهی ! بز ، چنك کبی‌یزکه (٠) مضرابی اوران سنسك . اونك ایچین بزدن چیقان سس بزدن دکل ، سندندر .

ماچو نایيم ونوا درماز تست

ماچو کوهیم وصدا درما زتست

بز نی کبی ، نوامز سندندر ، بز طاغ کبی‌یزکه بزده‌کی عکس صوت سندندر .

ماعدمهاییم وهستیهای ما

تووجود مطلق فانی نما

بزده عدمدن عبارتز ، بزم وارلغمزده . بزم کبی فانیلری میدانه چیقاران وجود مطلق آنجاق سنسك .

شارح مثنوی شیخ اسماعیل انقروی قدس سره ، بوایکی بیتك شرحنده دییورکه : « قل کل من عندالله فحواسنجه والله خالق کل شی مقتضاسنجه و دخی والله خلقکم وما تعملون آیتنك مقتضاسنجه جمیع اقوال وافعال واحوالك حق ، خالقیدر . بنده ، همان اورته‌ده برآلتدر . وبو جمله بویوردقلری بورایه کلنجه‌یه‌دك (توحیدافعال) ه اشارتدر . بومرتبه‌ده اولانه مخلص دیرلر (کسرلام ایله) وجمیع اعمالنی اکر خدادن کوروب کندوسنی معدوم مطلق مثابه‌سنده قویوب مظهرلق اعتباری دخی اولماسه بومرتبه‌ده اولانه (فتح لام ایله) مخلص دیرلر . بونك قدر وعلوشانی اولکیدن زیاده‌درکه بونلرك مرتبه‌سی (توحیدذات)در . پس توحیدذات مرتبه‌سنه اشارت ایدوب بویوررلر »

(٠) بر ساز .

مثنوینك ابیات غامضه‌سندن اولان بوبیتك مألنی ممکن مرتبه آکلامق ایچین انقروی شرحنه باقالیدر .

ماهمه شیران ولی شیر علم

حمله شان ازباد باشد دمبدم

هپمز آرسلانز آما ، سانجاقلر اوزه‌رنده منقوش اولوب روزکار صالدیرنجه حمله ایدن آرسلانلر کبی‌یز .

یعنی روزکار ، ناصل سانجاقلرده‌کی آرسلان رسملرینی اویناتیرسه بزی تحریك ایله‌ین‌ده قدرت الٓهیه‌در .

بادما وبودما ازدادتست

هستی ما جمله ازایجادتست

بزم روزکارمزده ، وارلغمزده سنك لطف وکرمکدر . وجودمز ، بالکلیه سنك اثر ایجاد وابداعکدر .

لذت هستی نمودی نیست را

عاشق خودکرده بودی نیست را

عدمه وجود لذتنی کوستردك ، داها اولده اوعدمی کندیکه عاشق قیلمشدك .

صوفیه ، مخلوقاتك علم الٓهیده‌کی صورتنه (اعیان ثابته) واعیان ثابته‌یه ـ وجودحقیقی ایله متصف اولمادیغندن ـ (عدم اضافی) تعبیر ایدر .

بیت شریفده بویورولیورکه : اعیان ثابته‌یی ظهوره کتیروب اوکا وارلق لذتنی طاتدیردك ، قبل الظهورده اوعدم اضافی‌یی کندیکه عاشق قیلمشدك .

لذت انعام خودرا وامگیر

نقل وباده وجام خودرا وامگیر

الٓهی ! اکرام وانعامکك لذتنی بزدن آلما ، جامکك ، شرابکك ، مزه‌کك ذوقنی ، یعنی عشق ومحبتکه متعلق اذواقی قلبمزدن ازاله ایتمه .

منگر اندرما مکن در ما نظر

اندر اکرام وسخای خود نگر

یاربی! بزه باقما واحوالمزه نظر ایتمه. کندی اکرامکه، کندی جودوکرمکه باقده اویله احسان ایت .

مانبودیم وتقاضامان نبود

لطف تو ناگفتهٔ ما می نبود

بز یوقدق، بزم طلب وتقاضامزده یوقدی. فقط سنك لطفك، بزم سویله‌مه‌دکلرمزی ایشیتدی واستعدادمزه گوره ویردی .

ای خدا بنما توجانرا آن مقام

کاندرو بی حرف می روید کلام

الٓهی ! کلامك؛ حرف، لفظوصوت قیدندن آزاده اولارق ظهورایله‌دیکی مقامی سن ، روحه کوستر .

(بی حروف ولفظ وصوت اول پادشاه مصطفی‌یه سویله‌دی بی اشتباه)
سلیمان چلبی

یا کریم العفو ستارالعیوب

انتقام ازمامکش اندرذنوب

ای عفو خصوصنده کریم اولان وخلقك گناهلرینی کیزله‌ین الله ! اوگناهلر طولاییسیله بزدن انتقام آلما وبزه عذاب ایتمه .

آنچه‌در کونست زاشیا وانچه هست

وانما جانرا بهرحالت که هست

مکونات آراسنده بولونان هرشیئی وهرموجودی بزه اولدیغی کبی کوستر.

(اللهم ارناالاشیاء کماهی) یعنی « یاربی ، بزه هرشیئی اولدیغی کبی وحقیقتیله کوستر » دعاسنه تلمیح .

نی ای خالق ذیشان عالم ایدوب آزادهٔ قید ملاهی
کوزمدن قالدیر اللهم! حجابی کورونسون عینمه اشیا کماهی
طاهرالمولوی

آب خوشرا صورت آتش مده

اندر آتش صورت آبی منه

ایی صوبی آتش ، آتشی‌ده صو حالنده کوسترمه . یعنی ایی‌یی فنا ، فنایی ایی کورمه‌یه‌لم ، هرشیئی ، حقیقتده نه‌ایسه اویله کوره‌لم .

کرسکی کردیم ای شیر آفرین

شیررا مگمار مارا زین کمین

ای آرسلانلر یارادان الله! بز، نفس ایله شیطانه کوپك کبی تابع اولدقسه‌ده سن ، ینه قهر وعذاب آرسلاننی اوستمزه صالدیرما .

تو بزن یاربنا آب طهور[*]

تابود این نار عالم جمله نور

یاربنا ! آب‌طهورکی ، یعنی فیض توفیقکی لطف ایت‌که شوعالمده‌کی بوتون آتشلر نوره انقلاب ایتسین وضلالتلر هدایته تحول ایله‌سین .

[*] بعض نسخه‌لرده (هم تو زن) یازیلیدرکه انقرویده اونی ترجیح ایله‌مشدر .

آب دریا جمله‌در فرمان تست

آب و آتش ای خداوند، آن تست

بوتون دڭیزلرڭ صویی سنڭ فرمانڭه تابعدر . ای مالك الملك ! صو ده، آتش ده سنڭ مخلوقڭ و مملوكڭدر . یعنی : هدایتڭ هر نوعی امر و اراده‌ڭه تابع اولدیغی كبی هدایت ده، ضلالت ده خلق و ایجادڭڭ اثریدر .

گر تو خواهی آتش، آب خوش شود

ور نخواهی آب هم آتش شود

سن ایسترسه‌ڭ آتش، ایی صو اولور. ایسته‌مزسه‌ڭ ایی صو آتش كسیلیر. یعنی: الٓهی ! مراد ایده‌رسه‌ڭ عین ضلالت، محض هدایت اولور، ایتمه‌یه‌جك اولورسه‌ڭ هدایت یوللری، ضلالت اوچورومنه كوتورور .

بی طلب تو این طلب مان داده‌ٔ

بی شمار و عد عطا فرموده‌ٔ [*]

یاربی ! بزم طلبمز اولمادن بزه بو طلبی سن ویردڭ وصایسز عطا و كرم لطفنده بولوندڭ . ایسته‌مه‌دن احسان ایتمشكن .

با طلب چون ندهی ای حیّ و ودود

كز تو آمد جمله‌گی جود و وجود

ای حیّ و ودود اولان الله ! طلب و دعا اوزه‌رینه ناصیل اولورده لطف و كرمڭی اسیرگرسڭ ، كه جومردلك ده، وارلق ده تمامیله سندن ظهور ایتمشدر.

[*] انقروی‌ده بو مصرع شویله‌در : گنج احسان بر همه بگشاده‌ٔ

این طلب در ما هم از ایجاد تست

رستن از بیداد یارب داد تست

یاربی ! بو طلبی بزده ایجاد ایله‌ین ینه سنسڭ . ظلمدن قورتولمق‌ده ینه سنڭ اثر عدالتڭدر .

ای خدا ، ای قادر بی چند و چون

واقفی از حال بیرون و درون

ای قادر مطلق ، ای كمیت و كیفیتدن منزه اولان ربم ! سن ، ظاهرده، باطنه‌ده واقفسڭ . طیشمزی‌ده ، ایچمزی‌ده بیلیرسڭ .

ای خدا ، ای فضل تو حاجت روا

با تو یاد هیچ كس نبود روا

ای فضل و كرمی ، مخلوقاتڭ احتیاجاتنی تأمین ایله‌ین اللهم ! سن وارکن هیچ بر كیمسه‌یی خاطرلامق و اوندن برشیئ اومق لایق دگلدر .

این قدر ارشاد تو بخشیده‌ٔ

تا بدین بس عیب ما پوشیده‌ٔ

بزه بو قدر ارشاد و هدایتی باغیشلایان، برچوق عیب و قصورمزی بو وقته قدر خلقڭ نظرندن صاقلایان سنسڭ .

قطره‌ٔ علمست اندر جان من

وا رهانش از هوا و ز خاك تن

بنم روحمده بر علم قطره‌سی وار. الٓهی ! اونی هوی روزكاریله تن طوپراغندن محافظه بویور .

پیش ازان کین خاکها خسفش کند

پیش ازان کین بادها نسفش کند

یاربی! اومحافظه وتخلیصك، قطرهٔعلمی طوپراقلرك أمه‌سندن وروزکارلرك قوروتماسندن اوّل اولسون .

کرچه چون نسفش کند توقادری

کش ازیشان واستانی واخری

واقعا روزکارلرك قوروتدیغی بر قطره‌یی‌ده اونلردن استرداد ایتمه‌یه سن مقتدرسك .

بویورولویورکه : بنم روحمده بر علم قطره‌سی وار . فقط اوکا مقابل هوا و هوس روزکارلریله جسم طوپراغی موجود . طوپراق ، صویی چکر ، روزکار ایسه قوروتور . یاربی! سن، طوپراغك یوتدیغی وروزکارك قوروتدیغی برقطره‌یی اونلردن استرداد و اعاده‌یه مقتدر بولونمقله برابر هوا روزکارینك و جسد طوپراغنك قطرهٔ علمی امحا ایتمه‌لرینه میدان ویرمه .

قطرهٔ کو در هوا شد یا که ریخت

از خزینهٔ قدرت تو کی گریخت

هوایه چیقان ، یاخود طوپراغه دوشن برقطره ، سنك خزینهٔ قدرتکدن ناصیل قاچه‌بیلیر !

گردر آید در عدم یاصد عدم

چون بخوانیش اوکند از سر قدم

اوقطره ، عدمه انقلاب ایتسه‌ده، یوز درجه معدوم اولسه‌ده سن چاغرینجه بورویه‌رك دکل ، باشنی آیاق یاپارق یووارلانه یووارلانه وجوده کلیر .

صد هزاران ضد ضد رامی کشد

بازشان فضل تو بیرون می کشد

یوز بیکلرجه ضد شیلر ، شو مجادله عالمنده بربرینی أولدورور . مثلا : روزکار؛ طوپراغی صاوورور، صو؛ آتشی سوندورور. اویله ایکن سنك فضل و کرمك؛ اونلری یکیدن دیشاری‌یه و ساحهٔ وجوده چیقاریر .

ازعدمها سوی هستی هرزمان

هست یارب کاروان درکاروان

الٰهی! ایجاد جوادکله هروقت ولاینقطع عدمدن وجوده کروانلر کلمکده‌در.

ای خدای باعطا وبا وفا

رحم کن بر عمر رفته بر جفا

ای وفالی و عطالی اولان ربم ! جفا ایچنده کچوب کیدن عمره مرحمت ایت.

یارب آن تمیزده ما رابخواست

تا شناشیم آن نشان کژ زراست

یاربی ! طوغرویی اگریدن ، اگری‌یی طوغرودن آییرد ایده‌جك اولان تمیز خاصه‌سنی ـ دعامزی قبول ایده‌رك، یاخود کندی اراده‌کله ـ احسان أیله.

ای محب عفو ازما عفو کن

ای طبیب رنج ناسور کهن

ای عفو ایتمه‌یی سه‌وه‌ن اللهم! بزی عفو أیله . ای اسکی و مزمن علتمزك طبیبی اولان ربم ! درد عصیانمزه چاره ساز اول .

برنجی مصرع (اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنا) یعنی « یاربی ! سن عفوسك و عفوی سه‌وه‌رسك . او حالده بزی عفو ایت » دعای نبویسنه تلمیحدر .

پرده ای ستار ازما وامگیر

باش اندر امتحان مارا مجیر

ای ستارالعیوب ! اوستمزده‌کی پردهٔ حفظكی قالدیروب بزی رذیل ایتمه . امتحان زمانده بزه امن و امان بخش ایله .

یارب این جرأت زبنده عفو کن

توبه کردم می نگیرم زین سخن

یاربی ! قولڭك بو جرأتنی عفو ایله . توبه ایدییورم . بو سوزمدن طولایی بنی مؤاخذه بویورما .

باغیاث المستغیثین اهدنا

لاافتخار بالعلوم والغنا

ای یاردیم ایسته‌ینلرك یاردیمجیسی ! بزی هدایته چیقار . معلوماتمز و ثروتمز ، بزم ایچین مدار افتخار اولابیله‌جك برشیٔ دكلدر .

لاتزغ قلباً هدیت بالکرم

و اصرف السوء الذی خط القلم [*]

یاربی ! کرم و لطفکله هدایت ایتدیگڭ قلبی تکرار ضلالته میل ایتدیرمه . قلم تقدیرڭك یازدیغی بلالایی صرف و تحویل ایله .

برنجی مصرع (ربنا لاتزغ قلوبنا بعداذهدیتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب) یعنی « یاربنا ! بزی دین قویم و صراط مستقیمه هدایت ایله‌دکدن صوكرا

[*] جف القلم ده نسخه‌در .

قلبلرمزی ضلالت وغوایته میل ایتدیرمه . بزه عند کریمڭدن رحمت وشفقت احسان بویور ، سن ، حقیقة وهاب اکرمسڭ) آیت کریمه‌سنه اشارتدر .

بگذران ازجان ما سوء القضا

وا ...بر مارا زاخوان صفا

روحمزه متعلق سوء القضایی صرف وتبدیل ایله ، بزی صاف اولان اخوان دینمزدن آییرما .

تلختر از فرقت تو هیچ نیست

بی پناهت غیر پیچاپیچ نیست

سنك فراقڭدن داها آجی برشیٔ یوقدر . سکا التجادن غیری حرکت ، بیهوده دونوب دولاشمق وکور دوگومی اولمقدن باشقه برشی دکلدر .

رخت ما ، هم رخت مارا راهزن

جسم ما ، هم جان مارا جامه کن

دنیاده‌کی مالمز ، متاعمز ، آخرتده‌کیلره اشقیالق ایدییور ، یعنی بورادە قازاندقلرمزه قلباً مربوطیتمز ، اوراده قازانه‌جقلرمزه رهزن اولویور . حتی جسممز بیله روحمزك لباسنی صییرییور ، اونی صفوت وروحانیتدن مجرد برحاله کتیرییور .

دست ما چون پای مارا میخورد

بی امان تو کسی جان کی برد

کندی ألمز ، کندی آیاغمزی امحا ایدییور ، یعنی جسممز بیله روحمزك صفوتنه مانعه تشکیل ایلیور . اوحالده سنك حفظ و امانڭ اولمازسه برکیمسه جانی ناصیل قورتاره‌بیلیر ؟

ماچو مصنوعیم وصانع نیستیم

جز زبون وجزکه قانع نیستیم

بز مصنوعز ، صانع دکلز . اونك ایچین زبون وقانع اولمقدن باشقه ألمزدن برشیء کلمز .

ماهمه نفسی و نفسی میزنیم

کرنخوانی ماهمه اهریمنیم

الٰهی ! هپمرده نفسمی (یاخود نفسمدن) قورتار دییه فریاد ایدییورز. بو فریاده اجابت کوسترمه‌یه‌جك ، بزی بارکاه قربکه دعوت ایتمه‌یه‌جك اولورسه‌ك شیطاندن فرقز قالماز . چونکه ، اوده درکاه کرمکدن طرد ایدیلمشدر .

زان زاهر یمن رهید ستیم ما

که خریدی جان مارا ازعما

بزه آجییوب کورلکدن قورتاردیغك ایچین شیطانك تسلطی پنجه‌سندن خلاص اولدق .

تو عصا کش هرکرا که زندگیست

بی عصا وبی عصا کش کورچیست

سن ، هر ذیروحك عصا کشی ، یعنی یه‌دیجیسی مثابه‌سنده‌سك . ده‌کنکی وده‌کنکندن طوتوب چکیجیسی اولمایان بر کور نه اولابیلیر ؟

غیرتو هرچه خوشست وناخوشست

آدمی سوزست وعین آتشست

خوشه اولسون ، ناخوشه اولسون ، سندن باشقه هرشی ، انسانی یاقارکبی آتشدر .

هرکرا آتش پناه و پشت شد

هم مجوسی گشت هم زردشت شد

آتش هرکیمك ملجای وظهیری اولورسه اوکیمسه هم مجوسی ، هم زردشت اولور .

کلّ شیءٍ ماخلا الله باطل

انّ فضل الله غیم هاطل

اللهدن غیری هرشی باطلدر . فضل الهی ایسه خیرلی رحمت یاغدیران بولوطدر .

برنجی مصرع ، شعرای صحابه‌دن (لبید بن ربیعه) رضی الله عنهك تقدیر نبوی‌یه مظهر اولان الا کلّ شیءٍ ماخلا الله باطل مطلعندن مقتبسدر .

جلد ثانیدن مقتبس ابیات

ای میسر کرده بر ما در جهان

سخره و بیکار از ما وارهان

ای بزه دنیاده انغاریه‌یی ویدیشمری میسر ایدن الله ! بو زوری بزدن آل و بزی بونلردن قورتار ،

شارح انقروی حضرتلری ایکنجی مصراعی : سخرهٔ بیکار از ما وارهان دیه ضبط ایدیور

و بیته شویله بر معنی ویریور :

«ای چرخنده بزه سخره بیکاری میسر ایلمیه خدا! بزی آنلردن گیرو قورتار. سخره: مُفت ایش، بیکار: قارشلقسز. بو معنی ذهنی جائزدر که دینه: ای چرخنده بزه معسر اولانلری میسر ایلمیه! مفت ایشدن دبیکار و بی نفعدن بزی گیرو قورتار».

طعمه بنموده بما وان بوده شست
آنچنان بنما بما آنرا که هست

بزه یم کبی کورونن شی اولطادن عبارت. الهی بزه هرشیئی اولدیغی کبی کوستر.

ای خدای پاك بی انباز و یار
دستگیر و جرم مارا درگذار

ای شریك و معینی اولمایان ربّ قدّوسم! المزدن طوت و جرملری عفو ایت.

یاد ده مارا سخنهای رقیعه
که ترا رحم آورد آن ای رفیعه

ای رفیعه و ~~مرحمت~~ صاحبی اولان اللّهم! بزه رقت ویره جك سوزلری الهام ایت که او سوزلر ینه سنك رحمتکی جالب اولسون.

هم دعا از تو اجابت هم زتو
ایمنی از تو مهابت هم زتو

دعایی الهام ایتمك ده سندن، او دعا اجابت وادنی قبول ایلمك ده سندن. امن و امان ویرمك سندن اولدیغی کبی مهابتله تجلی قیلمق ده ینه سندندر.

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن

یارب! خطالریمز ایسه اونی سن اصلاح ایله. ای کلامک سلطانی وفصاحت وبلاغتک منبع فیضانی اولان اللهم! سن هر شیئک مصلحیسک.

کیمیا داری که تبدیلش کنی
گرچه جوی خون بود نیلش کنی

سنده معنوی بر کیمیا واردر که اونکله خطالری تبدیل ایده‌سک، قان دره‌سی بر نهر اولسه بیله اونی نیل شکلنه افراغ ایده‌سک.

این چنین میناگریها کار تست
این چنین اکسیرها اسرار تست

بویله خرده ومیناکاری صنعتلر سنک ایشک، بویله معنوی اکسیرلر ده سنک اسرارکدر.

آب را وخاک را برهم زدی
ز آب وگل نقش تن آدم زدی

صو ایله طوپراغی بربرینه قاریشدیردک، صودن وطپراقدن جسد آدمک نقشنی وجوده گتیردک.

نسبتش دادی وجفت وخال وعم
با هزار اندیشه وشادی وغم

آدمه بر نسب، بر ذریت ویردک که انلرک زوج وزوجه‌سی، باباسی، عمجه‌سی اولدی. هپسی ده بیکلرجه دوشونجه ایله مسرته وغمه دالدی.

باز بعضی را رهایی داده
زین غم وشادی جدایی داده

بز اونلردن بعضیسنی بو جسمانی غم و شادیدن قورتارمغه صورتیله تحصیل ایدرک .

پرده از خویش و از پیوند خویش

کرده در چشم او هر خوب را زشت

اونلری کندیرنجده ، خصم ، اقربا علاقه سندن ده آزاده براقدق ، اونلرک نظرنده دنیاده کی گوزه للکلری چرکین گوستردک .

ای خدای ما فدایت جان ما

جمله فرزندان و خانمان ما

ای بزم الهمز ! جانم ده ، اولادم ده ، بوتون خاندانم ده سکا فدا اولسون

ای خدا این سنگ دل را موم کن

ناله‌اش را تو خوش و مرحوم کن

الهی ! بو طاش یوره‌گی موم حالنه گتیر . اونک اگیلتیسنی خوش و شایان مرحمت بر درجه‌یه ایصال ایت .

دستگیر از دست ما ما را بخر

پرده را بردار و پردهٔ ما مدر

یاربی ! دستگیرمز اول بزی بزم الیمزدن قورتار . گوزمزده کی غفلت پرده‌سنی قالدیر . فقط گناهلرمزی اورتن پرده‌یی یرتما .

باز خر ما را ازین نفس پلید

کاردش تا استخوان ما رسید

شو خبیث نفسمزک الندن بزی خلاص ایت . اونک بچاغی کمیکمزه قدر دایاندی .

از چو ما بیچارگان این بند سخت
کی گشاید جز تو ای سلطان بخت (۰)

بزم کبی بیچاره لری قیص قیودنده باغلایان بو صاغلام بندی، ای بخت و لعنت حکمرانی!
سندن باشقه کیم چوزه بیلیر؟

اینچنین قفل گران را ای ودود
که تواند جز که فضل تو گشود

ای مجتبلی و مجتلی الله! بزلر آخر بز کلیدی سنک احسانکدن ماعدا کیم آچه بیلیر؟

ما ز خود سوی تو گردانیم سر
چون توئی از ما بما نزدیکتر

بز کندیلکمزدن اعراضله سکا توجه ایدیورز. چونکه سن بزه بزدن دها یاقینسک؟
(ونحن اقرب الیه من حبل الورید) یعنی «بز انسانه شاه دامارندن دها یاقینز»
آیت کریمه سنه تلمیح ایدیلیور.

با چنین نزدیکئ دوریم دور
در چنین تاریکئ بفرست نور

بو قدر یاقینلق ایچنده ایکن اوزاقمی، اوزاقده بولونیورز. آلهی بو غفلت
ظلمتنه انتباه نوری گوندر.

این دعا هم بخشش و تعلیم تست
ورنه در گلخن گلستان از چه رست

---

(۰) کی گشاید ای شه بی تاج و تخت مصراعی ده نسخه در.

الهامك

بو دعالرده ینه سنك احسانك و تعلیمك ایدی . یوقسه گلخنده گلدیکیمیزده
گلستان کبی اولورمیدی ؟

در میان خون و روده فهم و عقل
جز ز اکرام تو نتوان کرد نقل

قانه و باغرساقه آراسنده ، یعنی بیزدن تشکل اولنان انسانه فهم و عقل نقل ایده بیلمك ،
سنك اكرامكدن باشقه كیمك الندن گلیرایدی ؟

از دو پاره پیه این نور روان
موج نورش می زند بر آسمان

ایکی یاغ پارچه سندن عبارت اولان گوزلرده کی رؤیت نورینك دالغالری سماره قدر یوکسلر .

گوشت پاره که زبان آمد ازو
می رود سیلاب حکمت همچو جو

دیل دینیلن بر ات پارچه سندن دره کبی حکمت سیللری آقوب گیتمکده در .

سوی سوراخی که نامش گوش هاست
تا بباغ جان که میوه‌اش هوش هاست

قولاق نامی دینیلن بر دلیکدن ، اورادن ده میوه‌سی فهم و ادراك اولان جان باغچه سنه .
ایشته بونلرك هپسی ده سنك اثر بدیع قدرتکدر .

همه آن قدرت که بر تلوینها
رحمتی کن ای اله لونها

ای الوان و اشیانك اله و خالقی اولان الله ! ذات اقدسکده کی قدرت [illegible] حقی ایچون

بزده کی تلون وتحوله رحمت ایله .

خویش را دیدیم و رسوایی خویش

امتحان ما مکن ای شاه بیش

کندیمزی ده، کندی رسوالغمزی ده کوردک آکلادق . ای ملک مقتدر اولان ربم ! بزی

بوندن فضله امتحانه چکمه که

تا فضیحتهای دیگر را نهان

کرده باشی ای کریم مستعان

ای کریم مستعان اولان رحمان ! باشقه فضاحتلریمزی کزلمش اولاسک .

بی حدی تو در جمال و در کمال

در کژی ما بی حدیم و در ضلال

سن جمال وکمال خصوصنده لایتناهی‌سک، جمال وکمالک اوجی، بوجاغی یوقدر :

بزده سقامت وضلالتده لایتناهی‌یز .

بی حدی خویش بگمار ای کریم

بر کژی بی حد مشتی لئیم

ای رب کریم ! کندی نهایتسز لطف وکرمکی بزم کبی بر آووج لئیمک نهایتسز

سقامت وضلالتنه حواله ایله .

هین که از تقطیع ما یک تار ماند

مصر بودیم و یکی دیوار ماند

یاربی نه ایسه که قوریوب داغیلمامزه بر تل قالمادی . قوجه بر شهر کبی ایدک . خراب اولدق

آنجاده بر دیوارمز طوردیور .

البقیه البقیه ای خدیو
تا نگردد شاد کلی جان دیو

الهی ! باری او بقیه‌یی اولسون محافظه بیور که شیطانڭ جانی بو توبه بوتونیشی داغیتماسین

بهر جانی بهر آن لطف نخست
که تو کردی گمرهان را باز جست

شو لطف توفیقڭ بزم دلیاقتمز ایچون دکل ، کندی عنایت ازلیه‌ڭ حرمتنه اولسون که سن ، او لطف دعاسیله نیجه گمراهلری یوله گتیردڭ .

چون نمودی قدرتت بنمای رحم
ای نهاده رحمها در شحم و لحم

ای یاغ ایله اتدن عبارت اولان بدنلرده رحمت خلق ایلیین الله ! قدرتڭی کوستردیکڭ کبی مرحمتڭی ده ابراز ایله .

این دعا گر خشم افزاید ترا
تو دعا تعلیم فرما مهترا

ای آله اکر ! شو دعا اکر غضبڭی موجب و مشدد اولاجقسه مرحمتڭی جلب ایده‌جك دعایی ینه سن اوکرهت .

آنچنان کادم بیفتاد از بهشت
رجعتش دادی که رست از دیو زشت

اویله بر دعا اوکرهت که آدم ، جنتدن هبوط ایتدیکی وقت او دعایی ایتمسیله توبه‌سنی

قبول ایله‌دك، و شیطان رجیمك الندن قورتاردك .

آتنا فی دار دنیانا حسن

آتنا فی دار عقبانا حسن

الٰهی! بزه دنیاده ده، عقباده ده حسن ویر .

(ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً وقنا عذاب النار) یعنی « ای ربز! بزه دنیاده ده، آخرتده ده حسن ویر، و بزی جهنم عذابندن وقایه بیور » آیت کریمه‌سنه اشارتدر .

اهدا بر ما جو بستان کن لطیف

مقصد ما باشد هم تو ای شریف (١)

ای شریف و لطیف اولان الله! یوللری بستان کبی روح افزا ایله، قصد و مقصودمز ینه سن اول .

—— ✕ ——

---

(١) منزل ما باشد ... ده نسخه‌در .

جلد ثالثده مقتبس ابیات

از همه نومید گشتم ای خدا
اول و آخر توئی و منتها

الهی! هر کسده و هر شیده امیدمزی کسدک. چونکه اولده، آخرده، مبتداده، منتهاده سنسک.

ای کریم و ای رحیم سرمدی
درگذار از بد سگالان این بدی

ای ابدی اولان کریم و رحیم! سوء ظن ایلیانلرده کی بو فنالغی سن عفو ایت

ای بداده رایگان صد چشم و گوش
بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش

ای مجاناً یوزلرجه گوز و قولاق ویرن، رشوتسز، اجرتسز عقل و شعور احسان ایلین!

پیش از استحقاق بخشیده عطا
دیده از ما جمله کفران و خطا

استحقاقمزدن زیاده بزه عطا و احسانده بولوندک، فقط بزدن هپ کفران نعمت و خطا مشاهده ایتدک.

ای عظیم از ما گناهان عظیم
تو توانی عفو کردن در حریم

ای عظیم و کریم اولان الله! سن بزم بویوک گناهلرمزی حرم الهیده عفو ایتمیه مقتدرسک.

ما ز حرص و آز خود را سوختیم

وین دعا را هم ز تو آموختیم

بز حرص وطمعله کندیمزی یاقدق . بویله دعا ایتمه‌سنی ده سندن ! بز سندن اوگره‌ندك .

(ادعونی استجب لکم) یعنی « بکا دعا ایدك ، بن ده دعاگزی قبول ایده‌یم » آیتنه اشارتدر .

حرمت آنکه دعا آموختی

در چنین ظلمت چراغ افروختی

الهی ! بزه دعا اوگره‌تیشك و ایچنده قالدیغمز قارانلغی آیدینلاتاجق بر چراغ یاقیشك حرمتنه ،

دستگیر و ره‌نما توفیق ده

جرم بخش و عفوکن بگشا گره

المزدن طوت ، طوغرو یولی گوستر ، توفیقکه مظهر ایت ، جرمزی باغیشلا ، تقصورمزی عفو ایله ، امورده خصوصمزده‌کی دوگومی چوز ، یعنی مشکلاتمزی حل ایت .

—×—

جلد رابعدن مقتبس ابیات

ای خدای رازدان وخوش سخن

عیب کار ما ز ما پنهان مکن

ای سرّه واقف و کلامی لطیف اولان الله ! ایشلرمزدهکی عیب و قصورلرمزی بزدن کیزلهمه .

یعنی اعمال سیئهمزك قبحنی گورهلم ده اوندن تیکسینهرك چکینهلم .

عیب کار نیك را منما بما

تا نگردیم از روش سرد و هبا

افعال حسنهیی بزه چیرکین گوستر که سیر و سلوکمزده صوغومیهلم ، داغیلمایالم ، هباءً منثورا اولمایالم .

شو الکی بیتده (اللّهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتّباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه) یعنی « یاربی بزه حقی حق اولهرق گوستر و اوکا اتّباع ایله بزی مرزوق ایله . باطلی ده باطل اولهرق گوستر و اوندن اجتناب ایله بزی مرزوق ایله » دعاسی بونده اشارتی واردر .

جز تو پیش که برآرد بنده دست

هم دعا هم اجابت از تواست

قول ، سندن باشقه کیمك حضورینه اللرینی قالدیرابیلیر ؟ دعانی ارایده ده سنك ، اجابتی دعالرده ده سنك .

هم ز اوّل تو دهی میل دعا

تو دهی آخر دعاهارا جزا

دعایه میلی اوّلا سن ویریرسك ، صوكرا دعالرك مكافاتی ده سن احسان ایدرسك .

اوّل وآخر توئی ، ما در میان

هیچ هیچی كه نیاید در بیان

اوّل ده ، آخرده سنسك . بز آراده بیان ایدیله‌میه‌جك درجه‌ده هیچك هیچی‌یز .



جلد خامسده مقتبس ابيات

ای خدای بی نظر ایثار کن

گوشه را چون حلقه داری زیر نخ

ای نظير و شبيهی اولمايان الله ! مادام كه بزم قولاغمزه (ادعونی استجب لكم) كلامنی

كوپه طاقدك ، دعامزی قبول ولطف وكرمكی ایثار ایله

گوشه ما گير و دران مجلس كشان

كز حقيقت ميچشد ايه سرخوشان

الهی ! بزم قولاغمزدن طوت ، سرخوشلرك حقيقت شرابنی ايچدكلری بزمه چك (١)

چون بما بويی رسانيدی ازين

سر مبند ايه مشك را ای رب دين

ای رب دين ! مادام كه بزه حقيقت شرابی طولومندن برشمه قوقلاتدك ، لطفايته

او طولومك آغزينی باغلاما .

از تو نوشند از ذكور و از اناث

بی دريغی در عطا يا مستغاث

اركك اولسون ، قادين اولسون بوتون مكونات سندن رزقلرينی پردايچر . ای كندينه

يارديم ايستنيله الله ! سن عطا و احسانكی اسيرگه مزسك .

ای دعا نا گفته از تو مستجاب

داده دل را هر دمی صد فتح باب

ای لسانا ايلميه دعاليه نزد آلهينده مستجاب اولان وهاب ! سن قلبلره هرآن

ای بنجی صحيفه‌نك حاشيه‌سی

(١) المترجم : اولمادن سوقه هدايت كمسه بولاماز وصلت حقی گرچك

سائقم اولسون الهی ؟ جذبه‌ك طوت ياقامدن بنی ده كيدنه چك

بوزلرجه فتوحات احسان ایدرسك .

ای قدیم وراز دان ذو المنه

در ره تو عاجزیم و ممتحنه

ای قدیم وعلیم وذو العطا اولان الله ! سنك یولکده عاجز و مضطربز .

هر دل سرگشته را تدبیر بخش

وین کمانهای دوتو را تیر بخش

شاشیردن فالانجی هر قلبه تدبیر احسان ایله ، یای کبی ایکی قات اولمش اولانلره ده قوت و امان وامنیت ویر .

[تیر کلمه سنك متعدد معنالرندن بری ده یازیلدیغی وجهله "قوت" امنیت و مروتدر . بورده (تیر دادن) مصدری واردر که حضرت شارح ، اونی شو صورتله توضیح ایدیور]

" عجم پادشاهلرینك قدماسنك عادتی بو ایدی که قچن کندی بنده لرندن بریسی بر دیاره کیتمك ویا مصلحت ایچون بر جانبه سیر اتمك ایسته سه آکا کندی تیرلرندن بر تیر ویریردی و اول کسه اول تیری آلوب بیلنه صنجوب کیدردی . اکر پادشاهلر وکلاسندن بریسی آنی اوکنه کلسه دانی منع قیلسه اول تیری آکا کوسترردی . پس آنلر آکا مانع اولامایوب اول کسه ایستدیکی یره کیدردی — شرح مثنوی انقروی . استانبول طبعی . جلد ٥ صحیفه ٧٠١ " .

ای سبب کرده خاک را بر زر

خاک دیگر را نموده بو البشر (١)

---

(١) بکرده بو البشر ده نسخه در .

ابو البشره ارائه

ای طپراغی آلتینه تبدیل ویننه طپراغک بر قسمنی ابو البشر شکلنه افراغ ایلین الله !

کار تو تبدیل اعیان و عطا

کار ما سهوست و نسیان و خطا

سنک ایشک تبدیل اعیان و عطا احساندر. بنم ایشم ایسه سهو، نسیان، خطادر.

سهو و نسیان را مبدل کن بعلم

من همه جهلم مرا ده صبر و حلم

سهو و نسیانی علمه تبدیل ایله. بن جهلدن عبارتم، بکا صبر و حلم ویر.

[انقروی نسخه سنده ایکنجی مصراع: من همه خلمم مرا که جبر و حلم صورتنده محرردر.

خلم: خانک ضمیده عربیده دست، همدم، جبیل یاناغی، قویونک بوبرک یاغی

معنالرینه کلیر. فارسیده ایسه بورونده آقان مایعدر].

ای که خاک شوره را تو نان دهی

وی که نان مرده را تو جان دهی

ای چوراق طپراغه غدا ویرن، ای جانسز اکمکه جان احسان ایدن، یعنی اونی بدن

انسانده قوت حالنه قلب ایلین الله !

ای که جان خیره را رهبر کنی

وی که بی ره را تو پیغمبر کنی

ای متحیر روحه رهبر، ای یولده قالمشی پیغمبر ایدن الله !

(ووجدک ضالاً فهدی) یعنی « حبیبم ! الله سنی غائب ایکن بولدی ده هدایته چیقاردی »

آیت کریمه سنه اشارتدر که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم افندمز چوجقلقلرنده حلیمة السعدیه

طرفندن والدهٔ مكرمه سنه كيرديكه يولده غائب ايلمسه، صوكرا جدّ عالیسی عبدالمطلب طرفندن آرانيلوب بولونمشدر.

اى دهنده قوت وتمكين وثبات
قلبهارا زين بى ثباتى ده نجات

اى بعضى قوللرينه رزق ايله برابر تمكين وثبات احسان ايليان الله! خلقى بو ثباتسزلقدن خلاص ايله.

اندران كارى كه ثابت بود نيست
قائمى ده نفس را كه منثنيست

ثابت بولونمه لازم كلن ايشارده نفسه قيام وثبات قدرتنى احسان ايت كه او نفس اكيلوب بوكولمكدر.

اندران كارى كه دارد او نجات
قائمى ده نفس را بخشه حيات

نفسى تخليص ايليه جك عملك ايفاسى خصوصنده اوكا قيام احسان ايله حيات بخشه ايله.

صبر شان بخشه وكفه ميزان گران
وارهانشان از دم صورتگران

الهى! قوللركه صبر وير، انلرك يانده كى حسنات كفه سنى آغرلاشدير، كنديلرينى شيطانلرك اغواسندن خلاص ايله.

وز حسودى بازشان خراى كريم
تا نباشد از حسد ديو رجيم

ای کریم اولان الله! اوخری حسدكارلقدن قورتار، کرمك الجاسیله شفقته رحیم دیکرسن

دوشرسنیز.

ای خدا بنمای تو هر چیز را

آنچنانکه هست در خدعه‌سرا

الهی! دار الخدعه اولان شو مكّار دنیاده کی هر شیئی بزه اولدیغی کبی کوستر.

یا الهی سكّرت ابصارنا

فاعف عنا اثقلت اوزارنا

الهی! کوزلرمز حقی، باطلی کورمکدن قالدی. بزی عفو ومغفرت ایله کناهلرمز آغیر باصدی.

یا خفیاً قد ملأت الخافقین

قد علوت فوق نور المشرقین

ای سلطان اولان الله! انوار وآثارك مشرقه ومغربی طولدوردیسه، سنك نورك

شمس وقمرك پارلاقلغنه تفوق ایلمشدر.

انت سرّ کاشف اسرارنا

انت فجر مفجر انهارنا

الهی! سن هم بر سرّ عظیمسك، هم ده بزم سرلرمزك کاشفیسك. سن، بر فجر

انوار عنایتسك بزم نهرلرمزی قایناتوب آقیتان ده سنسك.

یا خفیّ الذات محسوس العطا

انت کالماء ونحن کالرحاء

~~[illegible]~~

ای ذاتِ خفی، عشقی محسوس و جلی اولان الله! سن صو کبیسک، بزده او صویک
چه ویردیکی دە کرمه کبی یز.

انت کالرّیح ونحن کالغبار
یختفی الرّیح وغبارها جهار

(صاووردیغی)
سن روزکار کبیسک، بزده روزکارک قالدیردیغی توز کبی یز. روزکار کورونمزده قالدیردیغی
توزلر مشهود اولور.

تو بهاری ما چو باغ سبز خوش
او نهان و آشکاره بخشش

سن بهار کبیسک، بزده اونک فیضیله یشرمش باغ کبی یز. بهار کورونمزده فیضی آشکار اولور.

تو چو جانی ما مثال دست و پا
قبض و بسط دست از جان شد روا

(تحریک ایلر.)
سن روح کبیسک، بزده روحک اویناتدیغی ال، آیاق کبی یز. ال و آیاغک حرکتنه سبب روحدر.

تو چو عقلی ما مثال این زبان
این زبان از عقل دارد این بیان

سن عقل کبیسک، بزده اونک سویلتدیکی دیل کبی یز. بو دیلک یوزلرجه بیاناتده بولونماسی
عقلک تأثیریله در.

تو مثال شادی و ما خنده ایم
که نتیجهٔ شادیٔ فرخنده ایم

سن شوق و سرور کبیسک، بزده اونک نتیجه‌سی اولان خنده کبی یز.

جنبش ما هر دمی صد اشهدست

که گواه ذوالجلال سرمدست

بزم دگرمنمز، هر آن بوزلجه (اشهد) نداسنی چیقاریر، ذوالجلال و سرمدی اولان اللهك وحدت و قدرتنه شهادت ایدر.

گردش سنگ آسیا در اضطراب

اشهد آمد بر وجود جوی آب

بزمکم ده گرمه ده سنك مضطربانه دونمه‌سی، اوقاجه ویریله صویك وارلغنه شهادت اولور.

ای برون از وهم ~~و قیل و قال~~ قال و قیل من

خاك بر فرق من و تمثیل من

ای بنم وهممدن و قال و قیلمدن منزه و مبرّا اولان مولی! شو تشبیهاته قالقیشدیغم ایچین کندیمك ده، تمثیلاتمك ده طپراقه باشنه.

بنده نشکیبد ز تصویر خوشت

هر دمت گوید که جانم مفرشت

قولك سنی تصور و تصویر ایلمکدن واز گچه‌مز. فقط تصویرینك طوغرو اولمادیغنی اکلادیغی ایچین هر آن روحم بوکا قربان اولسون دیمکده، باشقه برشی یاپاماز.

ربّ اوزعنی ان اشکر ما اری (۱)

لا تعقّب حسرةً لی ان مضی

---

(۱) انقروی نسخه‌سنده (اشکر ما اری) در.

یارب ! کوردیکم شیره‌قاشی شکرایتمه‌نی بڭا الهام ایله . کچردیکم شکرلر طوطیسیله ده
حسرتی تعقیب ایدیرم .

ای تو سبحان پاك از ظلم و ستم
کی دهی بی جرم جانها درد و غم

ای ظلم و ستمدن منزه اولان سبّوح و قدّوس ! جرمی بولونمایان و جزایه مستحق
اولمایان بر روحه سن ناصیل اولورده درد و غم ویریرسڭ ؟ یعنی البته ویرمزسڭ .

من معیّن می ندانم جرم را
لیك هم جرمی بباید گرم را

بن معیّن بر جرمی بیلمیورم . لکن غم و غصه ایچون مطلقا بر سبب ، بر جرم لازمدر .

چون بپوشیدی سبب را ز اعتبار
دائما آن جرم را پوشیده دار

مادام که او سببی چشم اعتباردن کیزلەدڭ ، جرمی ده دائما مستور براق که

که جزا اظهار جرمها بود
کز سیاست دزدیم ظاهر شود

اصل جزا ، جرمڭ اظهاریدر . چونکه سیاستده ~~[illegible]~~ خیرسزلغم میدانه چیقار .

ربنا انا ظلمنا سهو رفت
رحمتی که ای حیمهات زفت

یا ربنا ! بز ظلم ایلەدك ، بزده سهو واقع اولدی . ای مرحمتی عظیم و عمیم اولان
الله ! رحمت ایت .

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطفی همه مسبوق تو

ای عفو و مغفرت خزینه کرمنده بولونان الله! عفو ایلدکک عفوکارلغک خصوصنده سنک لطفک سابقدر، باشقه‌لرینک عفوی ده اول لطفک مسبوقیدر.

یاخود مخلوقاتک کناهلری

داوعفوک

من که باشم که بگویم عفو کن

ای تو سلطان خلاصهٔ امر کن

ای (کن) امرینی خلاصهٔ ویرن الله! بن کیم اولویورم که سکا عفویت دیه بیلیم.

من که باشم که بدم من با منت

ای گرفته جمله منها دامنت

ای بوتون (بن)لر دامنلرینی، دامن احسانته صاریلان الله! بن کیم اولویورم که سکا قارشی (بنم) دیه‌به جرأت ایده بیلیم.

هم دعا از من روان کردی چو آب

هم ثباتش بخش و دارش مستجاب

بنده دعانی صو کبی آقیتدیغک مثللی او دعایه ثبات و اجابت لطف ایله.

هم تو بودی اول آرنده دعا

هم تو باش آخر اجابت را رجا

دعانی ابتدا الهام ایلین سن ایدک، صوکنده اجابتک امیدگاهی ده ینه سن اول.

چون خلقت الخلق کی یربح علی

لطف تو فرمود ای قیوم و حی

لا لان اربح علیهم جود تست
که شود زو جمله ناقصها درست

ای حی و قیوم اولان الله! سنک لطفک (خلقت الخلق کی یربحوا علیّ) یعنی «بندن انتفاع ایتسینلر دیه مخلوقاتی یاراتدم» بیوردی. (لا لان اربح علیهم) یعنی «بن اونلردن استفاده ایتمک ایچون یاراتمادم» کلام علیسی ده سنک بیان سخاوتکدر. او سخاوتکه اونک فیضیله بوتون ناقصلر کماله نائل اولور.

عفو کن زین بندگان تن پرست
عفو از دریای عفو اولیتر است

بو تن پرست ناقصلری عفو ایت که عفو دریاسندن عفو دالغالرینک فرحی بک خوشدر.

عفو خلقان همچو جوی و همچو سیل
هم بران دریا همی تازند خیل

مخلوقاتک عفوی؛ دره، یاخود سیل کبیدر که هپسینک منصبی ده سنک دریای کرمکدر.

عفوها هر شب ازین دل پارها
چون کبوتر سوی تو آید شها

یا مالک الملک! مخلوقاتک عفولری هر گیجه گوگرجین کبی اوچارلر، سنک جانب عفوکه.

بازشان وقت سحر پران کنی
تا بشب محبوس این ابدان کنی

سحر وقتی اونلری تکرار اوچورورسک. گیجه‌یه قدر بو بدنده قفسلرده حبس ایدرسک.

پرزنان بار دگر در وقت شام

می پرند از عشق آن ایوان وبام

مخلوقاتده کی عفو دانشالی صفات حمیده آقشام اولونجه لطف وکرمك قپوری ودامی عشقیله قانادچیرپارجه اوچوشورلر .

تاکه از تیر تار وصلت بگسلند

پیش تو آیند کز تو مقبلند

اویقو ، یعنی اولوم حالنده بدنه الفت ایتالدیکی تیرجه سنك نزدکه کلیرلر . چونکه سنك عندنده اقبال کورورلر .

پرزنان ایمن ز رجع سرنگون

در هوا کانّا الیه راجعون

باشه آشاغی یه دوگریسن گری یه دونمکدن امین اولهرق (انّا الیه راجعون) یعنی «بز الله رجعت ایدیورز» دیه پرواز ایدرلر .

این گروه مجرمان هم ای مجید

جمله سرهاشان بدیواری رسید

ای مجید اولان الله ! بو مجرملر آلنلرنده باشلری دیواره دایاندی دهشته چارپیدی .

بر خطا وجرم خود واقف شدند

گرچه مات کعبتین شه بدند

تقدیر ~~[illegible]~~ زارینك ماتی اولمقله برابر جرم وخطالرینه وقوف پیدا ایتدیلر .

رو بتو کردند اکنون آه کنان

ای که لطفت مجرمانرا ره کنان

ای لطفی مجرملره عفو و نجات یولنی کوسترن ربم ! بونلرده آه ایده رك سکا توجه ایلدیلر .

راه ده آلودگانرا العجل

در فرات عفو و عین مغتسل

لوث گناهیله آلوده اولانلرك عفو فراتنه و مغتسل چشمه سنه یول بولملرینی تعجیل ایله .

(عین مغتسل) ایله سوره (ص) ده کی (ارکض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب)

یعنی « یا ایوب ! آیاغکله یره اور . اوراده چیقاجق صوغوق صو ایچیلیر صو

ایله ییقان » آیتنه اشارتدر . حضرت مولانا جلد اولده ده بو آیته واو منبعه

ایما ایلمشدر : که در و ایوب ازپا تا بفرق پاك شد از رنجها چون نور شرق

یعنی « عین مغتسل اویله بر منبع ایدی که اوراده ایوب علیه السلام آیاغندن باشنه

قدر بوتون خسته لقلردن شرقك نوری ، یعنی کونش کبی تمیز پاك اولدی » دیمشدر .

تا که غسل آرند زان جرم دراز

در صف پاکان روند اندر نماز

لوث گناه آلوده لری عین مغتسلده اوزون جرملردن تمیزلنسینلرده اصفیای

امت صفنده نمازه طوریلسینلر .

اندر آن صفها زاندازه برون

غرقگان نور نحن الصافون

او صفلرده (نحن الصافون) نورینه مستغرق اولمش بولنانلرك صاییسی حسابه کلمز .

سورهٔ (صافّات) ده لسان ملائكه دن حكايه بيورولان (وما منا الّا له مقام معلوم. وانّا لنحن الصافّون وانّا لنحن المسبّحون) يعنى «هر بريمزك بر مقام معلومى واردر. بز طاعات وعبادات ايچون صف تشكيل ايدرز و بز حق سبحانه وتعالى يى تسبيح وتقديس ايدرز» آيتلرينه اشارتدر.

گرچه بشكستند جامت قوم مست
آنكه مست از تو بود عذريست هست

خوجه بر قوم، سنك قدحكى قيرديلر، يعنى بعضى اجرالركى ايده مديلرسه ده سندن مست اولانك بر معذرتى واردر.

مستى ايشان باقبال و بمال
نى زيادهٔ تست اى شيرين فعال

اى فعالى خوش اولان الله! انلرك مال واقبال سرخوشلغى، سندن اولان مستلكلرندن نقصه دكلدر.

اى شهنشه مست تخصيص تواند
عفو كن از مست خود اى عفومند

اى شهنشاه ابد زمان! انلر انجاق سنك سرخوشلردكدر. اى عفوّ وعفو اولان الله! كندى سرخوشلكى عفو ايله.

لذت تخصيص تو وقت خطاب
آن كند كه نايد از صد خم شراب

آلهى! حضرتك بايزيدك وقت تخصيصكى ذكر ايديشك اويله بر نشوه ويرير كه

او نشوه یوز کوپ طولوسی شرابدن حاصل اولماز .

چونکه مستم کرده‌ حدّم مزنه
شرع، مستانرا نبیند حد زدن

مادام که بنی مست ایلدک ، بکا حد اورما . چونکه : شریعت ، سرخوشه سرخوشکن حد اورولماسنی تجویز ایلمز .

چون شوم هشیار آنگاهم بزنه
که نخواهم گشت خود هشیار مه

نه وقت آییلیرسه‌م اوزمان بکا حد اور که بن اصلا آییلمق ایسته‌مم .

هرکه از جام تو خورد ای ذوالمنن
تا ابد رست از هش و از حد زده

ای ذوالمنن و ذوالعطا ! هرکیم سنک قدحکدن ایچمشسه ابدالآباد آییلمقدن ده حد اورولمقدن ده قورتولمشدر .

کوه‌ها چون ذره‌ها سرمست تو
نقطه و پرگار و خط در دست تو

طاغلرده ذره‌لر کبی سنک مستکدر . نقطه ، پرگل و خط ، خلاصه هرشی سنک یدقدرتکده در .

آب عشق تو چو ما را دست داد
آب حیوان شد به پیش ما کساد

سنک فیض عشقک بزه الویرنجه عندمزده آب حیاتک قیمتی قالمادی .

ز آب حیوان هست هرجا نزا نوی

لیك آب آب حیوانی توی

واقعا آب حیاتده هر شیئه بر یکیلك بولنده للدیکر. فقط آب حیاتك آبحیاتی ده

ینه سنسك.



جلد سادسدن مقتبس ابيات

الغياث اى تو غياث المستغيث

زين دوشاخه اختيارات خبيث

اى ياربم اى يته‌نيزك مغيث دنامرى اولان الله! بو ايكى چتاللى وخبيث اختيارات
وارادة قارشى سندن ياردم طلب ايدرم.

من ز دستان وز مكر دل چنان

مات گشتم كه بماندم از فغان

بن كوكلك مكرندن وحيله سندن او درجه مغلوب اولدم كه فرياد ايتمه‌دن بيله قالدم.

من كه باشم چرخ با صد كار وبار

زين كمين فرياد كرد از اختيار

بن كيم اولويورم؟ فلكك بو قدر وسعت وعظمتى واركن او بيله بو بو صورتد
ه بر اختياردن فرياد ايتدى ده:

كاى خداوند كريم وبردبار

ده امانم زين دوشاخه اختيار

اى حليم كريم اولان الله! بو ايكى چتاللى اختياردن بكا امان وير ديدى.
(انّا عرضنا الامانة على السّموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان..) آيت كريمه‌سنه اشارتدر. (حسين واعظ) ك (مواهب عليه)
اسمنده‌كى تفسيرنده بو آيت جليله‌يه دائر بعض نكات لطيفه ايراد ايتمش اولدوغندن

اونلرك مآلنى بر وجه آتى نقل ايليورم :

(انا عرضنا الامانة) بز ، امانتى عرض ايتدك . امانت : امر ونهى وحدود وذكر ايتديكمز (موضح) ده دينيلمشدركه امانتدن مقصد : نماز ، اوروج ، زكات ، جنابت ، حج ، انسانلره قارشى امانت ولسانى فضولى سوزلردن محافظه در . جنبلك حالنده غسل اولمغه ده سويلنمشدر . هر تقديره كوره بز امانتى عرض ايلدك (على السموات والارض) كوكلره يره (والجبال) وطاغلره . ثواب وعقاب شرطيله . (فابين) ابا ايتديلر (ان يحملنها) او امانتى حمل ايتمكدن . (واشفقن منها) واوندن قورقديلر ده بز ، بزى نه ايچون يارانديكسه اوزرمانه مسخريز . نه ثوابه محتاجز ، نه ده عذابه چكمكه يه متحمل ديديلر .

في الحقيقه امانت ، اهل آسمان اولان ملائكه يه ، ارضه وجباله بولونان برى وبحرى حيوانلره عرض ايدلمشدى . هيسى ده مخالفتدن دكل ، قورقولرى طولايسيله اعراض ايلديلر (وحملها الانسان) واونى انسان ~~حمل ايتدى~~ يوكلنمشدى (انه كان ظلوما جهولا) انسان حقيقة ظلوم وجهول ايدى . انسانك ظلمى : سماوات وارضك اعتذار ايلديكى بار امانتى تحملى طولايسيله نفسه اولدى . جهلى ده امانته خيانتى تقديرنده عاقبت عقابى دوشونه مه مسى ايدى .

علماء وعرفانك بو آيت جليله حقنده برچوق اقوالى واردر . انلردن ~~بعضيسى~~ بر قسمى ايراد ايتمكده بعضيلرى ديبورلركه : امانت آيه نك شانى اودرجه عظيمدركه اكر اونى شو اجرام عظيمه يه عرض ايتسه لردى ، انلرده شعور وادراكى بولونسه يدى قبول وتحملندن اعتذار ايلرلردى . حالبوكه جناب حق اجرام وافلاكه ادراك وشعور ويرمسه وامانتى انلره مخير ايله دكده عرض ايتمشدرده معصيت جهتندن دكل ، عجز ومسكنت طريقيله عذر ديلمشلردى .

بيت :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

یعنی: آسمان امانت یوکنی قالدیرامادی، صوکرا او قرعه، بنم کبی بر مجذوبك آدینه چیقدی.

امام قشیری رحمه الله دیرکه: الله، اماتی ارض وسمایه عرض، فقط انسانه اونی فرض قیلدی.

عرض اولونانلر ابا ایتدیلر، فرض اولونانلر ایسه معرض جرحه کلدیلر.

شیخ جنید قدس سره ده بویورمشدرکه: آدمك نظری امانته دکل، عقلك عرضه ایدی.

عرض لذتی، امانت ثقلتی اونوتدوردی. بناءً علیه لطف ربانی لسانه غنایتله بویوردی که

تحمل ایتدیلر، محافظه ده بیلدیلر. مادام که سن، طوع واختیاریله امانتمزی قالدیردك (یوکلندك)

یوزده سنی قورشی اوزره یینه اعلا ایدرك که وحملناهم فی البر والبحر.

بیت: راه او را بدو تواند نمود   بار او را بدو تواند برداشت

یعنی: عقلك یولی حق ایله کیدیلیر، اونك یوکی ده یینه اونکله قالدیریله بیلیر.

(صاحب اولر) دیورکه: امانتدن مراد، عقل وتکلیف التحاحتمالی واردر. سما

وارض، عقل وتکلیفه مستعد دکلدی. انسان ایسه استعداد ذاتیسیله قبول ایتدی.

چونکه: بشر، غضب قوتنك استیلاسیله ظلومدر، شهوت قوتنك غلبه سیله ده

جهولدر. عقل ایسه بو ایکی قوتی تعدیل ایدرك حدود اعتداله ثابت قیلار. تکالیف

حر غرضنه مقصد ده بر تجلیلر وحیوانلره صفتلرنده بولونان بو ایکی قوتك تعدیلیدر.

او حالده انسانك ظلوم وجهول بولنماسی حمل امانتك علتی اولور.

دینلمشدرکه ~~[illegible]~~ ظلوم وجهول، بشریتك شانندندر. نیته کیم (الماء طهور)

دیرسك. طهارت صوینك شانندن اولدیغی کبی بو ایکی صفت ده انسانك شانندندر.

لکن امانت حاملی اولونجه بعضیلری ظلم و جهلی ترك ایتدیلر، بعضیلری ایسه اونلرده قالدیلر.

قدس سرهما
شاه محمد بهاء الدین نقشبند حضرتلرینك خلیفه‌سی خواجه محمد پارسا حضرتلرینك تفسیرنده
مذکوردرکه: جناب حق، امانتی کوکلره، یره و طاغلره عرض ایتدیکی حالده عدم قابلیتلرندن
قبول ایتمدیلر. لکن انسان، استعدادی طولاییسیله قبول ایدیویردی. انسان ظلومدرکه
ذاتی هویت مطلقه‌ده افنا ایلدیکله نفسنه ظلم ایدر. جهولدرکه لا اله الا الله کلمهٔ توحیدیله
ماسوایی نفی ایله حقدن باشقه برشی‌ده بیلمز.

(فتوحات مکیه)ده بویورولمشدرکه: امانت اسمای حسنایه مضافدر. بوتون
موجوداته عرض ایدلدی و آنجاق انسان طرفندن قبول اولوندی. اگر انسان اونی
قبول ایتمسه‌یدی او وقت ظلوم اولوردی. انسان جهولدر. چونکه عالمدر، علم کبرینك
اقتضاسیله معرفت حقه دائر عجز و جهلی اقرار ایتمکدر.

مصراع: العجز عن درك الادراك ادراك   یعنی ادراکك ادراکندن
عجزینی بیلمك ده ادراکدر.

میر قاسم انوار قدس سره بعض رساله‌سنده امانتی خلافت الهیه ایله تأویل ایده‌رك
دیمشدرکه: ظلم و جهل، علم و عدلك ضدلریدر. لکن بوراده «اذا جاوز شیء
حده انقلب ضده» یعنی «برشی حدینی تجاوز ایدنجه ضدینه منقلب اولور»
جلوه‌سی اویناشدر. چونکه: ظلوم و جهول مبالغه صیغه‌لریدر. نه وقت بونلری صفت
حدلرینی تجاوز ایدرلرسه البته ضدلرینه منقلب اولورلر.

(روح الارواح)ده دینیلیورکه: (ظلوماً جهولاً) بوراده ذم دکل، مدحدر.
آدم، بار امانتی تحمیل قالدیردی که حقیقتك فوقنده ایدی.

دینیلمشدرکه : یوکك آغرلغنی بیلمدیکی حالده قبول ایتدیکی ایچون نفسنه ظلم ایلمشدی وحقدن باشقه‌سنی بیلمیورم دیدی . اونك ظلوم وجهول اولدیغی ایکی عالمه یایلدی . حال بوکه عالمیان بونك سرندن غافلدر .

(لوامع) ده محرردرکه : اصل شایان تعجب اولان ، عالم بشریده‌کی عشق ومحبتك عالم ~~[illegible]~~ ملکیتده بولونمامسیدر . ملکلر ، لطف وعصمت سایه پروردیدر . سایه پرورد وبی درد اولانلرك ایسه قیمتی یوقدر . عشق ایچون ایسه برچه نفه کرکدرکه (اتحمل فراقی بنفسه قرط) اعتراضی اولدرك سرمایه بازاری (انه کان ظلوماً جهولاً) دن خصوصی شعاریدر .

بیت : عاشقانرا درد و بدنامی خوشست   عاشقانرا سوز و ناکامی خوشست

یعنی : عاشقلر ایچون درد ، بدناملق ، سوزش وناکاملق خوش شیلردر .

امانت کونشی الوهیت برجندن پارلایجه کوك یوزی : بنم یوکسکلکم ثابتدر دیدی . یرده : بنم بساطم واقعدر ، زیادنده بولوندی . طاغلردن ایسه : بنم ایچون ثبات قدم حاصلدر دیه صدا کلدی . هیسی ده : بز ، بو یوکه تحمل ایده‌مییز ، بلکه قصورمز واقع اولورده صفتلرمز بزدن آلینیر دیدیلر . ضعیف اقتدار مخلوق اولان آدم ایسه : بنم نم وارکه آلیناجق ودیبانه اولاجق ؟ دیه‌رك لعیا کل افلاکك تحمل ایده‌مدیکی یوکی دوشنه یازه یوکلندی و (هل من مزید) یعنی داها وارمی ؟ دیمه باشلادی . ای جو خاکی ! بوقدر قوتی نره‌دن [illegible]لدك ؟ سؤال آلتمیشنه ده لسان حال ایله : یار مهربانك امدادی اولنجه آغر یوکلر خافیدیر . جوابنی ویردی .

بيت

آن بارکه از بردن او عرش ابا کرد

با قوت تو حامل آن بار توان بود

يعنى : عرشك تحملدن ابا ايلديكى بريوك ، سنك قوتكله طاشينيله بيلير .

خلاصه : حامل امانت اولابيلمك خلقتى — (انى جاعل فى الارض خليفة) منشورى نام نامينه يازيلان — انساندن باشقه سنك قامت استقامته اويغون كلمه دى . انسانك موقعى بودرجه عليايه واصل اولديغى ايچون — اعداى قيمتى بولنان — شيطانك نظرى ده گرسنه قارشى (انه كان ظلوما جهولا) وصفى اونده سنك دانى كبى اغرك آتشه غيرت وحسينه اتيلدى .

جذب يكراهه صراط مستقيم

به ز دو راه تردد اى كريم

اى كريم اولان الله ! بر يوللو اولان صراط مستقيمك جذبى ايكى يوللو اولمق ترددن اولادر .

زين دو ره كرچه همه مقصد توى

ليك خود جان كندن آمد اين دوى

واقعا بو ايكى يولدن ده مقصد سنسك ؛ فقط بو ايكيلك جان چكيشمك كبيدر .

زين دو ره كرچه بجز تو عزم نيست

ليك هرگز رزم همچون بزم نيست

بو ايكى يولك وجه عزيمتى ده سنده باشقه سى دكلدر . لكن رزم ايله بزم اصلا مساوى اولاماز .

بو ابتلا نه قدر سوره جك؟ ایتمه، حالمز اولدی بتر یارب   امان الله! بتر یاربی

بکا بر مذهب و مسلك احسان ایله ده بنی ادن مذهبلی ایتمه.

اشتری ام لاغر و هم پشت ریش

ز اختیار همچو پالان شکل خویش

بن ضعیف برده وه بکی یم که پالان شکلنده کی اختیارمدن صیرتم یارا اولمشدر.

این کژاوه گه شود این سو گران

آن کژاوه گه شود آن سو کشان

بو محفه کبی اولان اختیارم، بعضاً بر طرفه آغر باصار، بعضاً ده دیکر طرفه طوغرو چکر.

بفکن از من حمل ناهموار را

تا ببینم روضهٔ انوار را

الهی! بو دنك اولمایان یوکی صیرتمدن آت که نورلر باغچه سنی کوره بیله یم

همچو آن اصحاب کهف از باغ جود

می چرم ز ایقاظ نه بل هم رقود

اصحاب کهف کبی بن ده اویانیقکن دکل، اویقوده ایکن جود و کرمك باغندن تنعم ایده یم.

خفته باشم بر یمین و یسار

برنگردم جز چو کو بی اختیار

هم بتقلیب تو تا ذات الیمین

یا سوی ذات الشمال ای رب دین

صاغ و صول طرفم اوستنده اویوسه اولایم، طوپ کبی غیر اختیاری یووارلانغقده باشقه

هم ویره‌رکله

برصورتله دونیورم . صاغدن صوله دونوشده ای رب دیه اینلك اولسون .

اصحاب کهفك قصه سنه (وتحسبهم ایقاظاً وهم رقود ونقلبهم ذات الیمین وذات الشمال)

یعنی «جیبم! اصحاب کهفی کوره یدك اویانیق صانیردك ، حال بوکه انلر اویقوده ایدیلر .

کندیلرینی صاغدن صوله ، صولدن صاغه چویریردك» آیت کریمه سنه اشارتدر .

برده (اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین ولا اقل من ذلك) یعنی «الٰهی! بنی

کوز آچوب قاپایانجه مدت قدر ، حتی بوندن آز بر آن ظرفنده نفسمله الٰه براقما»

دعاسی بویله ایمادر .

صد هزاران سال بودم در مطار

همچو ذرات هوا بی اختیار

هواده‌کی ذره‌لر کبی یوز بیکلرجه ییل ، اَ داعما جولانکاهده بلا اختیار ایدیم دولاشیرم .

گر فراموشم شدست آن وقت و حال

یادگارم هست در خواب ارتحال

می رهم زین چار میخ چار شاخ

می جهم در مسرح جان زین مناخ

او وقتکی حالم خاطرمدن چیقمش اولسه بیله اونی اویقوده تخطر ایدرم . چونکه او یوقونجه

بو دورت قوللو چارماقدن ، یعنی بدن عنصری قیدندن قورتولورم ، بو جسد

مناخ سندن (١) چیرار ، روح مرعاسنده گزر ، دولاشیرم .

---

(١) عرب مکتبرینده ده وهلری چوکدیردقلری میدان .

شیر آن ایام ماضیهای خود

بچشم از دایهٔ خواب ای صمد

ای صمد واحد احد اولان الله ! اویقوده کوزلرك سوتنی اویقو دایه سندن ایچیرم ، یعنی اوزاقده کچدیکیم اویقو واسطه سیله دویارم .

جمله عالم ز اختیار هست خود

می گریزد در سوی سرمست خود

بوتون عالم ، کندی وارلغی اختیارندن کندیمست اولدیغی واسطه طوغرو قاچار .

تا دمی از هوشیاری وا رهند

ننگ خمر و زمر بر خود می نهند

هرکس ، بر آن اولسون آییقلقدن قورتولمق ایچون شراب و ساز عیبنی اختیار ایدر .

جمله دانسته که این هستی فخ است

فکر و ذکر اختیاری دوزخ است

هپسی ده بو وارلغک طوزاق ، اختیاری واراده ذکر و فکرینک ایسه جهنم اولدیغنی بیلیر . اونک ایچون :

می گریزند از خودی در بیخودی

یا بمستی ، یا بشغل ای مهتدی

ای هدایت بولمش اولان الله ! جمله سی ده یا مستلک ، یاخود مشغولیت واسطه سیله آییقلقدن بیخودلغه قاچار . مع مافیه :

نفس را زان نیستی وا می‌کشی

زانکه بی فرمان شد اندیشه‌ئی

الهی! سن نفسی او یوقلقدن گری چکر و کندینه گتیریرسك. چونکه: او عقل
مسکر ویا مشغله واسطه‌سیله بیهوشلك حالنده عقلسز اولور.

لیس للجن ولا للانس ان

تنفذوا من حبس اقطار الزمن

جن ایچون ده، انسان ایچون ده زمانك قطرلری حبسندن، یعنی اجل موعوده قدر
یاشامقدن قورتولمایه امکان یوقدر.

لا نفوذ الا بسلطان الهدی

من تجاویف السموات العلی

اللهك فرمان هدایتی اولمانجه هیچ کیمسه ایچون سماوات علانك احاطه‌سندن
نفوذه قدرت یوقدر.

(یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان) یعنی: «ای جن
وانسان جماعتی! اگر سماوات و ارضك اقطارندن چیقمایه مقتدر اولابیلیرسه‌کز
چیقك. چیقامازسکز. آنجاق اللهك اراده‌سیله..» آیت کریمه‌سنه اشارتدر.

لا هدی الا بسلطان یقی

من حراس الشهب روح المتقی

شهاب حارسلریله متقی روحنی دنیا ایدن سلطنه الهیه‌دن باشقه هدایت یوقدر.

بو بیت شریفك لایقیله آکلاشیلابیلمسی ایچون (سورهٔ صافات) ده کی

«انّا زیّنّا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظاً من کل شیطان مارد . لایسّمّعون

الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحوراً ولهم عذاب واصب . الّا

من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب» آیات جلیله سنك تفسیرینه باقیلمه لازمدر .

هیچ کس را تا نگردد او فنا

نیست ره در بارگاه کبریا

فانی اولمایان هیچ بر کیمسه ایچون بارگاه کبریا پناهه یول یوقدر .

ای دهندهٔ عقلها فریاد رس

تا نخواهی تو نخواهد هیچ کس

ای قوللرینه عقل ویرن دادخواهلرك امدادینه یتیشن ! سن بریشی اراده ایتمدکجه کیمسه اونی ایستمز .

هم طلب از تست هم آن نیکوئی

ما کییم اول توئی ، آخر توئی

طلب ده سندندر ، طلب نتیجه سنده ویریله ایلك ده سندندر . بز کیمز ؟ اول ده سنسك ،

آخرده سنسك .

(هو الاول والآخر والظاهر والباطن) آیت کریمه سنه اشارتدر .

هم تو گوئی وهم تو بشنو هم تو باش

ما همه لاشیم با چندین تراش

او حالده سن سویله ، سن دیکله ، سن اول . بز ، بوقدر . یونغه ایله برابر لاشی

مقوله سی یز .

زین هوال رغبت افزا در سجود

کاهلی جبر مفرست و خمود

بزه حق تعالینك تكلیف اوزه‌رینه سجود و عباداته رغبتمزی آرتیر، بزه جبرك تنبللكی وسوئوكلكی گوندرمه.

ای بكرده یار هر اغیار را

وی بداده خلعت گل خار را

ای اضدادی بربرله یار ایدن، ای دیكنه گلدن خلعت گیدیرمه قادر وقیوم!

خاك مارا ثانیاً پالیز كن

هیچ نی را بار دیگر چیز كن

بزم خاكی اولان بدنمزی ایكنجی دفعه اولارق منبت بر بوستان حالنه افراغ ایله،

هیچ یوقه اولان بزم كبیلری تكرار شی درجه سنه گتیر.

این دعا تو امر كردی زابتدی

ورنه خاكی را چه زهره آن بدی

بو دعایی ابتدا امر ایدن سنسك. یوقسه بر خاكینك سكا دعا ایتمه‌یه ناصل جرأتی اولابیلیردی؟

چون دعامان امر كردی ای عجاب

این دعای خویش را كن مستجاب

ای شافی عجیب اولان ربم! مادام كه بزه دعایی امر ایتدك. اوحالده كندی امرك دیمك اولان بودعایی قبول ایله.

دیده را نادیده خود انگاشتم

باز زنبیل دعا بر داشتم

بن، مشهود و آشکار اولانی پرتلغمی کوردلمسه‌کی فرصه ایده رك دعا زنبیلنی قالدیردم،
یعنی طلب کشکولنی آچدم.

چون الف چیزی ندارم ای کریم

جز دلی وان تنگتر از چشم میم

ای کریم اولان ربم! الف کبی برشیئه مالك دکلم. یالکز بر قلبم وار که اوده میم گوزندن داها طار.

اینه الف وینه میم ام بود ماست

میم ام تنگست الف زوتر گداست

بو الف ده بو میم، بزم والغمزك امید واصلیدر. امك میمنده کی کوز ده دار، الف
ایسه اوندن داها فقیردر.

« پس انسانك ایکی حالی اولدی. بری عاقل اولوب دلسنك اولمه، بری ده غافل اولوب
الف کبی برشیدن خبر طوتماسه. بو ایکی حالت، انسانه ام منزله سنده اولدی – انقروی »

درزمان بیهشی خود هیچ مه

درزمان هوشم اندر پیچ مه

بن بیهوش ایکن هیچم. کندیمه کلدیکم وقتده ایسه اضطراب ایچنده یم.

هیچ دیگر بر چنین هیچی منه

نام دولت بر چنین هیچی منه

آلهی! باشقه بر هیچی بو هیچك اوستنه علاوه ایتمه. اضطرابدن عبارت بولونان دنیا

نعمتیزنه دولت ثانی دیر دیروب ده اخلک تعقیلنه بی مضطرب ایله مه .

خود ندارم هیچ به ساز درا

چون ز دو هم وارست ای بهر صد عنا

«بر شیئه مالک دکلم» دیمک بکا ایی کلیر - چونکه یوزلرجه مشقت «مالکم» دیمکده‌در .

هم در آب دیده عریان بیستم

بر در تو چونکه دیده نیستم [illegible]

الهی! تماشایه قابلیتلی بر کوز آلمادیغم ایچون سنک قاپیکده چپلاق و کوز یاشلرینه مستغرق اولارق طوره‌یورم .

آب دیدهٔ بندهٔ بی دیده را

سبزهٔ بخشه و نباتی زینه چرا

بو بصیرتسز قولکک کوز یاشنده رعای بشریته طراوت و خضارت بخش ایله .

ور نماند آب آبم ده ز عین

همچو عینین نبی هطّالتین

اگر کوزمک یاشی قالمایه‌جق اولورسه ینه یاشه احسان ایله . کوزلری حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلمک آغلایان دیاسه دوکن مبارک چشم اولوزینه بکزه‌سین . (اللهم اعطنی عینین هطّالتین قبل ان یکون الدمع دما والاضراس جمرا) یعنی دلو زیاک قانه دوندی دیشلر آتشپاره‌یه انقلاب ایتمزدن اول بکا آغلایجی کوز احسان ایت .

حدیث شریفنه اشارتدر .

ای مشیرما تو اندر خیر و شر

از اشارتهای دل ما بی خبر

ای بزم خیر و شرده مشیرمز اولان الله! قلبده اثر ایلیان اشارتلردن بز غافلز.

ای یرانا لا نراه روز و شب

چشم بندما شده دید سبب

ای کیجه کوندوز بزی کوروب ده بزم کندیسنی کوره مدیکمز الله! اسبابی کوروب ده

مسببی کوره مملك بزه کوز باغجی اولمشدر.

چشم مه از چشمها بگزیده شد

تاکه در شب آفتابم دیده شد

کوزلر آراسندن بنم کوزم کزیده اولدی که کیجه‌لین کونشی کوردی.

لطف معروف تو بود آن ای بهی

پس کمال البر فی اتمامه

ای حسن و جمال صاحبی اولان ربم! او، کیجه کونشی کوره بیلمك، لطف و احسانکك

اثری ایدی. بر و خیرك کمالی ایسه اونك اتمامنده در.

رب اتمم نورنا فی الساهره

وانجنا من مفضحات القاهره

یاربی! قیامتده ~~بزم~~ نورمزی اتمام ایله. بزی او کون قاهر اولان فضاحتلردن ده

محافظ [illegible] بیور.

(یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انك علی کل شیء قدیر) یعنی «مؤمنلر»

دیرلر
ای ربّمز ! نورمزی اتمام ، بزی مغفرت ایله که سن هر شیئه قادرسڭ » و

(یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه) یعنی «جناب حق، قیامتده پیغمبرله مؤمنلری

رسوای ایلمز » آیتینه اشارتدر .

یار شب را روز مهجوری مده

جان قربت دیده را دوری مده

کیجه (یار) ینی کوندوز مهجور ایلمه ، قربت ذوقنی طاتمش اولان روحه اوزاقلغی

دویورما .

بعد تو مرگیست با درد و نکال

خاصه بعدی که بود بعد الوصال

سندن اوزاقلق ، عذابلی ، ~~اشکنجه‌لی~~ اضطرابلی بر اولومدر . خصوصیله اوزاقلق وصالدن

صوکرا اولورسه ..

آنکه دیدست مکن نادیده اش

آب زن بر سبزهٔ بالیده اش

الهی ! سنی گورمشی دوندورمه . اونك تنبته باشلایان سبزهٔ مقصودینه

رحمت نثار اول .

من اگر بودم لاابالی در روش

تو مکن هم لاابالی در خلش

ربّم ! بن سیر و سلوکده لاابالیلك ایتمشدم . سن ده بنی آیریلق المیله اینجیتمکده

لاابالی اولما .

دید روی جز تو شد غل گلو

کلّ شیئ ما خلا الله باطل

سزن باشقه سنك یوزینی کورمك ، بوینه زنجیره (ولاله) قیلمغه کبیدر. چونکه اللهدن ماعدا هرشئ باطلدر.

ای خدا بگمار قومی رحم‌مند

کز صندوقه بدن مارا خرند

الهی! بزه رحمتلی بعضه ذواتی گوندره‌رك بزی بدن صندوقندن قورتارسینلر.

ختام ترجمه : ٢٥ رمضان ١٢٤٢ جمعه‌ایرته‌سی کیجه‌سی بعد السحور.



جامع رساله شیخ رمزی افندی، بو مناجاتنامه‌یه شو بیتلرله خاتمه چکمشدر:

از کتاب مثنوی معنوی

جمع کردم بهر تو ای مولوی

ای مولوی! مثنوی کتاب معنویسندن سنك ایچون جمع ایلدم.

آن دعاهارا که گفته پیرما

با نیاز و با تضرع جابجا

مثنویده پیرمزك جابجا نیاز و تضرع طریقیله ایتدیکی دعالری.

ختم کردم زابتدا تا انتها

برنوشتم یك بیك این بیتها

مثنوی‌یی باشندن صوکنه قدر ختم ایده‌رك او بیتلری اقتباس و تحریر ایلدم.

یك نسخه افتاد گویی آن همه

خاص از بهر دعا شد ملهمه

هپسی ده بر نسخه واقع اولمش کبی اولدی. خصوصیله دعا ایچون مُلْهِمَه وظیفه‌سنی ایفا ایده‌جك بر شکل آلدی.

عبد عاجز، بو بیتده‌کی (ملهمه) کلمه‌سنی میمك ضمی، هانك کسری ایله اوقومه اوقودیغمه کوره اکلادیغم معنالی یازمشدم. صوکرا شیخ رمزی افندی، شو ترجمه‌یی اوقودی، کندی بیتلرینك نقل معنالی مصطلح ایدرکه صورتنی بورایه عیناً کچیردیکم سطرلری حاوی بر کاغد علاوه ایلمش:

«یك نسخه افتاد گویی آن همه خاص از بهر دعا شد ملهمه» بیتیله «یك نسخه

واقع اولدی ابیات شریفه‌نك لهجه‌سی جناب پیر دستگیر افندیمزه دعای خاص
اوله‌رق الهام اولنمشدر. یعنی خاصةً دعا ایچون ملهم ابیات شریفه‌در.
دیمك ایسته‌مشدم. ترجمه‌سی علیه‌لری قصد ایتدیکم بر معنای لطیفی
تضمین ایتمکله دها خوشدر.

از ضیا قرای خوان مثنوی

باید خوردن غذای معنوی

یعنی مثنوی سفره‌سنك معنوی ضیافتنده غدا آلمق لازمدر.

ورد کن ایرا پس اوراد خوان

گر بخواهی فیض خاص مستعان

الهك فیض خاصنی ایسترسه‌ك بو رساله‌یی ورد ایدیه واوراد مولویه قرائتنه صوکرا اوقو.

یاد که هم رمزی دلخسته را

یادگاری کرد با تو این دعا

برده رمزی دلخسته‌یی خیر ایله یاد ایت که کمسه‌کا بو مناجاتنامه‌یی یادگار براقمشدر.

خاتمهٔ مترجم :

کرده‌ام با نام او آغازه   شد بنعت مهربان آوازه

بر ذات اجلّ واعظمک اسم شریفیله باشلادم که رحمان صفتیله مشهور ومعلوم اولمشدر.

حمد بر ذات خداوند سخن   آفریننده بجسم خلق از امر کن

حمد وثنا، کلامک خالقی اولان و «کن» امریله مخلوقاتی یارادان ذات الٰهیه‌یه عائددر.

آنکه بهر کردن حاجت روا   بندگان را گشته ادعونی نما

او ذات اعزّ واکرم که قوللرینک حاجتنی اسعاف ایلمک ایچون اونلره «ادعونی استجب لکم» یعنی «بکا دعا ایلیک، سزه اجابت ایده‌یم» بیورمشدر.

خواهشی کز دل بیچاره رست   دادنش را او پذیرفته نخست

بر بیچاره‌نک قلبنده بر طلب پیدا اولدیمی، ظهورندن اوّل اونک اعطاسنی جنابحق قبول ایلمشدر.

چونکه سابق لطف تو بر مدّعا   صلّ یا ربّ علی خیر الوری

الٰهی! مادام که سنک لطفک دعایه سابقدر، یعنی دعا ایلمزدن اوّل اونی قبول بیوریورسک، او حالده مخلوقاتک اک خیرلیسنه بزدن صلاة وسلام ایله (اکاف).

احمد مرسل که محو ذات تست   میم نامش اکمل مرآت تست

او خیر الوری اولان پیغمبر اکمل (حضرت) احمد مرسلدر (محمد) که سنک ذاتکده فانیدر. اسم شریفنده‌کی میمک حلقه‌سی مرآیای ظهورکک اک مکملیدر.

نیز بر آل و بر اصحابش تمام　　از جناب کبریا بادا سلام

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم افندیمزه تبعیتله آل و اصحاب کرامنه ده جناب کبریا مابکدن سلام اولسون.

هم شود باران فیضش تو روان　　بر قلوب روشن قدسی روان

الهی! بو ده فیض احسانک ارواح مقدسه صاحبی اولان اولیاء الله حضراتنک قلوب منوره سنه روان اولسون.

وارثان کمّل پیغمبری　　که نبی مهر است و ایشان مشتری

اونلر ذات اقدس رسالتک اکمل وارثیدر. نبی اقدس گونشه تشبیه ایدیلیجک اولورسه ضیاء پیغمبریدن استفاده ایتمک خصوصنده اونلرده مشتری یلدیزی کبی اولورلر.

ذاتشان در ذات تو گشتند گم　　قدس الله تعالی سرّهم

الهی! او ذوات مقدسه سنک ذاتکده فنا بولمشلردر. الله تعالی سرلرینی تقدیس ایلسین.

سیّما دریای معنای علوم　　آیت اعجاز، مولانای روم

خصوصیله علوم معنویه دریاسی و اعجاز آیت کراسی اولان مولانای روم

آنکه از الهام پاک کردگار　　مکتب توحید را آموزگار

که اللهک الهام پاکیله توحید مکتبنک معلمیدر،

عشق حق را ترجمان معنوی　　راز دان و رازگوی مثنوی

عشق الهینک معنوی ترجمانی، اسرار توحیدک عارفی و مثنوینک ناظم سرّیدر

مثنوی که جامی حیرت نمود　　اینچنین در حق او فرموده بود

مثنوی دیمیه ده گچه‌یلم، مولانا جامی اونک حقنده کمال حیرت و حرمتله شویله بویورمشدر:

«مثنوی مولوی معنوی   هست قرآن در زبان پهلوی»

ملای معنوینك مثنویسی: فارسی لساننده قرآندر.

آن تضرعها که اندر مثنوی   از درون سینه کرده مولوی

ساختم با عجز و با نقصان همه   آن تضرعها بترکی ترجمه

مثنویده حضرت مولانانك صمیم قلبندن ایتمش اولدیغی تضرعاری، عجز ونقصانمله برابر توركجه‌یه ترجمه ایتدم.

«یا رب این جرأت ز بنده عفو کن   توبه کردم من دگر ناید سخن»

آه! قولكك بو جرأتلرینی عفو ایت. برخطایه دوشدم توبه ایدیورم، اونده مولام بنی مؤاخذه ایلمه.

خواهم از لطفت که ای بی نیاز   بهره این دردا برات عفو ساز

ای هر شیدن غنی اولان ربّم! شو ترجمه‌یی بنم ایچون عفو ومغفرت براتی یاپماغه لطف کرمیکده استرحام ایدیورم.

از فیوض حضرت خمار عشق   ده مرا یك ساغر سرشار عشق

مجبور کرمکارم! خمار عشق اولان مولانانك فیوضندن اولمق اوزره بڭا عشقله مالی بر قدح لطف ایت که اونك ذوق ونشوه سیله

تا همه چشم بنده لا شود   قلب طاهر محرم الّا شود

هر شی، قولكك گوزنده لادن عبارت قالسین وقلب طاهر الّانك سرینه محرم اولسون.

« حرمت آنکه دعا آموختی   در چنین ظلمت چراغ افروختی »

« دستگیر و رهنما توفیق ده   جرم بخش و عفو کن بگشا گره »

الهی ! قوللرکه دعا اوگرتدیکڭ، عجز و حیرت قارانلغی آراسنده اونلره
چراغ یاقدیڭ ده یوللری آیدینلاتدیڭ حرمتنه المدد لطفت، یوللی کوستر و
توفیقکی رفیقم ایله. جرمی باغیشلا، ~~[illegible]~~ قباحتی عفو ایت، بنی باغلایان علائقی قطع ایله.

روح را فیضی رسان باشد نوی

بالنبی المعنوی والمولوی

یا ضعیفه و اکیسه اولان روحمه بر فیض احسان ایت ده یکیلیه شمسیه و شفقت
قدیرسنی بولسون. شو رحمت جمیلڭ ده حقتنی و جناب مولوی حرمتنه اولسون

[signature]

شو سطوری یازان فقیر حقیر
طاهر المولوی پر تقصیر

لوامع ترجمه سی

(شیخ ابو حفص عمر بن الفارض) حضرتلری که ٥٥٦ سنه‌سی قاهره‌ده
تولد و ٦٣٢ تاریخنده ینه اوراده ارتحال ایله‌رک تربهٔ مخصوصه درونده
مدفون بولنمشدر. رجال صوفیه آراسنده سانحات عاشقانه سیله تبرز ایتمش
بر عارف سخن پرداز.

تقلیدی غیر قابل اشعاری احتوا ایدن و مصرده مکرراً طبع ایدلمش دیوانی
بعض عرفای امت طرفندن شرح یازلمشدر.

(قصیدهٔ خمریه) سیله (قصیدهٔ تائیه) سی، سنوحاتنك الڭ زیاده انتشار
واشتهار ایتمش اولانلریدر که بونلرك ده آیریجه متعدد شرحلری واردر.

قصیدهٔ خمریه‌نك حاوی بولندیغی نکات دقیقه ٨١٨ ده خراسانك (جام)
قصبه‌سنده دوغمش و ٨٩٨ ده هرات شهرنده وفات ایلمش اولان
(مولانا جامی) نك خامهٔ تحقیقی ایله‌ده ایضاح ایدلمشدر.

ایضاحنامه‌سنه (لوامع) عنوانی ویرن حضرت جامی قصیده‌نك
ابیاتنی شرحه باشلامادن اول (لامعه) سرلوحه‌لری آلتنده بر چوق
حقایقه بیان ایدر.

اورته قطعه‌ده ٨٠، ٧٠ صحیفه‌لك بر کتاب اولان (لوامع) استاد مرحوم
محمد اسعد دده افندی و شیخ الحرم اسبق کریدی احمد مختار بکك همتلریله

١٣٠٩ سنهٔ هجریه‌سنده استانبولده باصیلان (مجموعهٔ ملاجامی) نامنی

طبع ایتدیکیمزه، استاد مرحوم طرفندن‌ده فاتح جامع شریفنده تدریس اولنمشدی.

ابن فارض و ملاجامی کبی ایکی عارف اکبرک یادگاری نظم و شرحی و اسعد دده

مثلی بر استاد عرفان پروردک اثر طبع و نثری اولان لوامعی تورکجه‌یه نقل ایتمک ایچون

وجدانی بر آرزو دویدم. کمال عجزله ناظم، شارح و جمیع متقدمین کبی حرمت

و محبتمله غلبه حالیله امیدینه دوشرک شو سطرلری قارالادم. خطیئاتمی عفو ایتمک

خلوص نیتمه دکوره‌لمجک بعضاً غلاقاتک اصطلاحات مخصوصه‌ی ترجمه‌ده‌کی

عسرته باغیشلانماسنی تمنی ایدرم.

بسم الله الرحمن الرحیم

دیدکلریکی دمبدم آتیریم!

وجه کریمه نوزنده باشقه نقاب وجمال بی مثالیه ظهورندن غیری حجاب اولمایان

جمیل مطلقی تسبیح وتنزیه ایدرم .

رباعی

ای گشته نهان زغایت پیدایی
عینه همه عالمی زبس یکتایی
زان بیشتری که در عبارت گنجی
زان پاکتری که در اشارت آیی

مآلی : ای صوفک درجه ده آشکار اولدیغندن طولایی گزلی بولونان ربم! وحدانیت صرفه‌ك جهتیله بوتون عالملرك اصلیسك . عبارهیه صیغمقدن منزه، اشارته گیرمکدن مبراسك .

الهی! عزت و وحدتك سراپرده‌سنه یول بولدقلری حالده گنده‌گاهلرنده آدیم وایز گوروله‌یه، کذا عشق ومحبتك شرابی وحدت قدحیله ایچمشدرکه

مجلسلرنده جام وشراب بولونمایان ذوات کرام حرمتنه، بزم کبی ذلت خاکساری
اولانلرك باشنه اونلرك طریقندن برتوز قوندر. وینه بزم کبی خام اولانلرك
امیدی دماغنه اونلرك مجلسنده دولوکلر طورطو اولسون برنشوه دامالاکی یتیشدیر.

رباعی :

یارب ز می محبتم جامی بخش
وز ساغر دولتم سرانجامی بخش
کامم ز تو جز غایت بی کامی نیست
ای غایت کام طلب مرا کامی بخش

مآلی: یاربّ! بکا محبت شرابندن برقدح ودولت وسعادت ساغرندن برنشوه
احسان ایت. بی‌مراد اولمقده باشقه سنده مرادم یوقدر. ای بوتون املرك
منتهاسی! بنم شوتك مرادمی حصوله گتیر.

الهی! حبیبکك متابعتی یولنده عزیمت قدمنی محکم طوتانلر وکرامت سانجاغنی
بنلك دیوارلرینه انحطاطندن بیخودلق دستلك ارتفاعنه قالدیرانلر حقی ایچون،
بزم کبی ثباتی گوشك بولونانلرك قدمنی، رسولکك شریعت وطریقتی جاده
وسجاده سنده رسوخ وسلوك ایله بهره دار ایت. وینه اونیکی کبیك آثارینه اویمه

وضیاسنده مستنیر اولمه صورتیله بزم کبی بوزغون آلاینک ده وریجسه

ودوشکسه بایراغنی دست غناییکله قالدیروب یوکسلتمک .

رباعی :

یارب بجریم نیستی بارم ده

باشدکه شود زنیستی کارم به

مختار نه مجبور درراه فنا

سربرقدم احمد مختارم نه

مآلی : یاربّ ! یوقلوق دینمه کیرمك ایجین بکا اذن ویر . یوقلقله ایشیمك

دوزه لجکنی اومویورم . باشمی فقروفنا یولنده اضطراری دکل ،

اختیاری اولارق احمد مختار علیه الصلاة والسلام حضرتلرینك مبارك

آیاغنه وضع ایتدیر .

جناب حق ، انوار جمالنك مجلاسی واسرار کمالنك آیینهٔ مصفاسی بولونان

حبیبی محمد علیه السلام ایله آل واصحاب کرامنه صلوات وسلام اهدا ایلهسین .

امابعد : شو برقاچ صحیفه ، ابن فارض قدس سره حضرتلرینك قصیدهٔ خمریهسی

الفاظ وعباراتك شرحنه و رموز واشاراتك ایضاحنه دائردر .

قصیدهٔ خمریه ، اشرف مطلبا دلان محبت شرابك وصفنده غایت لطیف بر اسلوب ایله نظم ایدلمیه ، ارباب عرفان ایله اصحاب ذوق و وجدان آراسنده فوق العاده اشتهار ایلمشدر .

رباعی :

زین نظم که هست بحر دردانهٔ عشق

آفاقه پر از صداست ز افسانهٔ عشق

هر بیت چو خانهٔ و هر حرف درو

ظرفیست پر از شراب میخانهٔ عشق

مآلی : عشق انجیسنه دیگر اولان بو منظومه دکی افسانهٔ محبتك صداسیله آفاق طولمشدر . اونك هر بیتی بر صهباخانه ، هر حرفی ده شراب عشق ایله مالی بر پیمانه در .

محبتك اصلی ایله فروعنك تقسیمنده اول مقصده گیرشمك ، یعنی محبتدن باحث بو منظومه یی شرح ایلمك متعذر اولاجقدی . بناءً علیه اولا امرده طائفهٔ صوفیه نك محبته دائر اولان کلمات جامعه سندن برنده کی (لامعه)

کلمه‌سیله مصدّر اولدرق ذکر ایدیلمکده‌در. او کلماتک لامعه سرلوحه‌سیله یازیلانلری‌ده

انلرک ارباب ذوق و وجوده کشف و شهود انوارینک لمعان ایلمسی

بولونماسنه اشارت فکرینه مستنددر. توفیق و سداد اللهدندر. مبدأ

اودر، معاد ده اودر.

رباعی :

یارب بدلم نوید اکرام رسان

نقدی بکفم ز گنج انعام رسان

در ساحت امیدم ایه کاخ مراد

بنیاد نهادهٔ باتمام رسان

مآلی : یاربی! قلبمه اکرام مژده‌سی، آووجمه‌ده خزینهٔ انعامکدن

احسان گوندر. ساحهٔ امیدمه تملی آتدیغم شو مراد بناسنی

حسن اتمامه مظهر ایله.

لامعه

حضرت ذو الجلال والافضال، ازل آزالده و (کان الله ولم یکن معه شیٔ)

یعنی « الله واردی، اونکله برشی یوقدی » حیثیتله :

بيت

آنجاكه نه لوح ونه قلم بود هنوز   اعيان همه دركتم عدم بود هنوز

يعنى: اوآنده كه نه لوح، نه قلم واردى. اعيانك هپسى ده هنوز كتم عدمده ايدى.

كنديسى كنديله بيليردى، كنديسنك جمال وكمال ذاتيسنى كنديده گوروردى.
بوبيليشه وبوگوروشده شؤون وصفات متنوعه‌سى ده غير وغيريتك ظهورينه
محتاج اولمقسزين بيلير وگوروردى. (انّ الله لغنىّ عن العالمين) يعنى
«الله، حقيقةً بوتون عوالمدن غنيدر» صداسنى ظلمت آباد عدمده
منزوى بولونانلره اسماع ايده‌رك ديردى كه:

رباعى

در ملك بقا منم باستغنا فرد
با من دگرى نه بسد صلح ونبرد
عاشق خود ومعشوقه خود وعشق خودم
ننشسته زاغيار بدامانم گرد

مآلى: بقا ملكنده مستغنى وفريد اولان بنم. بنم ايله باشقه سنك مجادله
ومصالحه سنه امكان يوقدر. عاشق ده، معشوق ده، عشق ده بنم.

دائمه وحدانیته یابانجی توزی قونماشدر .

لکن بو (کمال ذاتی) ضمننده بر (کمال اسمائی) شاهده ایدردی که

اوده نسبتی غیراعتبارینه موقوف ایدی . سادات صوفیه بوکا

(کمال جلا واستجلاء) دیرلر .

کمال جلاء : روحاً ، مثالاً وحساً اعظام وآثار اعتباریله تخالف

ادلاک مراتب کونیه ومجالئ خلقیه ده حقک ظهوریدر .

کمال استجلاء ایسه : حقک بومراتبده کندینی مشاهده سیدر .

یعنی جمع احدیت مقامنده کندینی کندی ایله کوردیکی کبی تفصیل وکثرت

مرتبه لرنده ده کندینی غیر ایله کندینده ، یاخود کندی ایله غیرنده ویاخود

غیری ایله غیرنده کورمه سیدر .

رباعی :

عشقست نموده روی نیک وبدرا

بیرنک زده نقش قبول وردرا

درجلوه گریست کلّ یوم فی شأن

خواهد بهمه شئون ببیند خودرا

طاسلاغی

عشقدر

ای کوکلم یوزینی کوستردر ، قبول ورد صورتلرینک هیولاسی امضا ایتمه

عشق هرگون بر شأن ایله جلوه گر اولور که بوتون شؤونده کندینی گورمک ایستر .

اینشه کمال اسمائی یه اولان شعور ظهوریله اونک تحقق و ظهوری ایچین بر حرکت، بر میل و بر طلب حصوله گلدی . بو میل، بو طلب و بو ایستک ایسه بوتون عشقلرک منبعی و بوتون محبتلرک مایه سی اولدی .

بوتون عشقلر، بوتون محبتلر، بوتون مودتلر و بوتون میللرده اونده کی تعیناتک صورتلری و تقییداتک مرتبه لرینی تشکیل ایلدی . بوتون حسنلر، بوتون جماللر، بوتون فضل و کماللر جمال الهی و کمال کبریا پناهینک فروغ و پرتوی اولدقلری گبی .

رباعی

ای بر قد تو قبای حسن آمده چست
بر قامت ما لباس عشق از تو درست
زانسانکه جمال هرکس عکس رخ تست
عشق همه از تو خاست در روز نخست

معنی : ای قامتنه گوزللک لباسی غایت یاقیشان ! عشق لباسی سنک بزم پیکرمزه اویغون گلمه سی ده سندندر . هر شیئک گوزللگی سنک عکس جمالک اولدیغی گبی هر شیده کی عشق ده ازل آزالده سندن پیدا اولمشدر .

رباعی

بر شکل بتان همی کنی جلوه گری
وز دیدهٔ عاشقان در آن می نگری
هم جلوهٔ حسن از تو هم جذبهٔ عشق
باشد ز غبار غیر کوی تو بری

مآلی: دائما گوزه للر شکلنده جلوه ایدر، عاشقلرك گوزندن ده او جلوه یی سیر ایدرسك. هم حسنك جلوه سی، هم عشقك جذبه سی سنسندر. او حالده لامکان قدسیتك یابانجی گوزندن منزهدر.

لامعه

تمام احدیتده کی بو محبت، صفات سائرهٔ الهیه کبی ذاتك عینیدر. ذات احدیت بی صفتلق صفتنده و بی نشانلق نشانه سنده بولندیغندن بیانه ماهیتی ایچیه علمك و عقلك لسان عبارتك الماديغی کبی وجدان حقیقتی ایچیه ده ذوقه و معرفتك احاطه اشارتی یوقدر. احدیتك ساحهٔ قدس و جلالی اتکلرینه وهم و هواس توزینك سوروغمه سندن، شرفهٔ کبریاسی ده فکر و خیال کمندینك یاقلاشه بیله سندن متعالیدر.

رباعی

ز آغاز ازل عشق بود پیشهٔ ما
جز عشق مباد شیر در بیشهٔ ما

بس مرد که گردشند در اندیشهٔ عشق

حاشا که رسد بگرد سر اندیشهٔ عشق ما

مآلی: ازلدن بری صنعتمز عشقدر. بزم سازلغمزده عشقده باشقه آهنگ بولنماسیه. عشقی دوشونمک اوغورنده بر چوجه کبی توزه، طپراغه منقلب اولدی. ایشته اولقدر برابر فکرمزک ماهیت عشقی کشف ایده بیلمسی دکل، بولندیغی توزه یه تیشه بیلمسی، یاخود اونک چوره سنه ایریشمسی امکان و احتمال یوقدر.

لکن (واحدیت) مرتبه سی بویله دکلدر. اوراسی ذات ایله صفاتک بر یرنده، حتی صفاتک یکدیکرندن متمایز بولندیغی بر مقامدر. اونک ایچینه علم و بصیرت اربابنه طریقه معرفتی آچیقدر. فقط بو معرفت کرکی بر سر، وجدانی و ذوقی بر امردر که صوکیلمانجه بیلینمز، بیلینجه ده سویلنیلمز.

رباعی

هر کس بوئی زبادهٔ عشق شنید

از کوی خرد رخت بمیخانه کشید

وانکس که بجام ذوقه از آن می نچشید

فهمه هرکز بسر آن می نرسید

مآلی : عشق شرابنك ذوقنی آلان هركس، عقل محكمه‌سندن میخانه‌یه

گوچ ایتمه‌یه، ذوقه دالاماغیله او شرابك ده تمایان ایسه اونك

سرّینی اصلا ادراك ایده‌مه‌مشدر.

رباعی

با پیر مغان دوش ز بس حیرانی

گفتم رمزی ز می بگو پنهانی

گفته بود آن حقیقتی وجدانی

ای جان پدر تا نچشی کی دانی

مآلی : دون گیجه كمال حیرتله پیر مغانه باقه شرابه دائر گیزلیجه بر رمز سویله

دیدم. اوغلم! او حقیقته منسوب وجدانی بر شیدر، ده تمامیله

ناصیل بیله بیلیرسك؟ جوابنی ویردی.

محبت، ایچمینجه بیلینمه‌یه بر شربت و ده تمامیله ادراك ایدیله‌میه بر لذت

اولدقلری برابر تعریف ماهیات و توضیح مخفیات ایله الفت ایلینلر، حقیقت

گوهرینی تفكر الماسیله دلمشلر و محبتك حقیقتیله اقسامنه دائر

شو سوزلری سویله‌مشلردر :

محبت : جمیل حقیقی عزّ شانه حضرتلرینك جمعاً و تفصیلاً کندی جمالنه میلیدر .
اوده یا مقام (جمعده جمع) اولور که کائناتك [illegible] جمال
ذاتك مرآت ذاتده شهودیدر .

ربائی

معشوقه که کس سرّ جمالش نشناخت
در ملك ازل لوای خوبی افراخت
نی حقه سپهر بود و نی مهرهٔ مهر
هم خود با خود نرد محبت می باخت

مآلی : سرّ جمالنی کیمسه‌نك ادراك ایده مدیکی معشوقهٔ حقیقی ازل آزالده
کوزه للك سانجاغنی آچمشدی . فلك حقه‌سی ایله کونشك مهره‌سی ، یعنی قبهٔ
سما ایله کرهٔ شمس حنوز میدانده یوقکن کندی کندینه عشقبازلق ایدییوردی .

یاخود او میل (جمعده تفصیله) اولور که ذات یگانه‌نك بی حد و نهایت
صفاتنك
اولان مظهرده کندی جمالنك لمعاتنی کورمسی و کندی کمالنی مشاهده ایتمسیدر .

ربائی

جانانه که دم عشوه زند با هر کس
کس را نرسد بدامنش دست هوس

مرآت وجود است ذات وجود

با صورت خود عشق همی بازد و بس

مآلی : جانانه قارشی عشقدن بحث ایتدیکی حالده کیمنك دستهوسی ، اونك وصالی الكنه ایریشمز . ذات وجود ، اونك وارلغنه آیینه‌در . بالعکس اونك عشقبازلغی آنجاه کندی عکسیله‌در .

یاخود اوصیل (تفصیلدن تفصیله) اولورکه افراد انسانك بك چوغی ، جمال مطلقك عکسنی تفاصیل آثار آیینه‌لرنده گورور ، زائل و مقید گوزه‌للکی مقصود کلّی صانیر ، لذت وصاله قناعت ایدر ، محنت فراقیله‌ده متألم اولور .

رباعی

ای حسن تو کرده جلوه‌ها در پرده

صد عاشق و معشوق پدید آورده

بر بوی تو لیلی دل مجنون برده

وز شوق تو وامق غم عذرا خورده

مآلی : ای حسنی پرده آرقاسندن جلوه ایدن ده یوزلرجه عاشق و معشوقه میدانه چیقاران ! مجنونك قلبنی لیلانك تسخیر ایتمه‌سی سنك شوقك ایله‌

عذرانك غمی وامقك عكسی ده سنك شوقكدندر.

یاخود اومیل (تفصیلدن جمعه) اولوركه تعینه خواص، آثار وانفعال قیودندن قورتولور وشؤونه وصفات حجابلرینی یرتارق قبله‌گاه توجهی انجاق ذات مطلق اولور.

رباعی

آنم كه بملك عاشقی بی بدلم
در شهر وفا بپاكبازی مثلم
پاك آمده ز آلایش علم و عملم
بنهاده نظر بقبله‌گاه ازلم

حالی: بن اویله بر ذاتم كه عاشقلر مسلكنده ~~مه~~ بی بدلم (نظیرم یوقدر)، وفا شهرنده ایسه
عفت واستغناسیله ~~تمثیل قیلنور~~ (تمثیل ایدلمشمدر). علم وعمل قیود وآلایشندن قورتولمشسه،
ازل قبله‌گاهنه متوجه بولنمشسه بر مجرّدم.

رباعی

بیرون ز حدود كائنات است دلم
برتر ز احاطهٔ جهات است دلم
فارغ ز تقابل صفات است دلم
مرآت تجلیات ذات است دلم

مآلی : کرچه ذاتک حدودندن خارج وجزئیاتک احاطه سندن عالیدر .
صفات ایله قاریشمامقدن قوللغت ایلمسه ده تجلیات ذاتک آیینه‌سی اولمشدر .

لامعه

(ان الله جمیل یحب الجمال) حکمنجه محبت ، جناب ذوالجمال والجلالک
صفت ذاتیه‌سیدر . انسانی ده (ان الله خلق آدم علی صورته)
موجبنجه کندی صورتی اوزره یاراتمش ، اوکا صفات ازلیه‌سی خلعتنی
گیدیرمش قوشاتمشدر . بناءً علیه انسانک حسن وجماله میل ایتمه‌سی
مقتضای صلبیسی ، فضل وکماله منجذب اولماسی ده سر تجلیه‌سی ایجابیدر .
مراتب وجودک هر برنده کوردیکی جماله کوکل ویره‌رک اوکا تعلق پیدا ایدر .

رباعی

گر در هوس روی نکو آویزم
گر در سر زلف مشکبو آویزم
القصه ز هر چه رنگ و بوئی یابم
از حسن تو فی الحال درو آویزم

مآلی : بعضاً گوزل بر چهره‌نک تماشاسی هوسنه قاپیلیورم ، بعضاً ده مسک
قوقولو بر زلفه طولوب قالیورم . خلاصه هر نه‌ده ونه‌ده بر رنک ورایحه
بولورسم سنک حسنک جاذبه‌سیله درحال اوکا منجذب اولیورم .

محبتك درجاتى ، محبوبلرك طبقات ملاحظه‌سنه كوره اولديغنده شبهه يوقدر .

محبوبك حسن و جمالى نه قدر يوكسك اولورسه محبك همتى محبتى ده او نسبتده عالى اولور .

بو همتك اك يوكسك درجه‌سى (محبت ذاتيه) در كه محب طالبك قلبنده محبوب هم

و مطلوب مطلق [illegible] بر ميل ، بر تعلق ، بر انجذاب ، بر تعشق حصوله كلمسيدر .

او تعشق ، محبى كنديلكندن اوصوله آلير كه او آليشك دفعنه قدرت بولاماز .

بونك نه سببنى تعيينه ، نه ده مطلبنى تمييز ايده بيلير . ناحصيل و نتيجه‌سنى ويرديكى مطلوب .

كنديسنده بر انجذاب دويار ، لكن نه دن نه‌يه اولديغنى ادراك ايده‌مز .

رباعى

شيرين پسرا سنك دلا سيم برا
با تو كارى عجب فتادست مرا
محبوب منى ليك ندانم زچه روى
معشوقه توام ليك ندانم كه چرا

معناسى : كوموش كوكوسلى ، ... يورده كلى و شيرين كوزه‌ل ! سنكله

تحف بر ايشيم باتدره . بنم سوكيلمسك ، فقط نه تعصيله سوديكمى

بيله‌مه‌يورم . سنك معشوقكم ، لكن نه دن طولايى سوديكمى آكلايامه‌يورم .

بو محبتك صحتنه علامت : محبوبك وعد و وعيدى ، تقريب و تبعيدى ،

اعزاز واذلال، هدایت واضلال کبی صفات متقابله سنک محبته مساوی اولماسیدر. کذا قهر وجلالک آثارینک مرارتنی چکمک، لطف وجمالی صفاتنک حلاوتنی طاتمق قدر آسان بولنماسیدر.

رباعی:

خوبی و ز تو شکل و شمایل همه خوش
با عشوه تو جان و خرد و دل همه خوش
خواهی تو بلطف کوش و خواهی بستم
همتای تو صفات متقابل همه خوش

مآلی: گوزه‌لسك، شکل و شمائلك ده گوزه‌لدر. روح، عقل و قلبك هپسی ده عشقکی خوش گوریکردر. ایسترسك لطف، دیلرسك قهرایت. صفات متقابله‌ك جمله‌سی خوشدر (۱)

---

(۱) خوشدر بطانسنده گله یا غنچه گل، یاخود دیکن
یا خلعت و یاخود کفن لطفك ده خوش قهرك ده خوش

حضرت هدائی

رباعی

گر نور ده دیدهٔ گریان منی
ور داغ نه سینهٔ بریان منی
بهر تو قدم بر سر عالم زده ام
باز آ که ز سر تا بقدم جان منی

مآلی : آغلایان گوزمه نور بخش اولسڭده ، یانمه یاقیلمه گوگسمه داغ آچسڭده به سنڭ ایچون عالمی ایاقلرم آلتنه آلمشمدر . گل که سراپا روحم سنسڭ .

لامعه

محبت : ایکی محب آراسنده کی مناسبتڭ ثمره‌سی و اتحاده بادی اولان حالتڭ امتیازه باعث بولونان حال غلبه‌سیدر . ذاتی اولان محبت ایچون ذاتی مناسبت اولماسی ده ضروریدر .

حق ایله عبد بیننده کی مناسبت ذاتیه ایکی تورلو اولابیلیر .

برنجیسی : تجلی وجودی یه عبدڭ عینی ، رابطه جهتله و مظهریت حیثیتیله ضعیف بولونور ، امکان احکامنڭ چوغیله سنڭ مراتبڭ خواص و وسائطی اوندن منتفی اولور . بوندن طولایی تجلی واقعڭ ، عبدڭ تعینه دقیقه‌ی واسطه‌سیله ظهوری ، ذاتنده کی قدسیته و اصلنده کی طهارتنه

تأثیر و تغییرات ایدەمز . مقربیه الٰهیه و مجذوبیه ربانیه‌نك كمال و نقصان
خصوصنده‌كی تفاوتلرینك وجهی بو اولابیلیر .

رباعی

دیدم پیری كه زیر این چرخ كبود
چون او دگری ز بود خود پاك نبود
بود آینه كه عكس خورشید وجود
جاوید در آن بصورت اصل نمود

حالی : شو كوك قبه‌نك آلتنده فانی و روحانی بر پیر كوردم كه اونك قدر كندی
وارلغندن تنزه ایتمش كیمسه یوقدی . او ذات عالی ، مجلا و مصفی بر آینه ایدی كه
وارلق گونشی صورت اصلیه‌سیله اونده ابدیاً گورونیوردی .

مناسبتیجه دیگر بر وجه ده : عبدك مرتبهٔ الٰهیه جمعیتندن حظ و نصیبی بیلر ،
یعنی اخلاق الٰهیه و اوصاف غیر متناهیه ایله تخلقی اعتباریله‌در . بو ده جمعیتك
تفاوتنه گوره متفاوت اولور . یعنی هر كیمك دائرهٔ جمعیتی واسع ایسه بو مناسبت
مظهریت استیفاسنده فضله‌در .

ایشته شو ایكی وجه مناسبتی جمع ایده بیلن محبوب حقدر كه كمال مطلوب اونده‌در .
احكام و لوازمیله برابر ذات و الوهیتك مظهر حقیقیسی اودر . بلكه وجوب

دامکان مرتبه‌لرینک برزخ جامعی وقدم وحدوث عالملری آراسنده برآینه‌در.
برطرفدن اسرار لاهوتیه‌یه مظهر، دیگر طرفدن آثار ناسوتیه‌یه مجمعدر. لسان
مرتبه‌سی وبیان جمعیتی بو ترانه ایله ترنم اولور :

رباعی :

بر اوج کمال صبح صادقه مائیم
حل نکت وکشف دقائقه مائیم
سر همه وخلقه ازدل ما برون نیست
مجموعهٔ مجموع حقائقه مائیم

مآلی : کمال اوجنک صبح صادقی بزز. نکته‌لرک حلالی، دقایقک کشافی‌ده
بزز. هر ایله خلقک سری قلبمزدن خارج دکلدر. بوتون حقیقتلرک
مجموعه‌سی بزز.

لامعه

محبت ذاتیه‌نک ایکنجیسی : معرفت، شهود، قرب، وصول کبی حق سبحانه وتعالی‌یه
اختصاص کلیسی وارتباط تامی بولنان امور واسطه‌سیله اولان محبتدر. بو ~~[illegible]~~
برنجی درجه‌یه نسبتله تنزل وحصولدر. زیرا برنجی مرتبه‌ده محبتک وقوفی حقه ایله
بونده ایسه حقدن اولان حظی ایله‌در. وقوف مع الحق ایله وقوف مع الحظ آراسنده
بک چوق فرق واردر.

رباعی

معشوقه که شد زکار ما عاریه من

دی گفت بعاشقی نه لایقه من

وصلت زمه کام تو آری هستی

تو عاشقه کام خویشه، نه عاشقه من

مآلی: آمال و مقاصدی تأخیر ایلدیرسه دیگیم، دون ایدی که: عشقه خصوص بالایقه برمرد دکلسک. اوت، سنک مرادک وصلتدر. شو حالده بکا دکل، کندی مرادکه عاشقسک.

بو ایلکجی مرتبه، اوتکلیک دونده اولمقله برابر اوندن صوکراکی مرتبه یه نسبتله عالیدر. کیدیجک، ایچیجک، گیهجک، بینهجک گبی عاجل مقاصدی اولده ایتک و حوری، جنت، غلمان، ولدان مثللی آجل مقصدلره ایرمک یوللو حقه ارتباط و انتسابی اولمایان امور واسطه‌سیله اولمقدر. وقوف مع الحوه الیه دقوف مع الخط آراسنده فرق اولدیغی کبی اوندن مخظوظیت ایله نعم و آلاسنده مخظوظیت بیننده ده صایسز، حسابسز فرق واردر. زیرا: او مرتبه‌نک صاحبی، حقیقتده دنیا ایچین آخرتلدنی مقصود ایتمزسه، حضرت حقی ایسه بویوک واسطهٔ حصول و وصولی بیلمشدر.

مطلوب اصلینك عارضی صفت ایله تابع قیلنماسندن ، مقصود حقیقینك
مجازی مقاصده تابع (طفیلی) طوتولماسندن داها فاحش بر غبیه اولابیلیرمی ؟

رباعی

آنم که وفا و دلبری خوست مرا
کونین برای یك سر موست مرا
شرمت بادا که با چنین حسن وجمال
داری بطفیل دیگران دوست مرا

مآلی : بن وفاکارلغی و دلبرلکی اعتیاد ایتمش بر کوزه‌لم . ایکی عالم ، برقیلك اوجنه بیله اولاماز . بوقدر حسن وجماله رغماً بنی باشقه‌لرینه طفیلی اولارق سن سویورسك . یازیق اولسون سکا !

رباعی

مه شحنهٔ شهر دلبری [illegible] باشم
زانبازی این وآن مقدس باشم
خوبان جهان طفیلیٔ خوان منند
هیهات که من طفیلیٔ کس باشم

مآلی : کوزه‌للك شهرینك محافظی وضابطه مأموری اولمق اوزره بن [illegible] . شونك بونك اشتراکی شائبه‌سندن مقدس ومنزهم . بوتون کوزه‌للر ، سفرهٔ احسانمك طفیلیسیدرلر . اویله ایکن باشقه‌سنك طفیلیسی اولمق بنم ایچین نه قدر اوزاقدر .

لامعه

محبت ذاتیه نك برنجی درجه‌سی دوننده کی مرتبه‌لر: اسمائی وصفاتی یاخود افعالی وآثاری محبت قبیلندندر.

محبت اسمائیه وصفاتیه: محبوبك اسما وصفاتندن افضال وانعام، اعزاز واکرام مثللی بعضیلرینی اخرك اضدادینه محبّك ترجیح ایلمه‌سی، فقط بو خصوصده اسما وصفاتك ظهور آثارینی ملاحظه ایتمه‌مه‌سیدر.

محبت افعالیه وآثاریه ایسه: ینه محبّك ترجیح ایلدیکی اسما وصفاتك آثار فعلیه‌سنی بکلمه‌سیدر.

خدای لایزاله قارشی بو محبت، زوال وتغیر وانتقاله معروضدر. یعنی: محبوب، محبّك تعلق ایلدیکی صفات حمیده وافعال پسندیده ایله تجلّی ایتدکجه محب، اونلره قصد وهمتیله اوکا متوجه بولونور وصاریلیر. لکن هواسنه ملایم ورضاسنه موافق اولمایان صفات وافعال ایله تجلی ایدرسه تماماً اوندن اعراض واحتراز ایلر. کما قال الله تعالی (ومن النّاس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیرٌ اطمأنّ به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه) یعنی «انسانلر آراسنده اویله‌سی وارکه اللهه بر حرف، بر مقصد اوغورنده عبادت ایلر. اکر کندیسنه خیر واقع اولورسه اطمینان کسب ایلر، شاید بر فتنه‌یه معروض قالیرسه و بکلدیکنك عکسی چیقارسه یوزینی چویریر وصیرتنی دونر».

رباعی

چون یار وفا کند درد آویزی
ور تیغ جفا زند ازو بگریزی
آب از رخ عاشقان چرا میریزی
کاسه از سر کوی عاشقی برخیزی

مآلی: یار، وفاکار اولونجه اوکا صاریلیور، جفا قیلنجه اوراجه اولورسڭ بر تقریب صاوشدیریورسڭ. نیچه عاشقلرك شرف و حیثیتی نقیصه‌دار ایدیورسڭ؟ بویله یاپاجقسه‌ڭ عاشقی عشق محله‌سندن چیقمش اولك !

لامعه

مراتب محبتڭ اڭ دون درجه‌سی (محبت آثاریه) اونڭ متعلقی ده (جمال آثار) دیگر (حسن) ایله معبّر و تناسب قالبنه منفوخ روح ایله مفسّردر. حقیقت سرّ وحدتڭ صورت کثرتده ظهوریدر.

جمال آثار، یا معنوی و روحانی اولور: کامل و مکمّل اولانلرك اخلاقه و اوصافنکی تناسب و عدالتگی که بونلر، طالب و مرید اولانلرك اراده‌لرینه متعلقدر دینه او طالب و مریدلر، بونلرك اراده‌کی و اختیاری اوغورنده کندی اراده و اختیارینی فدا ایدرلر.

یاخود صوری و غیر روحانی اولور:

عنصر انسانی صورتلرنده بعضیلرنی گوروللی تناسب صورت وجسمه وملاحتلیگی .

عنصر انسانیده صفت جمالی شاهده ایدنلر درت طبقه در .

برنجی طبقه : نفوس طبیعیه سی شهوتلرکه سندن مصفّی وتلویثه هرهوی طبیعت لوثندن مبرّا اولوبنان روشنلردر . بونلر صفت حسن خلقیه درابای گونده‌ده وجه حقدن باشقه سنی گورزلر وجمال مطلقدن ماعداسنی مطالعه ایتمزلر . عشوه ومحبته گوزه‌ل شکللره وباتیشیقلی صورتلره مقید دگللردر . بلکه عالمده‌کی هر صورت کندیری ادراکه رنده عینه تأثیری اجرا ایدر .

رباعی :

مه را بینم روی توام یاد دهد
گل را بویم بوی توام یاد دهد
چون زلف بنفشه را زند بهم باد
آشفتگی موی توام یاد دهد

مآلی : قمری گوروبجه وجهکی ، گللری قوقلاینجه ده رایحه‌کی تخطر ایدرم . روزگار منکشه‌نك زلفنی داغیتدیغنده پریشان صاچلرکی خاطرلارم .

رباعی :

عارف ز وجود جمله رستست الحق
در بحر شهود جمله بود مستغرق

بر خود عجب حسن مقید زده شور

حیران شده در نور جمال مطلق

مآل: عارف، حقیقة خلقك والهی قیدندن قورتولسه، شهود حقه دکزینه مستغرق اولسه، حسن مقید حجابنی یرتوب جمال مطلقك نوری قارشیسنده مست و حیران قالشدر.

ایکنجی طبقه: بالا واسطه عنایت الهیه ایله، یخود ریاضات و مجاهدات تأثیریله نفسی، کثرت احکامنده طبیعتك ظلمت و کدورتندن صافیت کسب ایلمش اولنلردر. بونلرده احکام طبیعت کلیاً زائل اولمامشدر. حال و شانلرینه گوره معانی مجرده نك بلا مظهر ادراکی کندیلری ایچون قابل دکلدر. بناءً علیه مظهر الهینك اتمّ و اکملی بولونان انسان مظاهرنده کی حسن صوری ایله بونلرك قلبلرنده عشق و شوق آتشی یانیلر. او آتش، تفرقه علائقنی یاقار، مایهٔ اتحادی قوتلندیریر. صوکرا او مظهره اولان میل و تعلقه کسیلیر، جمال مطلقك سرّی حسن مقیّدك صورتندن تجرد ایدر. نهایت مشاهده ابوابندن بر قاپی آچیلیر. عارضی اولان عشق مجازی، اصلی و حقیقی محبته گیرر.

رباعی

بس کس که بدیده روی خوبان طراز

وافتاد ز داغ عشق در سوز و گداز

در مجلس اهل ذوق شد محرم راز

نوشید می حقیقت از جام مجاز

مآلی : طراز گوزه للرینك یوزینی گوروب ده داغ عشقه ایله یانان
یاتیلو نزدن چوقی ، اهل ذوق مجلسنده کی اسراره محرم اولمش
ومجاز قدحندن حقیقت شرابی ایچمشدر .

ادنی طبقه : عدم ترقی یه ، بلکه ده احتجابه معروضیتلریله گرفتاردرلر .
اکابردن بعضیلری ‹‹ نعوذ بالله من التنکر بعد التعرف ومن الحجاب بعد التجلّی ››
دیه بو حالدن استعاذه ایتمشلردر .

بو طبقه‌نك تعلق و میل حبیّسی ـ کندیلرنده شهود وکشف تقیید
حصول کلمش اولسه بیله ـ حسن ایله موصوف اولان صورت ظاهره یی
تجاوز ایلیه‌مز . تعلق و میل حبیّسی بر صورتدن منقطع اولسه ده
ینه حسن ایله آراسته بر صورته باغلانیر ، دائما بو کشاکشه ایچنده
یووارلانوب گیدر .

صورته اولان شو میل و تعلق ایسه دینده ده ، دنیاده ده محجوبیتی
محرومیتی ، مغبونیتی ، مخذولیتی موجب اولور بر آفتدر . ((اعاذنا الله و سائر

جمال اقدس و اعلایه محبت قصدنده بولون . نه وقته قدر قمری قویونك صوینده ، یعنی عکسنی گوره جکسك ! آی ، گول یوزنده ~~[illegible]~~ یارلایور ، باتگی تالدیرده اورایه باقه .

دوردنجی طبقه : نفس اماره‌ی اولدیرمه‌مش و شهوت آتشی سوندرمه‌مش اولانلر آلوده‌لردر . اونلر اسفل سافله طبیعته دوشمش و بهیمت زنداننه باغلانمشدر . عشق و محبت صفتی و رقت و لطافت نفسی کندیلرنده مفقوددر . محبوب حقیقی‌یی کلیاً اونوتمشدر ، مجازی گوزه‌للری آغوشلریله طبیعتك آرزوسنه ادیشدر نفسك مشتهیاتنه ده عشق آدینی قویمشدر . هیهات ، هیهات !

رباعی

ایمان زکجا و عشقه بازی زکجا
هندو زکجا ، زبان تازی زکجا
چون اهل حقیقت نخته عشق کند
بیهوده ایه قوم مجازی زکجا

مآلی : بونلر نره‌ده ، عاشقلق نره‌ده ؟ هندو نره‌ده ، عرب لسانی نره‌ده ؟
[یعنی بونلرك عاشقلق ترمی ، هندونك عربجه تکلمنه بکزر] اهل حقیقتك کبی عشقدن

بحث ایلدیکه بو مجازی حریفلرك ایتدکلری هرزه وکیللکه جسارتلری نره‌دن کلیور ؟!

رباعی

قومی که نیامدند در عشق تمام
خوانند هوای نفس را عشق بنام
کی شاید شان در حرم عشق مقام
خود هست بر ایشان نفحه عشق حرام

مألی : برقوم که عشقی تماماً ادراك ایتمامش اولدقلری حالده نفسلرینك هواسنه عشق نامنی دیریلر.
حرم عشقده ناصل انلرك مقامی اولابیلیرکه داها کندیلرینه عشقدن بحث ایتمك بیله حرامدر.

رباعی

عشق ار نه کمال نسل آدم بودی
آوازهٔ عشق در جهان کم بودی
در شهوت نفس عشق بودی خر و گاو
سردفتر عاشقان عالم بودی

مألی : عشق، نسل آدمك کمالی اولماسه یدی عالمده عشق صداسی دویولمازدی.
نفسك اشتهاسی عشق اولسه یدی اشکله صیغیرلرك عاشقلر دفترنده باش طرفه
یازیلمالری لازم کلیردی.

لامعه

محبت آثارینك ادنی مرتبه‌سی، محبت شهوتدر. فقط بونی اولماسی نفسك
رقیتنده و طبیعتك قیدنده قورتولامامالرنده، ذوق و ادراك حسامیه سنده کشف
و مشاهده پرتوی پارلامامالرنده نسبتله‌در. بونلر، نفسك مرادنده باشقه
مقصد و مطلب کورمز و بیلمزلر. نه دیرلرسه نفسك حکمیله دیرلر، نه آرارلرسه
ینه نفسك حکمیله آرارلر. لکن کشف و شهود اربابی اولان اهل اللهه نسبتله
(الظاهر) اسم شریفنك تجلیاتی قبیلندندر. بلکه بوحالی (فصوص الحکم)
صاحب عارفی رضی الله عنه، اعظم شهوات عد ایلمشدر. علما و عرفانك
ذم ایتدیکی و بهیمیت مراتبنده صایدیغی شهوت، اهل حجابه نسبتله‌در.
کوریورسنکه صلی الله علیه وسلم افندمز اکمل مخلوقات اولدیغی وصف زاهرنده
(ما زاغ البصر و ما طغی) بیورولدیغی حالده «حبب الی من دنیاکم ثلاث
النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلاة» بیورمشدر. بو حدیثك شرحی
و بو محبتك سری فصوص الحکمك (حکمت فردیه) فصنده مذکوردر. اطلاع
پیدا ایتمك ایسته‌ینلر اورایه مراجعت ایلمه‌لیدر. بوراده مقصد اولان تنبیه‌ده
عبارتدرکه اهل اللهده‌کی شهوت و طبیعتك صورتیدر، حقیقتی دکلدر.
حقیقتك مشاهده سندن محجوب اولانلر، اونلری کندیلرینه قیاس
ایتمه‌لی و ادبار و انکار ورطه‌سنه دوشمه‌ملیدرلر.

رباعی

خرسند نیست قیاس پاکبازانه کریم
در شهوت و آز برخسیسانه لئیم
زان آتش جانفروز که دید کلیم
تا آتش خانه سوز فرقیست عظیم

مآلی : عفیف و کریم اولانلری شهوت و حرص ایچنده بولنان خسیس و لئیملره قیاس ایتمک مواخذه دکلدر . موسی علیه السلامک کوردیکی جانفروز آتش ایله اول یاقان یانغین آتشی آراسنده بویوک بر فرق واردر .

رباعی

اطعام طبیعتکه بود گوناگون
نحل است یکی را دیگری را میمون
در قصه شنیده باشی از نیل که خون
بر سبطی آب بود و بر قبطی خون

مآلی : طبیعتک اطعامی تورلو تورلودر . بر حال ، بری حقنده اوغورسز ، دیگری حقنده اوغورلو اولور . حتی ایشیتمشسکدر که نیل صویی سبطی ، یعنی اسرائیلی اولانه صو ، قبطی یعنی مصرلی یرلیسنه ده قانه کوروندی .

—

لامعه

اسباب محبت بشدر.

برنجیسی: نفسه و نفسك وجودیله بقاسنه محبتدر. بالضروره معلومدر که هر کس کندی وجودینك بقاسنی ایستر. جذب منفعت و دفع مضرت خصوصنده گوستریله اهتمامك سببی، ابقای وجود محبتندن باشقه برشی دکلدر. وجود و بقایه محبت، انسان ایچون ضروری اولدیغی وجهده وجود و مُبقی‌یه محبتك ضروری اولماسی‌ده اولی بالطریقدر. صحاریده قاچیب ده بر آغاج گولگه‌سنه خوشلانارق التجا ایدن کیمسه‌نك او گولگه‌یی دوشورن آغاجدن خوشلانماماسی پك غریب اولور. مگر که او کیمسه‌نك بیلمیه‌جك قدر جاهل بولنه. جاهلك اللهی دوست اتخاذ ایتمیه‌جکنده شك یوقدر. چونکه محبة الله، معرفة اللهك ثمره‌سیدر.

رباعی

تاکی بهوای خویشتن مایل باشی
وزبهر بقای نفس مایل باشی
ای برده بسایه رخت در پای درخت
سهلست که از درخت غافل باشی

مآلی: نه وقته قدر کندی هوا و هوسکله مشغول اولاجقسك، حقدن اعراض ایله بقای نفسه مایل بولنه‌جقسك. ای آغاج گولگه‌سنه یوکنی یغمش اولان! آغاجدن غافل بولونمسك قولای بر شیمیدر؟

ایکنجیسی : احسان وانعام ایدن ذاته محبتدر . حتی دیگر که منعمك ده ، منعم به ك ده ، منعم علیه ك ده خالقی ، کذا منعمك انعامه شوقی اللهدر . زیرا نعمتك منعم علیه ایصالنده خیر وسعادت بولندیغنی منعمك خاطرینه گتیرن و اونی انعام واحسان خصوصنه مضطر براقان . بناءً علیه منعم ومحسن اولانلرك هپسندن زیاده حق سبحانه وتعالی محبته اولی والیقدر .

رباعی

بیه نعمت ازان که نعمت دیده ازوست
گو شکر کسی که شکر ورزیده ازوست
بخشنده خدای دان که در ملك وجود
بخشیده و بخشنده و بخشیده ازوست

مآلی : نعمتی اوندن گورکه گوردیگك نعمتی ده اوندندر . بر ذات اجل واعلایه شکر ایتدیگك نعمت شکرده اوندندر . بخشنده واکرامی اللهدر بیل که ملك وجودده ویرمه ده ، ویرنده ، ویریلن ده اوندندر .

اوچنجیسی : بر صاحب کماله محبتدر . بر ذات ؛ علم ، سخا ، تقوی گبی صفات کمالیه دن بریله متصف بولونورسه او کمال صفتی موجب محبت اولور . بوتون کمالاتك منبعی وجمله مکارم ومحامد ، فیض کمالك منشأسی بولنان الله ارباب کمالك هپسندن فضله محبته شایاندر .

دردنجیسی : برگوزه له محبتدر . جمال عاشقی ، حقیقتده صورتاً بر پرده ایله

ات پرده‌ری حجابی آراسندن پارلایان بر خیالدن عبارتدر . اوفاجق بر عارضه

ادغام ایسیله ده تغیر اولور . اولجه اولدیغی حالده نه سه دیلر . بوجه خیالی درونده

برجماله محبت ایدنجه بوتون ممکنات ، انوار جمالك پرتوی اولدیغی ده ظهوری ،

بر مظهر در بر صورتله مقید اولمایان جمیل علی الاطلاقه محبت اولونیده قالر .

رباعی

گر جلوه گر از عارضه گلگونه باشد

گر خنده زنه از لؤلؤ مکنون باشد

در پرده چنین لطیف و موزون باشد

آن لحظه که بی پرده شوی چون باشد

مآلی : بعضاً گل رنگلی یاناقده جلوه ایدرسڭ ، بعضاً بردیزی اینجیك

لمعانده گولرسڭ . حجاب آراسنده بو قدر لطیف و موزون ایکن

عجبا او حجابی رفع ایتدیکڭ وقت ناصیل اولورسڭ ؟

بشنجیسی : تعارف روحانی نتیجه‌سی اولان محبتدر . بو تعارف

ایکی محب آراسنده‌کی روحانی مناسبته مترتب ، او مناسبت ده اشتراك

اشتراک مزاجه متفرعدر. مزاجک او مناسبتله که ایکیسنک مزاجی ده ~~ایکیسنک~~

~~مناسبه~~ اعتدال و انحطاط اعتباریله مرتبهٔ متساوی، یاخود متقارب بولونور.

مرتبه‌لرک اتحادی، یاخود تقاربی، روحانی تعارف و محبتی موجب اولور.

مادام که برکیمسه محبتی ایجاب ایدیور، اونلری تقدیر بویوران مسبب الاسباب

محبت البتّه اولادر.

رباعی

ای رفته بعشوه داستان مهر و تو

در مهر و وفا یکیست میانه مهر و تو

مهر بندهٔ آن یگانه کز عهد ازل

زو فاست یگانگی میانه مهر و تو

مآلی: ای عشق طریقیله آرامزده (بن و سن) دستانی محو اولوب

گیدن جانانا! محبت و وفا خصوصنده ایکیمزک روحی بردر. بن، او فرید و وحیدک

قولی، کوله‌سی‌یم که آرامزده‌کی برلک، اونک اراده‌سیله عهد ازلده حصوله گلمشدر.

لامعه

عشق و محبتک شراب صوری‌یه مشابهتی

عشق و محبتک شراب صوری‌یه تماماً مشابهتی واردر. بناءً علیه عربجه و عجمجه

شرابه دائر موضوع اولان الفاظ و عباراتی عشق مضمونی ایچون استعاره ایدرلر .

مثلا عشق و محبت موقعنده (راح) (مدام) و (می) دیرلر .

بو مشابهتك متعدد وجهی واردر . از جمله : شراب ، مقام صلبیی بولونان کوپك دیبنده خارجی بر قوت اولقسزین جوشان و خروشان . سر محبت ده عاشقلرك سینه سنده مستور ایکن غلبه و استیلاسی ایله خارجی بر تأثیر اولقسزین میدانه چیقار .

رباعی

عشق تو که شاه بود در ملک درون
چون دبدبهٔ شاهی او گشت فزون
شد همره آب دیده و همدم آه
وز پرده سرای سینه زد خیمه برون

مآلی : ~~عشقك~~ درون ملكنك شاهی اولان عشقكك دبدبهٔ سلطنتی تزاید ایتدیکجه کوز یاشی و آه ایله همدم اولارق سینه سراینده چیقدی ، علنیت ساحه سنه چادر قوردی .

کذا شرابك معینه بر شکلی و خصوصی بر صورتی یوقدر . اونك صورت و شکلی بولوندیغی قابه گوره در . یعنی : کوزه ده ، دستی ده ، باردقده ایسه اونلرك شکلنی آلیر .

بونك كبى معناى محبت ده بر حقيقت مطلقه در . ارباب محبتك قلوبنده كى ظهورينك
كيفيتى ، اونلرك ظروف استعدادينه گوره در . بعضيسنده ذاتى ، بعضيسنده اسمائى
وصفاتى ، بعضيسنده ايسه آثارى اولارق ظهور ايدر . بو تفاوتك سببى ايسه
قابليات واستعدادات آراسنده كى تفاوتدر .

رباعى

عشق ارچه بسوى هر كسى آهنگست
با هيچ كسى نه آشتى ، نه جنگست
پس بى رنگست بادهٔ عشق ودرو
اين رنگ ز شيشه هاى رنگارنگست

مآلى : هر كس ، عشقك مقصودى اولمقله برابر كيمسه ايله نه صلحى ، نه ده جنكى واردر .
عشق شرابى غايت رنگسزدر . اونك رنكارنگ گورونمسى شيشه لرك
رنگارنگ اولماسندندر .

كذا : شراب صورى ، ايچنك بوتون عروق واعصابنده سريان ايدر . شراب
محبت ده صاحبنك بوتون مشاعر وقواسنده سارى وجاريدر . محبك وجودى
برقيل ايله محبت ابتلاسندن قورتولاماز ويرولمارى موت اقتضاسى اولمقسزين

تمییداماز ، محبت ، مجبک ثانی کبی اتی ودریسی ایچنده گزینیر . روحی کبی داخل وخارجی منزل ایدینیر .

رباعی

فصاد بقصد آنکه بردارد خون
شد تیز که نشتری زند برمجنون
مجنون بگریست گفت ازان می ترسم
کاید بدل خون غم لیلی بیرون

مآلی : حجامتجی ، مجنونده قان آلمق ایچون نشتری اورمایه داورانیدی . فقط مجنون آغلادی ، قان یرینه لیلانک غم دکدری چیقار دیه قورقیورم دیدی .

کذا : شراب وعشق ، شارب وصاحبنی خسیس ایسه جومرد ، لئیم ایسه کریم یاپار . لکن شرابک ثمره‌سی : شاربنک درهم ودینار ویرمه‌سی ، عشقک ثمره‌سی ایسه : صاحبنک بوتون موجوداتی بذل ایتمسیدر . شرابک سرخوشی ، گیجه‌سیله وآلتیله سریدر ، عشقک سرمستی ایسه دنیا وعقبادن گچر .

رباعی

مستی اگر دست کرم جنباند
جز بخشش دینار و درم نتواند
چون مست غمت مرکب همت راند
بر فرق دو کون آستین افشاند

مآلی : شراب سرخوشی، الی کرمه قیمیلداتسه درهم و دینار بخشش ایتمکدن باشقه برشی یاپاماز. لکن سنك غمکله خوش سرا اولنجه، همت آتنی ایلری سوروبجه دنیا و آخرتك تپه‌سنه مستغنیانه آستین افشان اولور و دست رد اوزادیرم.

کذا : شراب سرخوشلری و عشق مستانه‌لری قورقوسز و لاابالی اولورلر، حیات و احتراز صفتلرندن خالی بولونورلر. قورقولو یرلرده جسارت کوستریرلر، تهلکه‌لی محلرده سیترخیز بیله گچرلر. فقط برنجی قسمك جسارتی عقلك مغلوبیتندن، ایکنجیسنك جرأتی ایسه کشف دقیقه انوارینك غلبه‌سندن ایلری کلیر. برنجك اولومی، دنیا و آخرتده هلاکی باعث، دیگرینك فداکارلغی ده ابدی بر حیاته باعثدر.

رباعی

ما مست معربدیم و رند چالاك
در عشق نهاده پا بمیدان هلاك
صد بار بتیغ غم اگر کشته شویم
آن مایه عمر جاودانیست چه باك

مآلی : بز سرخوشز، عربده‌جی‌یز، آتیلك و آناقه بز نیدز. بو اوصافلر ایله برابر عشق اوغورنده هلاك میدانه آتیلمشز. غم قیلیجیله یوزلرجه دفعه اولدیریلسه‌ك ده او اولولری، حیات ابدیه سرمایه‌سی بیلیرز، اونلردن نه احترازمز اولابیلیر؟!

كذا : شراب و عشقك تأثیرات مخصوصه‌سندن بری ده تواضع و نیازکارلقدر. اوت، عشق سرخوشلغی و محبت سكری، نازنینه اولانلری موقع رفعتدن قالدیریر، آستان نیازه باش قویدورور. عز و اقبال صاحبلرینی اوج عزتدن حضیض ذلته دوشورور.

رباعی

بس تخت نشین که شد ز سودای تو مست
در خیل گدایان تو بر خاک نشست
سر بر در تو نهاده بوسد پیوست
سگ را به نیاز پا و سگبان را دست

مآلی : نه قدر تخت اوستنده اوطورانلر واردر که سنك عشقكله مست اولونجه قاپیکی بکلیه‌ن فقرا آراسنه گیرمش و ساحه آستانکده‌کی طپراق اوستنه چوکمشدر. بابك کریمکه باشنی قویمش اولدیغی حالده اوراده‌کی کوپکك آیاغنی کوپکه باقان سکبانك ده الینی اوپوب طورمقده‌در.

کذا : شرابك وعشقك بر تأثیری ده سرّی افشا ایتمکدر . ایشته زمان صفحه‌لرینه
وگیجه گوندوز صحیفه‌لرینه انطباع ایدوب قالمسه اولهلی اسرار توحیداله اذواقه بو اجیدك
لمیسی ده سلسبیل معرفت قدحندن برقاج جرعه ایچنلرك گفت وگوسی وشعر
ومحبت شرابنه صوصامه اولانلرك قیل وقالی نتیجه‌سیدر .

رباعی

عشق تو بدید نشیمه بی سر و بن
آورد مرا که نو کنم عهد کهن
در کام ریخت حبابی از خمّ لدن
سرخوش گشتم زبان گشادم بسخن

مآلی : سنکله عهدی تازه لمك ایچون عشقك بی بو اساس ودردالی الـمایان
عالمه گیردی ، لدن گوبنده دامانمه بر قدح بوشالتدی . بن ده سرخوش اولدم
دستانه سویلمه‌یه باشلادم .

کذا شرابك وعشقك آثارندن بری ده ادراکنی غیب ایدوب مست الوهه دالوه
وجودپرستلك قیدندن قورتولمقدر . لکن شرابك سرخوشلغی جراتلك غایه‌سی
دهر تورلو مطالبك حرمانی اولدیغی حال عشقك مستلکی محبه تاثیری شعور

وموفقلك كمالیدر . شراب سرخوشلغی، حقیقتده اوزاقلاشانلره بعد ونطال

درلاتنی گسترییر . عشقك مشكلی ایسه مقرّبیه حقه قرب وصالك علوّ درجاتنی

آرتیریر . . .

رباعی

عیبم مکن ای خواجه اگر می نوشم

در عاشقی و باده پرستی کوشم

تا هشیارم نشسته با اغیارم

چون بیهوشم بیار هم آغوشم

مآلی : افندی ! شراب ایچه‌جك، عاشقلق و باده پرستلك ایده‌جك اولورسه‌م

بنی عیبلاما . آییق بولوندقجه اغیار آراسنده قالیورم، مست اولونجه‌ده سوگیلمك

آغوشنه آتیلیورم .

كذا : شراب و عشقك هر ایكیسی‌ده نه قدر چوق ویریلسه او قدر آرانیر و نه قدر

قوللانیلیرسه او قدر آرزو اولونور . نه شرابك سرخوشی عقللانیر، نه‌ده عشقك

سرمستی ذوقه سكره قناعت ایدر .

الآن بن بری عاطفه‌دن برینه سوز ایچیمی یازوب گوندره جكدر ،

حاشا كه دگر وبى ساغر بروم

يا در طلب بادهٔ احمر بروم

آن جام لبالبم كه گر خود بُخل

يك قطره شود زياده از سر بروم

مآلى : آرتيق قدح يشنده قوشامايجغم وقرمزى شراب طلبنده بولونامايجغم ،
بن اويله طولغون بر قدحه دوندم كه بر قطره بيله قونولسه جوشه‌جق دوكوله‌جكم .

مرسل البرده شو بيتيله جواب ويرمشدى :

شربت الحب كاساً بعد كاس

فما نفد الشراب ولا رويت

يعنى : شراب محبتى بلاانقطاع كاسه كاسه ايچدم . شراب توكنمه‌دیكى كبى حرارتم ده كيتمه‌دى .

رباعى :

مهجورم و تشنه‌لب و بى پاياب

هان اى ساقى تشنه‌لبى را درياب

عمريست جو آب ميخورم بادهٔ ناب

نى باده شود تمام ونى مهر سراب

مآلى : بن وودادلرى حرارتيمى باتيرمقده اولان برجيم . ساقى ! خبرك اولسونده

ایتمه‌مسی اولدیغی ایچون بلاواسطه معنالری تفهیم و ادراکه تحمل ایده‌مز.

رباعی

هرچند ترا رأی جفا کاری نیست
در سینه تمنای دل آزاری نیست
بی پرده بسوی عاشق خود مگذر
کش طاقت آنکه پرده برداری نیست

مآلی: سنده جفا کارلق فکری و کوکلکده کوکل اینجیتمک آرزوسی اولمامقله برابر عاشقلرک یانندن حجابسز و نقابسز کچمه. زیرا اونلرک، او نقابسزلغه حالکه تحملی یوقدر.

ثانیاً — معنانک صورت لباسنده مجرد اولارق افاده‌سی آنجاق اهل معنایی بهره‌دار ایدر. فقط او معنی، صورته ملبس اولارق بیان ایدیلیرسه منفعتی عمومی و فائده‌سی شمولی اولور.

رباعی

معنیست که دل همی رباید دیده هم
معنیست که مهر فزاید یکه هم
لیکن بلباس صورتش جلوه دهند
تا بهره برد دیدهٔ صورت بین هم

مآلی : معنی ؛ قلبده ، دینده قالیر . معنی ؛ محبّیده ، کیمیده آرتیرر .
لکن اونی صورت لباسیله جلوه‌گر ایدرسه یالکز صورت گورنلر کوزده اونده
بهره‌یاب اولور .

چوق دفعه واقع اولورکه برصورتپرست ، صورت لباسنده ادا ایدیلن
معنوی معانی‌یی ایشتدکله کندیسنده معنایه قارشی برمیل حصوله کلیر . جمال معنی ،
صورت پرده‌سنده پرتو انداز اولارق اوصورتپرستک ذائقه‌سنی کسکینلشدیریر
ومسرّتنی تلطیف ایدر . بناءً علیه صورتدن اعراض ومعنایه توجه ایدر .

رباعی

بس کس که کشد بره‌وی بیهده رنج
ناگه برهش فرو رود پای بگنج
بس کس که بقصد سنگ بشکافد کوه
ناگه شود از کان گهر گوهر سنج

مآلی : چوق کیمسه سلوک اثناسنده ناحق زحمت ومشقت چکرده یولده گیدرکن
آنسزین آیاغی دفینه‌یه دالار . چوق کیمسه‌ده طاش چیقارمق ایچون طاغی
قازارده بردنبره معدنه اولوب گوهرصاحبی اولور .

ثالثاً : هرکس ، اسرار حقیقتک محرمی واحوال طریقتک همدمی دکلدر .

اونك ایچون اداء اسرار و احوالك یابانجیلردن گیزلی قالماسی املیله اهل صورتك محاوراتنه قوللاندیغی الفاظ و عباراتی استعاره ایدرلر .

رباعی

دی شانه زد آن ماه خم گیسورا
بر چهره نهاد زلف عنبر بورا
پوشید بدین حیله رخ نیکورا
تا هرکه نه محرم نشناسد اورا

مآلی : اول گوزل ، دون صاچینی طاراری و زلفنی چهره سنك اوستنه قویدی . نامحرم اولانلر کندیسنی طانیماماسی ایچون بو حیله ایله وجهنی ستر ایتدی .

رابعاً : ارباب محبتك اذواقی و اصحاب معرفتك اسراری لسان اشارتله ذکر ایدیلیرسه دیگلهینلر اوزرنده صریح عباره دن زیاده تأثیر گوستریر . بوندن طولاییدرکه صوفیه طائفه سندن بر چوغی ، آیات قرآنیه استماعندن متأثر اولمازده زلف ، خال ، میخانه ، پیمانه گبی کلماتی حاوی عربی و فارسی ابیاتی ایشیدنجه وجده گلیر .

رباعی

چون نا شده نماید آن پری چهره جمال
عاشق بود از عشوهٔ او فارغ بال
در غمزه زند نهفته با غنج و دلال
بر عاشق بیچاره بگرداند حال

مآلی : او پری چهره جمالنی آشکاره کوسترمزسه عاشق، اونک عشوه‌سندن قلباً فارغ بولونور. لکن ناز و شیوه ایله غمزه اویناتاجق اولورسه عاشق بیچاره‌نک حالی دگیشیر.

لامعه

معنانک صورت لباسیله بیاننده‌کی برحکمته بناءً شیخ ناظم قدس سره حضرتلری عشق و محبت معناسنی شراب کلمه‌سیله اظهار ایتمسه و شرابه عائد کلمه‌لردن (مُدامه) لفظنی ترجیح ایلمشدر که مقصدی بونک شربنه مداومت و مواظبت اولونمقده ایمیدر. ذاتاً بونک داهاً دوامنی نه اوله‌بیلیر؟ بو شربک بدایتی ازل، نهایتی ابددر (۱)

---

(۱) ینفای ازل منبعی شیلاله‌ٔ عشقک
دامان ابد مُنصبی شلاله‌ٔ عشقک
طاهر المولوی

رباعی

ساقی می ازان مهینه جامم درده
از هم مگسل علی الدوام درده
چون در لغت عرب مدام آمد می
ای ماه عجم تو هم مدام درده

مآلی: ساقی! او بیوک قدحله بکا شراب ویر، هم ده آراسنی کسمکسزین علی الدوام ویر. عربجه ده شرابه (مدام) دینیلیور. ای عجم گوزه‌لی! سن ده بکا مدام ویر.

[illegible] صوفیه‌نک اکثری محبت ذاتیه ایله متحققدر. و او محبتک متعلقی ذات الهیدر. ذات لفظی ایسه عربجه‌ده مؤنثدر. صادقه بر عاشقه، سوگیلیسی معشوقنه مناسب وزن آراسه مطلبنه موافقه سوگیلیجکی دارا باجقی ایچه محبت ذاتیه ایچیده (مدام) لفظی دکل، اونک مؤنثی بولونان (مدامه) کلمه‌سی استعاره ایدیشدر.

رباعی

هر روز بباغ رفتنست آیینم
باشد که دهد لاله و گل تسکینم
هرجا که گلی برنگ و بویش بینم
آن گل بویم بباغ وآن گل چینم

مآلی : لاله ایله گل، بلکه بطا سکون بخشه اولور دیه هرگون باغه
گیتمك معتادمدر. سوگیلیلك رنگ و رایحه‌سنی حال نه‌ده بر گل گوره‌جك
اولورسه‌م اونی قوقلار و اونی طوپلارم.

حضرت جامی، شو مقدمهٔ عارفانه‌یی بوراده بیتیروب قصیدهٔ خمریه‌یی
شرحه باشلایور.

قصیدهٔ خمریه ٢٢ بیتدن عبارتدر و (بحر طویل) دندر. اساس اعتباریله
وزنی (فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن) در. بعض اجزاسنه
علل عروضیه عارض اولمشدر که اونلری اهلی آڭلار.

قال الشیخ الامام العالم العامل والسیار العارف الفاضل
شرف الدین ابو حفص عمر بن علی السعدی المعروف
بابن الفارض المصری قدس الله تعالی سره واعلی فی الملاء
الاعلی ذکره

شربنا على ذکر الحبیب مدامة
سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم

(شرب) شینك حرکات ثلاثه سیله اوقونور. صو و سائره ایچمك معناسنه در.

(مدامه) شراب دیمکدر. ایچمك دوامی وجه تسمیه در.

(سکر) شینك و کافك فتحه سیله تلفظ اولونور. سرخوشلغه ایلتن حالدر.

(کرْم) اوزوم آغاجیدر.

(سکرنا بها) جمله سی (مدامه) نك صفتیدر. (من قبل ان یخلق) ده کی جار و مجرور (شربنا) یه متعلقدر.

ناظم قدس سره دیورکه:

هرکسك سوی محبتی، ذات اجلّ و اعلاسنه متوجه بولونان دوستنك یادیله بر شراب ایچدك، حتی او شرابك بر ایچیمیله کندیمزدن گچدك. شو حال ایسه سر و شوریله مشهور اولان شرابك وارلغنك اصلی بولونان آغاجك یارادلماسندن مقدم ایدی.

رباعی

روزی که مدار چرخ و افلاك نبود
وامیزش آب و آتش و خاك نبود
بریاد تو مست بودم و باده پرست
هرچند نشان باده و تاك نبود

معنی: چرخ و افلاکك مداری اولمادیغی، صو ایله آتش و طپراغك امتزاجی وقوع

بولدیغی برگونده بیز سنك یادکله مست و باده پرست ایدیم . حالبوکه هنوز شراب
و اصما موجود دکلدی .

رباعی

مایيم ز جام عشق تو جرعه کشان
بر جرعه کشان خود گذر و جرعه فشان
بر یاد تو آن صبح صبوحی زده ایم
کز تاك نشان نبود واز تاکشان

مآلی : بز ، عشقك قدحنك جرعه کشلری یز . جرعه کشلرك یانندن کچ ده بر پارچه جرعه صاچ . بز ، سنك خاطره کله بر صباح شرابی ایچمش و مخمورلغه بوغلشدق که او زمانده نه اصما واردی ، نه ده اصماجیلر ایدی .

لامعه

حق سبحانه و تعالی حضرتلرینك ایکی تجلیسی واردر .

١ — (علمی غیبی) در که وجود حقك حضرت علمده صور اعیان و اونلرك قابلیات و استعدادیله کندی ذاتنه تجلی ایتمسیدر . بو تجلیده اعیان ایله اونلرك علم و معرفت و عشق و محبت کبی کمالاتی وجود علمی ایله متصف اولدیلر .

٢ — (تجلی وجودی شهودی) در که اعیانك روحاً ، مثالاً و حساً قابلیاتی حسبیله وجود حقك ظهورندن عبارتدر . بو ایکنجی تجلی ، تجلی اوله مترتب و تجلی اول ایله اعیانك استعداد و قابلیاتنه مندرج اولان کمالاتی مظهردر .

رباعی

مارا طلب و نیاز دادی ز آغاز
پس بر حسب طلب کرم کردی ساز
اینها همه چیست تا کنی گنج نهان
بر خلق جهان عیان ز گنجینهٔ راز

«بو رباعی‌یی فضلای عصردن و ملغی داخلیه نظارتی خلفای سابقه‌سندن حسین بك افندی شو صورتله ترجمه ایتمشدر:

مبدأ علیده، تعبیر آخرله تجلی علمی غیبیده بزه، یعنی عین ثابته‌مزه ایستك و یالوارمه ویردك. صكرا او ایستکه گوره علم گبی، معرفت گبی عین ثابته‌مزك مقتضاسی اولان کرمی، یعنی کمالاتی حاضرلادك. مبدأده‌کی بو ایستکلر، بو یالوارمالر نه‌در که خزینهٔ غیبك جامع اولدیغی کرمی گنجینهٔ رازدن خلق جهانه زمان معینده مخصوص سبب ایله اظهار ایدیورسك».

شویله دینیلمك ده ممکندر:

مدامه: محبت، مشرب مدامه: اعیان ثابته مرتبه‌سنده اولان محبت قابلیت،
ذکر حبیب: اعیانك صور و قابلیاته گوره حقك مقتضای علمیه (علمی غیبی) تجلیسی،
بو صورتده (ذکر)ك (حبیب)ه اضافه‌سی، مصدرك فاعله مضاف اولماسی قبیلندندر.
سکر: مراتب سائره‌ده حقیقت سکر ایله تحقق ایده بیلیر، علمی غیبی مرتبه‌سنده قابلیت.
کرم: (وجودی عینی) یعنی موجوداتك کثرتی.

بو تقدیره گوره ناظم قدس سره‌نك مقصودی :

« اعیان ثابته‌نك حضرت علمده‌كی صورتنه تجلی علمی غیبی وقوعنده محبت ذاتیه صفتنك شرابنه قابلیتلی بولنیورده . او قابلیت ، او مرتبه‌ده سكره استعدادی و مرتبه سائره‌ده حقیقت سكرایله تحققزه سبب تشكیل ایلیدی . شو قابلیت و استعداد ایسه وجود عینی كزتنك ظهورنده مقدم ایدی » .

رباعی

خوش حال آنكه برون ز عالم سر و علن
نی راحت روح دیده نی زحمت تن
در زاویهٔ كتم عدم كرده وطن
من بودم و عشق تو و عشق تو و من

مآلی : غیب و شهادت عالملری خارجنده كتم عدم زاویه‌سنده توطن ایتدیكم خوش ایدی . نه روحا راحت ایدیوردم نه جسما زحمت چكیوردم . اوراده سنك عشقكدن باشقه بر شی یوقدی .

(شرب مدام) دن « عالم ارواحده صفت محبتله تحقق » معناسی چیقاریلمه‌ده قابلدر . بو صورتده ذكر جمیل اضافه‌سی مصدرك مفعوله اضافتی قبیلندن اولور . سكر ایچیده « حقیقت سكر ، یعنی هو سبحانه و تعالی حضرتلرینك جمال و جلالك مشاهده‌سندن كلن ارواح حاصل اولان حیرت و هیمان » دینیله بیلیر .

بو تقدیره گوره بیتک مآلی ده شویله اولور :

روحک بدنه تعشقی و تعلقندن اول دوستک یادیله بر شراب ایچدک که

اونک جمال و جلالی مشاهده سنده روحلرده حصوله گلن سکر و حیرت

او شرابک تأثیریله ایدی .

رباعی

زان پیش که خضر جان فتد در ظلمات

در چشمهٔ جان روان شود آب حیات

خوردیم می عشق ز خمخانهٔ ذات

بی جام و دهان ز جام اسما و صفات

مآلی : جان خضرینک ظلماته دوشمسنده ، روح چشمه سنده آب حیاتک

جوشماسندن مقدم ایدی که ذات میخانه سنده کی شراب عشقی اسما و صفات

قدحیله نوش ایتمش ، هم ده آغز و داماق واسطه‌لری اولمقسزین ایچمشدک .

(سؤال) بر معترض دیرسه که :

— ایکنجی توجیهک صحتی ، روحلرک بدنلردن اول وجودینه متوقفدر . بو ایسه

مسلّم دکلدر . چونکه : حکماجه روحلرک وجوده گلمسی حصول مزاج و تسویه

اشباحدن صکرادر . امام حجة الاسلام رحمه الله ده بو مسئله‌ده حکمایه

موافقت گوسترمش ، « روحلری جسدلردن ایکی بیک ییل اوّل یاراتمشدر »

مآلنده كى (ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفى عام) خبر مشهورينى

,, ارواحدن مراد، سلسلهٔ وجودك مبادييى بولنان وحكما لسانده (عقول) و (نفوس) تعبير

اولونان ارواح ملكيه در. اجساددن مقصود ايسه عرش، كرسى، افلاك، انجم وعناصر

كبى اجساد عالمدر ,, ديه تأويل ايليشدر.

جواب ويريرم كه: شيخ كامل ومحقق صدر الدين قونوى قدس الله سره بر رسالهسنده

بو بابده تحقيقاتده بولنمش وتفصيلات لازمه ويرمشدر. خلاصهسى شودر كه:

,, بوتون انسانلره عائد اولان (نفوس جزئيه) مزاجك حصولندن صكرا وجوده كلير.

لكن خواص وكمّلينه مخصوص اولان (نفوس كليه) نك وجودى، مزاجك حصولندن

مقدمدر.

شيخ صدر الدين، كنديسنك شيخى وفصوص الحكم صاحبى محيى الدين عربى

حضرتلرندن نقلاً ده ديركه: ,, شيخم، كندى حالنه اشارت اولمق اوزره بويوردى كه:

اولياء اللهدن بعضيلرى واردر كه اجزاء بدنى ~~اجتماع ايتديكده اول اونلرك~~ علم وشعور ايله

اجتماع ايتدكده اول اونلرك مدبّرى اولور.

شيخ صدر الدين حضرتلرى بر نچه صحيفه ده ديركه:

,, بويله اولماسى، او ذاتك نفس كلّى صاحبى بولنماسندندر. نفس جزئى صاحبنه

ايسه بوحال، مستحيلدر. چونكه: نفوس جزئيه، مزاج ومقتضياتنك حصولندن

صكرا تعين ايدر. اونك اوّل ايسه وجودى يوقدركه علم وشعور ايله اجزاء بدنيه ده

تدبير وادارهده بيلسين ,, .

شیخ صدرالدینك اوپالرده‌کی سوزلرینی اکلادیغمه گوره نفوس کلیه‌دن مقصد :

وقته جزئیه‌دن ترقی وصفات تقییدیه عرضیه‌دن انسلاخ ایده‌بیلمك استعدادینی حائز اولان نفوس جزئیه‌در که اونلر ، کندی کلیاتنه عودت ایدرلر . بو قسم ذوات جزئیه‌نك – جزئیتی اعتباریله – مبدأ اولی مشاهده‌سی محالدر . چونکه : اونلر استعداداً ، نوراً ، بصیرةً درجه درجه ترقی ایده‌رك وهر درجه‌ده استفاده ایده‌رك عقل اوله واصل اوله‌رق مبدأ اولی مشاهده ایده‌رلر . مشاهده مبدأ ، عقل اولك شانیدر .

(سؤال) ارواح جزئیه‌نك حصول مراتبه صکرا اولدیغنه دائر کثیریله دلائل ، ارواح جزئیه‌ده بعضیلرینك معصومیته دلالت ایتمز دیه‌جك اولورسه ..

(جواب) ویره‌جکم : اودلائل تمام وقطعی دکلدر . تمام اولسه‌لرده‌بیله ال بیوك دلیلیدر – مشكاة نبوتدن اقتباس انوار ایلین – کشف وشهود اربابنك مکاشفاتنه مخالف بولنمالیدر .

رباعی

در وحی جلیل کی رسد عقل علیل
هر چند که هر دو را نهی نام دلیل
ور پشه چو فیل صاحب خرطوم است
هیهات که پشه را بود قوت فیل

مآلی : وحی جلیل آلهی ایله عقل معلولک ادراکی نا جلیل برابر اولور ! واقعا
سن ایکیسنده دلیل ثانی ویریورسک . سیوری سینکک قولطوغنه لوقمقله برابر
فیل قدر قوتلی الهامی نه قدر اوزاقدر .

لامعه

اجزای عالمدن هر بری اسمای الهیه‌دن برینک و بتون عالم جمیع اسمای الهیه‌نک مظهریدر . حقیقت انسانیه کمالیله جمیع مظاهرک مجموعیدر . اجزای عالمدن انسان کامله نمودار الهیات برجزء یوقدر . لکن بو ، جمعیت و اجمال طرزنده‌در . حاصلی : عالم ، فصول و ابوابی حاوی بر کتابدر ، انسان کامل ایسه اونک نسخه‌سی ، یعنی فصول و ابوابی کوسترن بر فهرستیدر .

رباعی

ایزد که نگاشت خامهٔ احسانش
ابواب کتاب عالم و ارکانش
برلوح وجود زد رقم فهرستی
و آخر طا و نام کرد انسانش

مآلی : جناب حق قلم احسانی ، مکونات کتابنی نقش ایلینجه صوکنه برفهرست یازدی ، او فهرستک آدینی ده انسان قویدی

موضوع بحث اولان بیت (سترنا) و (سکرنا) کلمه‌لرینک جمع متکلم صیغه‌سیله

ایراد ایلدیکی - شرب و سکرده مشارک ملاحظه ایدیلمکسزین - ناظم قدس سره نک
- رباعیه‌دکی - جمعیتنه اشارت اولمق احتمالی واردر . بو احتمال ایله برابر مشارکت
اولدیلر که [illegible] کلیه افراد و اقطابک اعیان داروا حی
شرب و سکر خصوصنده ناظم ایله مشارک ایدیلر .

رباعی

ترسا نه منم زعشوه تو باده پرست
آن کیست تو خود بگو که نه باده پرست
آن روز که مهر گرفتیم این باده بدست
بودند حریف می پرستان الست

مآلی : سوده عشقکله باده پرست اولان یالکز بن دکلم . ذاتاً بوی و می پرستلکدن قورتولمش کیم واردر ؟ سن کندیک جواب ویر . عشقه شرابک قدحنی بن الیمه آلدیغم کون (الست بربکم) مجلسنک مستانی هپ بزم نشوه‌لرمزه اشترک ایتدی .

لها البدر کاس وهی شمس یدیرها
هلال وکم یبدو اذا مزجت نجم

(کاس) مطلقا ایچنده شراب بولنان ظرفدر . (شمس) کونشک هم جرمنه هم ضیاسنه اطلاق اولونور . (بدر) ظاهر اولمق ، مبادرت معناسنه‌در .
(مزج) ایکی شیئی بر برینه قاریشدیرمق دیمکدر . و نتکیم مجردک برنجی بابندندر .

(والشمس) ده‌كی واو عطفیه‌در، حالیه اعتبار ایدیلمسی ممكندر.

(وكم یبدو) ده‌كی (كم) ك ممیزی «كم مرة یبدو نجم» حذف محذوفدر.

استعاره‌سی، صفوتی، كثرت فیضانی وجه شبه اعتبار ایدیله‌رك شراب قدحی بدره، كذا صفاسی، نورانیتی و فیضانی اعتباریله شراب ده ضیایه تشبیه اولنمشدر، قدحی آركه قوسلمه‌سی و اینجه‌لكی طولاییسیله ساقینك پارماقلری هلاله، استعاره‌سی، نورانیتی، صغر حجمی جهتیله حباب شكللری ده یلدیزه بكزه‌تیلمشدر.

ناظم قدس سره بویوریورلركه:

او شرابك كاسه‌سی بدردر، كندیسی ده فیضانی ده پارلاقلغیله كونشدر. ساقینك هلال پارماقلری اونی دور ایتدیریور. صو ایله قاریشدیریلنجه ده حباب شكلنده یلدیزلر حصوله كلیور.

رباعی

ما هیست تمام جام و می مهر منیر
وان مهر منیر را هلالست مدیر
صد اختر رخشنده هویدا گردد
چون آتش می ز آب شود لمعه پذیر

مآلی: قدح، تمام بدر، یعنی بدردر، شراب ایسه مهر منیردر كه او مهر منیری مدیر ایلمیه هلالدر. شرابك آتشی صو ایله لمعه‌پذیر اولونجه یوزلرجه پارلاق یلدیز حصوله كلیر.

لامعه

حقیقت محمدیه (صلی الله علیه وسلم) ذات مع التعین الاولك ذاتك صورت معلومیه‌سیدر. و اونك صورت وجودیه‌سی قلم اعلادر. بو حقیقتك شمس ذات احدیته قارشی تمام بر محاذاتی دکل بر مقابله‌سی واردر که اونده داها یوکسك بر رتبه تصورینه امکان یوقدر. بونی طولاییدرکه حقیقت محمدیه نور وجود ایله کمالات تابعه‌سنك شمس ذاتدن استفاضه‌سی ایچون باشقه بر واسطه‌یه محتاج دکلدر. بلکه ظلمات امکانده تاریك نشئه اولمش اولان سائر حقایق و اعیان، استفاضهٔ وجود خصوصنده اوکا محتاجدر. شو حالده اونك ذات احدیته کمال محاذاتی ذات احدیتله حقایق امکانیه آراسنده‌کی افاضهٔ وجود ایله توابعنه توسطی، طبقی بدرك شمسه مقابله‌سی و قمرك کونشدن آلدیغی نوری ارضه لیل ظلمتنده سانکه اوندن افاضه‌سی کبیدر. بنا علیه تمام آی معناسنه موضوع اولان بدر لفظی بو حقیقت ایچون استعارهٔ بالغه تشکیل ایدر.

رباعی

ای جان و دل آخر بچه نامت خوانم
هم جانی و هم دل بکدامت خوانم
چون یافت شب تمام عالم ز تو نور
معذورم اگر ماه تمامت خوانم

روحم و قلبم! عجبا سکا نه نام ایله خطاب ایده‌یم؟ هم جان، هم کوکلسك. سنی هانگیسیله تسمیه ایده‌یم؟ بوتون عوالم کیجه‌سی سندن نور آلیجه سکا بدر تمام دیمکده معذور صاییلاجغم.

بدر تعبیریله حقیقت محمدیه، مدام لفظنده ده محبت قصد ایدلمش او حقیقت،
او مدامڭ طاسی و او شرابڭ قدحی عد اولونابیلیر. چونکه: بادیهٔ ضلالتده
صحراسنده، یانمش اولانلر آنجاق اونڭ سایهٔ هدایتنده محبت الٰهیه‌سنه نائل
اولورلر.

رباعی

دور مه از رخسار تو ای ماه تمام
جامیست که از خوردم می عشق مدام
از بس که فتاده بیخودم زان می و جام
می چیست نمی‌شناسم و جام کدام

مآلی: ای بدر کامل! قرل دوری سنڭ رخسارڭدن بر قدحدر که دائماً عشق
شرابنی اوندن ایچمکده‌یم. بو شرابه دیو قدحدن او درجه مست بیخود اولمشم که
شرابه نه در، قدح هانگیسیدر فرقنه واراماییورم.

بو طاسیده دور ایتدیرن اسماء الوهیت ایله اوصاف ربوبیتڭ باشقه‌یشی دکلدر
که (قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن) حدیث صحیحنده بولنان (اصابع)
تعبیری بویورلمشدر. او حالده ساقینڭ پارماقلری کوسترن (هلال)ی،
او اسماء و اوصافه اشارت عد ایلمك و ادارهٔ طاسی اکا اسناد ایتمك
ممکندر.

رباعی

این بزم چه بزمست که ارباب کمال
نوشند می محبت از جام جمال
بینی بکف ساقی قدح مالامال
بدری که بود مدیر آن چند هلال

مآلی : بو نه عالی مجلسدر که صحننده ارباب کمال ، جمال قدحندن محبت شرابنی ایچیور . ساقی نک آووجنده کی طوپ طولو قدح ، برقاچ هلالک دور ایتدیردیکی بدر حالنه کیریور .

لامعه

واصل و کامل اولانلر ایکی قسمدر . برقسمی (مقرّبیه جلال) درکه بونلر درجۀ کمال واصل اولدقدنصوکرا باشقه‌لرینک تکمیلنه مأمور ایدیلمزلر . عشق و محبت شرابنی اوقدر ایچرلرکه کندیلکلرندن کچرلر . بوجمعیه مستغرق اولوب عقل و علم قیدندن قورتولورلر . احکام شریعت و آداب طریقتدن آزاده قالیرلر . قباب عزت آلتنده ساکن و حیران قالیرلر . کندی موجودیتلرندن خبردار اولمازلرکه باشقه‌لرینی تسلیک و تکمیل ایده بیلسینلر .

رباعی

خوش وقت کسی که می دهد به خمخانه
از خم و سبو خورد نه از پیمانه
صد بار اگر نیست شود عالم و هست
واقف نشود که هست عالم یا نه

مآلی : بو عشق میخانه‌سنده شراب قدحدن دگل ده دستیده دلکوجه ایچنلر مسعود
کیمسه‌لردر که عالمک آن‌ده دفعه یوقه اولوب تکرار وجوده کلمه‌سنه ، عالمک وار و یوق
و بوده اولدیغنه واقف اولامازلر .

دیگر قسمی : کندیلکلرندن قورتولدقدن صوکرا جمال ازلک تعرفی‌یه ایاقلری اذکه ویرر .
بحر فنا و عین الجمع استغراقندن تورقه ساحلنه و بقا میدانه چیقارلر . شریعت احکامنه
و طریقت ادابنه رعایت خصوصنه عودت ایدرلر . جذبه و محبت شرابنی سلسبیل علم و معرفت
زلالیله قاریشدیرلر . بو ایکیسنک زجنده معنی یلدیزلری کبی پارلایه رجوعیه معارف
و اسرار حبابلری ظهوره کلیر . ذوات شار الیهم هر بری ، ضلالت دجرتنده قالانلرک نجم
هدایتی اولور . ایشته ناظم قدس سره نک « و کم بدو اذا رجعت نجم » سوزی
بو صنف علیه نک احوالنه اشارت ایچون کلدر .

رباعی

این صنفه مطلقند از قید رسوم
فارغ شده ز اندیشهٔ احوال و علوم
بر فرقشان لوامع نور هدی
للدین نجوم للشیاطین رجوم

مآلی : بو صنف ، قید رسوم ایله مقید اولمادیغی کبی احوال و علوم اندیشه‌سندن ده
فارغ بولنمقده در . انلرک فرقلرنده هدایت نوری پارلار . کندیلری دینک یلدیزلری ،
شیطانلرک ده رجمیدر .

ولولا شذاها ما اهتديت لحانها

ولولا سناها ما تصورها الوهم

(شذا) گوزل قوقو دیمکدر. (حان) میخانه معناسنه اولوب (حانه) لفظنك جمعیدر. (سنا) قصر ایله شیمشك ضیاسی، مد ایله (سناء) رفعت مألندر. بیتك بوتون خمر معنویه راجعدر.

حضرت ناظم بویوریورکه: اگر شرابك رایحهٔ طیبه‌سی اولماسه‌یدی میخانه‌سنك یولنی بولامایه‌جقدم. اگر براقلغی و پارلاقلغی اولماسه‌یدی اونك حقیقتنی توهم بیله ایده‌میه‌جکدم.

رباعی

گر رهبر مستان نشدی نکهت می
مشکل بودی کسی سوی میکده پی
ور چشم خرد نیافتی نور ازوی
کی درك حقیقتش توانستی کی

مآلی: اگر شرابك رایحه‌سی سرخوشلرك رهبری اولماسه‌یدی برکیمسه میخانه یولنی بیله گوچ بولابیلردی. عقل گوزی اونك لمعاندن نور آلمیه‌سه‌یدی حقیقتنی ادراکه ناصل موفق اولابیلردی؟

لامعه

عشق مجازینك تعلق ایله‌دیکی جمال آثاری، جمال ذاتینك ظل و فرعی اولدیغی کبی عشق مجازی ده عشق حقیقینك ظل و فرعیدر. «المجاز قنطرة الحقیقة» یعنی

«مجاز، حقیقتك كوپریسیدر». هكنجی عشق حقیقینك طریقه حصولیدر وسیلهٔ
وصولی عشق مجازیدر. چونكه بر مقبل ازلیده فطرت اصلیه ایجابنجه جمیل علی الاطلاقه
عزّ شانه حضرتلرینك محبته قابلیت واردر. فقط او قابلیت، ظلمات طبیعت حجابلرینك
تراكم وتكاثفی طولاییسیله كیزلنیر قالیر. كوكلك برده جمال ذاتی نورندن بر پرتو، آب وگل
پرده‌سندن (وغایت كوزه‌ل بر چهره‌دن كورونوب ویریلان) بونك اونی ربنه او مقبلك
قلبنده عشق آتشی پارلامایه باشلار. كوكلنده منتقش اولان صور كونیه حجابلرینی یاقار.
عجب كثیفه اورتادن قالقنجه مقبلك كوزنده‌كی غفلت پرده‌سی صییریلیر. ذات مقصوده‌كی

---

(١) حضرت جامی بو كوزه‌ل چهره‌نك صاحبنی موزون شمائل، متناسب الاعضا، متماثل الاجزا
رشیق القد، صبیح الخد، كریم الاخلاق، طیب الاعراق دیه توصیف ایلدكدن صكره
شو رباعی‌یی ده علاوه ایدیور:

شیرین حركاتی خوش سخنی چالاكی — مرهم نه داغ هر دل غمناكی
همچو گل نو شكفته دامن پاكی — زآلایش دست برد هر خاشاكی

یعنی: او كوزه‌ل چهره صاحبنك هر ایشی لطیف، هر سوزی خوش اولدیغی كبی
كندیسی ده شوخ ودیه‌ولك، مغموم كوكلره مرهم تریاق. یعنی اوندن لطیف
دلشیری الیه بر لطافتدر. دامن عفتی، هر بر خیانتك دست تجاوزندن
یكی آچیلمش بر گل قدر تمیزدر.

کثرت غباری تمزلینر . باجمه حدت نظر ، قلبنده ایسه حقیقت شناسلق پیدا اولور .
سریع الزوال اولان حسن مخلوقك نقصان و تحولنی ، حسن بی زوال آلهینك بقاسنی و کمالنی
ادراك ایدر . بناء علیه بوندن قورتولور ، اوکا مربوط اولور . حقنده کی عنایت سابقه ،
اونك استقبالنه چیقار . اولا (وحدت افعال) ك جمالی کندیسنه انکشاف ایدر ، محاضره
افعالده تمکن پیدا ایدنجه (وحدت صفات) ك جمالی منکشف اولور . اونده ده
تمکن پیدا ایدنجه (وحدت ذات) جمالی تجلیسیله محبت ذاتیهٔ آلهیه ده تحقق اولور . مشاهده
تاپیری اوکا آچیلیر ، وجودی مداوله الی آخره برحقیقت گورور . بزه گلنجه اونی
بولور ، دیزه باقسه اونی گورور . هر لحظه کندی مشهودینه متوجه اولارجه دیرکه :

رباعی

در سینه نهان تو بوده‌ٔ من غافل

در دیده عیان تو بوده‌ٔ من غافل

عمری ز جهان ترا نشان می جستم

خود جمله جهان تو بوده‌ٔ من غافل (۱)

مآلی : قلبمده نهان ، گوزمده عیان اولان سن ایمشسك ده بن فرقنده دگلمشم .
کندیمی بیلدم بیلهلی جهانده سنك نشانگی آرایوب طوروبوردم . حال بوکه بوتون جهان
سن ایمشسك که بنم جزم یوقمش .

---

(۱) بو رباعینك برده شویله بر ترجمهٔ منظومه‌سی واردر :

بن بیلمز ایدم کزلی عیان هپ سن ایمشسك   تنلرده و جانلرده نهان هپ سن ایمشسك
سندن بو جهان ایچره نشان ایستر ایدم بن   آخر بونی بیلدم که جهان هپ سن ایمشسك

بدایه واصل اولنجه آڭلار که ؛ عشق مجازی ، عشق حقیقی میخانه‌سنده بر ایچم ، محبت آثاریده ده محبت ذاتیه گوڭلندن بر پرتو ایمش . فقط شوراسی ده وار که اگر او ایچملی دیماسه‌یدی بو میخانه‌یه واصل اولامایه‌جقدی ، اگر او پرتو پارلاماسه‌یدی بو گوڭلندن بهره بولامایه‌جقدی .

رباعی

خوش وقت کسی که بوی میخانه شنید
رفت از پی آن بوی و بمیخانه رسید
آمد برقی زکوی میخانه پدید
در پرتو آن حریم میخانه بدید

مآلی : اوکیمسه نه مسعوددر که میخانه‌نڭ ایچرسنی دویارده اونی تعقیباً گیدر میخانه‌یه واصل اولور . صوڭرا میکده جانبندن بر شیمشك چاقار ، اونڭ ضیاسی سایه‌سنده ده میخانه‌نڭ حریمنی گوره بیلیر .

ولم یبق منها الدهر غیر حشاشة
کأنّ خفاها فی صدور النهی کتم

(حشاشه) بقیهٔ روح دیمکدر . (نُهی) عقل معناسنه اولان (نُهیه)نڭ جمعیدر صاحبنی نالایقه ارتکابدن نهی ایتدیکی سببله تسمیه‌در . (کتم) و (کتمان) گیزلمك معناسنه‌در که بوراده‌کی کتم (مکتوم) مآلنده‌در .

(منها) نك ضميری (مدامه) يه، (خفاها) دهكی ضمير (خشاشه) يه راجعدر.

(كأنّ خفاها) جمله‌سی (خشاشه) نك صفتيدر. هر ايكی ضميرك (مدام) يه ارجاعی ده ممكندر.

جملهٔ ثانيه، جملهٔ اولايی مؤكّددر.

(صدور) ك (نُهی) يه اضافتی يا حذف مضاف طريقيله‌در كه (صدور ذوی النهی) تقديرنده‌در، ياخود استعاره بالكنايه قبيلندندر كه (نهی) اصحاب صدوره تشبيه ايدلمش و مشبّه بهك لوازمندن بولنان (صدور) اونك ايچون اثبات اولنمشدر.

ناظم قدس سره ديوركه:

مبارك جانم، جانم ده اونك ابتداء شباب سنی بولنان او شرابدن زمان، بقيهٔ روح دن باشقه برشی براقمادی كه اونك صدور عقلاده گيزلی بولنماسی ده مكتوم و مستور قالدی.

رباعی

زباد و فغان كه باز در كوی مغان
ميخواره زمی نه نام يابد نه نشان
زانگونه زمان گشت كه بر خلوه چراغ
گشتست زمان گشته امروز زمان

مآلی: ايواه كه اهل عشرت، ميخانه جيار جيار شيشهٔ شرابك نه نشانی نه ده نامی بولنه‌بيليور. شراب، عالمه قارشی اوقدر گيزلنمشدر كه اونك گيزلنمش اولديغی ده مكتوم بولونيور.

لامعه

حق سبحانه وتعالی حضرتلرینك اسماء متقابله‌سی، هر برینك ده بحسب الظهور نوبت سلطنتی واردر. بر اسمك نوبتی کلنجه اونك احکامی ظهور، مقابلی اولان اسمك احکامی باطن اولور. شو حال، حق سبحانه وتعالی نك علم شاملی وقدرت کامله‌سی اقتضاسیدر. هر بری ده موقعنده و درجهٔ کمالده‌در.

رباعی

گر جلوه دهی طلعت از ماه فزه
ور شانه زنی طرهٔ پرتاب و گره
ور همچو کمان کنی خم ابرو زه
حقا که بود جمله زیکدیگر به

مألی: آیدن چوق پارلاق اولان جمالکی اظهار ایلمك صورتیله جلوه ایدرسه‌ك ده، پارلاق و قیوریق صاچلرکی صاریب دیدارکی ستر ایدرسه‌ك ده، مقوس قاشلرکی چاتوب کمان کیریشنه بکزه‌تیرسه‌ك ده الحق بونلرك هپسی بربرندن اعلی اولور.

(الظاهر) و (الباطن) اسملری اسماء متقابله قبیلندندر. ظهور ایله کثرت، بطون ایله وحدت ده تلازم ایدر. چونکه ظهور: حقیقتك صور تعینات ایله تلبسندن، بطون ایسه عکسندن و عدمندن عبارتدر.

بو تلبس ؛ عین کثرت ، عینی ده عین وحدتدر . مابه الامتیاز اولان احکامك
کثرتده مابه الاتحاده غلبه حالنده اولدیغی ، وحدتده ایسه امر برعکس اولدیغی شبهه سزدر .
بناءً علیه حق سبحانه وتعالی حضرتلری (الظاهر) اسمیله تجلی ایلدیکجه احکام مابه الامتیاز
احکام مابه الاتحاده غلبه چالار .

علم ، معرفت ، محبت و بونلرك امثالی عالم ایله معلوم ، عارف ایله معروف ،
محب ایله محبوب آراسنده‌کی اتحاد احکامندن اولدیغی ایچون احکام مابه الامتیازك غلبه‌سی
دوره سنده بونلرك هپسی خفاده و بطونده ، ارباب ایسه ستر وکمونده قالر . زیرا
بونلرك سائر خلق آراسنده مدار امتیاز اولان احکامك غلبه‌سی سببیله کیمسه‌نك
علم ومعرفتی ـ نادراً بعضی مستثنالرندن صرف نظر ـ بونلره تعلق ایده‌مز . ناظم
قدس سره ~~[illegible]~~ رباعیکی بیتنده بو بطون وکمونه اشارت ایلمشدر که بو حالت علیه
شیخك زماننده ـ مشهور اولدیغی اوزره ـ زیاده ایدی .

رباعی

هرچند بسی از وصال مه کم تابی
اشکم بود از شوق لبت عنابی
مستسقی را میان بحر ار یابی
شک نیست که شاکی بود از بی آبی

مآلی : بنی وصاله نائل ایلمك لطفنده بولنیورسه‌ك ده ینه دوداقلرکك
اشتیاقیله کوز یاشلرم عناب کبی خونین بر حالده دوکولیور . بو ده طبیعی برشیدر . استسقا

علقمه اوغرامسه بر قصیده‌ی عظیم بنهر کنارنده بیله صوخرلقدن شکلی گورمسك .

فان ذكرت فى الحىّ اصبح اهله

نشاوى ولا عار عليهم ولا اثم

(حىّ) قبیله دیرلر . (نشوة) سرخوشلق دیمکدر . نشا ینشو نشانیشی

برنجی واوصوکجی بابدن . وهو نشوان وهى نشوى وهم وهنّ نشاوى .

ناظم قدس سره دیورکه :

اگر او شراب ، سعدا قبیله‌سی و ارباب قلوب قبیله‌سی اولان یوردو جوارنده یاد ایدیلسه

اولسه او قبیله خلقی مست اولورلر و کمال مستی طولاییسیله کندیلرندن گچرلر . حالبوکه اونده نه

بو مستلکده عار توجه ایدر ، نه ده بو می پرستلکده گناه ترتب ایلر .

رباعی :

آن مى خواهم كه عقل از و مست شود

سررشتهٔ اختيارم از دست شود

مطرب چو بوصف آن سرود آغازد

هر زنده‌دلى كه بشنود مست شود

مآلی : او شرابی ایستیورم که عقل اوندن مست اولورده اراده و اختیاری

الندن گیدر . شاید مطرب ، اونك اوصافنی ترنم ایده‌جك اولورسه ایشیدن

ارباب قلوبدن هر بری کندیندن گچر .

رباعی

هرگز می عشق را خماری نبود

یکدم زان می مرا کناری نبود

جز می خوردن مرا چه کاری نبود

باری زان می که عیب وعاری نبود

مآلی: عشق شرابنك اصلا خماری اولماز. بنم ایچه‌جگم او شرابی برآن ترك ایده‌جك ایچمکلك احتمالی یوقدر. مادام که شراب ایچمکدن باشقه ایشم یوقدر، او حالده قوللانمقی عیب ومعیب عار اولمایان او شرابی ایچه‌جگم.

(وان من شیٔ الاّ یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم) نظم جلیلی موجب سر حیات، بوتون موجوداته ساریدر. بوتون اشیا حق سبحانه وتعالی حضرتلرینی تسبیح ایتمکده‌در. حیات الهیه‌سیز تسبیح ایده‌بیلمك ممکن دگلدر.

رباعی

چه چرخ چه ارکان چه معادن چه نبات

ساریست دراجزای همه سرّ حیات

گویند همه کلّ عشیّ وغدات

تسبیح خداوند رفیع الدرجات

مآلی: فلك اولسون، ارکان، معادن ونبات اولسون هپسنده سر حیات ساریدر.

بناءً علیه خدای رفیع الدرجات حضرتلرینک ذکر و تسبیحی هپسی ده اقشام صباح ایلیا

ایدوب لحمد مقیده در.

اشیانک تسبیحی، حق سبحانه و تعالی نک تنزیه و تقدیسنه دلالتیله تأویل ایدلمک

وحقیقی تسبیحی نفی ایتمک انبیا و اولیا علیهم السلامک کشفنه مخالفدر.

اشیاده سر حیاتک سریانی، صفت حیات ایله متصف اولان هویت الٰهیه نک سریانی

واسطه سیله در. لکن هر موجودک کندینه مناسب بر حیاتی واردر که قابلیت و استعدادینه

گوره ظهور ایدر. علم، اراده، قدرت و امثالی ده حیاتک لوازمندندر. اگر

بر موجودک مزاجی ـ معدن و نباتک گبی ـ اعتدالدن اوزاق بولونورسه حیاتک صفتی

ولوازمی اونده گیزلی قالیر.

اوحالده بیتده کی (حی) دن مراد (عالم اکبر) اولور. حی تعبیرندن مقصود (قبیله)

الحقه برابر اونک اجزاسی جماد اولسون، حیوان اولسون عالمک بوتون اجزاسنده

حیاتک سریانینه ده اشارت واردر.

اهل حی، یعنی قبیله خلقی ایسه شراب محبتک شربنه و اسرار معرفتک قبولنه

کندیلرنده قابلیت بولونان کیمسه لر دیمکدر. زیرا اوده لرینک ماعداسی عاریدر.

بکره عدده اذا هیچدر. رباعی :

آنانکه براه عشق ثابت قدمند

در ملک وفا بسر فرازی علمند

مقصود خلاصهٔ وجود ایشانند

باقی همه باوجود ایشان عدمند

مآلی : عشق یولنده ثابت قدم اولانلر ، وفا ملکنده علم کبی سرفراز اولورلر . وجودك مقصودی وخلاصه‌سی انلردر ، باشقه‌لری ایسه انلرك وجودینه نسبتله عدم حالنده درلر .

(حی) تعریفه مقصد ، عشق ومحبت اصحابی اراسنده ممکندر . چونکه اصل اصل زنده اولنلرده (حی) کلمه‌سنه وحیات حقیقیه ترکیبنه معنی ویرن انلردر . بونلردن بری قلامشرقده ، دیگری مغربده بولونسه ینه آرالرنده معنوی بر اتصال واتحاد واردر .

رباعی

عشاق تو گر شاه وگر درویشند
چون تیر ز راستی همه درکیشند
از خویش چو عاشقانه بنود واریشند
بیگانه کر عاشقست با او خویشند

مآلی : شاه اولسون ، فقیر اولسون سنك عاشقلرك طوغرولغی اوقدرکی مسلك اتحاذ ایتمشلر واستقامتلری طولاییسیله ربایه گیرمشلردر . بالفرض

کندینك خصم واقرباسنه بر عاشقه کلیجه اندن ده بیزار اولورلرده یابانجی بر عاشقی خصم واقربا صایارلر .

حی تعبیرندن مقصد : انسان کاملك مجموع وجودیده اولابیلیر . او حالده (اصحی) انسان کاملك روحی ، قلبی ، نفسی ، روحانی وجسمانی قواسی اولور . چونکه انسان کاملك وجودنده بونلردن هربری محبت شرابنك استماع یادیله مست اولور وتمایله کندیلکلرندن گچرلر .

رباعی

هرجا که کند مطرب فرخنده خطاب
ذکری عشق تو برآواز رباب
عقل ودل وجان همه مست خراب شود
از ذوق سماع ذکر آن بادهٔ ناب

یعنی : نره ده اولورسه اولسون مطرب فرخنده ، ربابنك آوازیله شراب عشقکی ترنم ایتمیه باشلاینجه او خالص شرابك استماع ذکرندن عقلم ده ، قلبم ده ، روحم ده مست خراب اولورلر کیدر .

ومن بین احشاء الدنان تصاعدت
ولم یبق منها فی الحقیقة الا اسم

(احشا) بوسه بوغورلق ایچی (احشا) ده اونك جمعیدر . (دن) شراب کوپی دیمك اولوب (دنان) دیه جمعلنیر . (تصاعدت) ارتفعت معناسنه در .

ناظم قدس سره دیور که :

او شراب ، کویدن ایچین ذلالیت یوکلیدی . مقامات عالیه یه میلی لطوافیله قاطاه

سفلیدن اوزاقلاشدی ، خلوه آراسنده نامندن باشقه برشی قالمادی .

رباعی

در داکه حریف دردی آشام نماند

وز باده نمی در قدح و جام نماند

کرد از دل خم زلطف می میل صعود

در خمکدها ازو بجز نام نماند

مألی : یازیق که - شرابك الك کسکینی دیمك اولان - لطولطوفتی ایچجك قدح

آرقاداشی بولنمادیغی گبی قدحلرده ده شرابدن بر نم بیله قالمادی . کثافتدن قورتولمش

شراب کوب ایچیندن صعوده میل ایتدی ، میخانه لرده اونك آنجاق آدی قالدی .

حیات ، علم ، ارادت ، قدرت و سائره گبی وجوده تابع اولان کمالات که

مراتب موجوداتك الك صوکی بولونان انسانده گورونور ، حضرت احدیت جمعك

کلیت و اطلاقه درجاتندن تنزل ایده رك جزئیت و تقیید درجاتنده رونما

اولمسه - وجود و کمالاتیدر .

بو وجود و کمالات ، اهل حجاب نظرنده مظاهر جزئیه و تقییدیه یه منسوب

و مضاف گورونور . لکن اهل مشاهده نك دیده بصیرتنده - صدق مجاهده لری

واسطه‌سیله — بونلرك منفی هر جزئیه‌ی اضافتلری ساقط، مراتب تقییدیه نسبتلری
زائل اولور. تکرار کلیت واطلاقه مرتبه‌لرینه عودتلری تحقق ایدر. احتمال که
شیخ قدس سره‌نك (تصاعدت) تعبیرنك مقصدی: سقوط اضافات، زوال
نسب واعتبارات ایله کلیت واطلاقه مرتبه‌سنه عودتدر. نتیجه‌کم بونلرك مقابلی
(تنزل) دیرلرکه صعود ونزول متقابلدرلر.

نفوس ملوئه اولیاء اللهك شراب عشق ومحبتی احاطه‌لری طولاییسیله (دنان)دن
مقصد: مشارالیهم حضراتی، (تصاعد)دن مراده محبتك تنزلات مراتبنك
انقطاع اضافت ونسبتی ومتواصلیسی بولنان حقیقت احدیت جمعه رجوعی اولابیلر.
زیرا بر محب عارف مقام فنا ایله تحقق اولونجه بوتون کمالات، نظر شهودنده
کندیسنك منقطع اولور. آنجاوه بر چوق محجوبانك «فلان ارباب محبتدندر، یاخود
مجذوبدندر» کبی اوکا اطلاقه ایلدکلری احمرقیار. فی الحقیقه صفت محبت،
اذن کله کمل، حق ایله قائمدر.

رباعی

با عشق تو ام هوا نماندست وهوس
با آتش سوزنده چه سان ماند خس
از هستی من نشان نمی یابد کس
ماندست بعاریت مرا نامی وبس

مآلی: سنك عشقکله مقابل بنده هوا وهوس قالمادی. کیکه بر آتش

قارشی هر حبیب مقوله‌سی ناصل طورابیلیر؟ کیمسه بنم وجودیمدن نشانه بولامایور. بنده آنجاق اگره‌تی بر نام قالمشدر.

شراب عشق و محبتی احاطه و اشتمال طوطیسیله (دنان) دن مراد، ارباب کمالک بدنلری اولابیلیر. کذا استعاره و احاطه اعتباریله (دنان) دن اجرام سماویه (احشا) دن طبقات عناصر و داخل آراسنده کرهٔ ارضه قصد ایدیله بیلیر. هر ایکی تقدیره گوره ده شراب محبتک تصاعدی اشو اولورکه گیجه ملالک نفسی (الیه یصعد الکلم الطیب) حکمنجه نشئه‌سیله حضرت قدسه اعتلا ایدنجه او صفات کماله اتباعاً علم و معرفت، عشق و محبت کبی شیرده‌یه گچمشلردر. بو صنفه آراسنده ذکر اتظهورده اکیدرجه سنده دیگرلری ظهور ایتمه‌سه دکمالات سابقه آرتیق هیچ کیمسه ظهور اولمامشدر.

رباعی

در عرصهٔ کون همدمی نتوان یافت
در قصهٔ عشق محرمی نتوان یافت
زان می که حریفان همه خوردند وگذشت
در خمکدهٔ فلک نمی نتوان یافت

مآلی: عرصهٔ کائناتده بر همدم و قصهٔ عشقه ایچه بر محرم بولمق امکانی یوقدر. اسکی مسترک ایچدکلری شرابدن فلک میخانه‌سنده بر دامله، حتی بر رشحه بیله بولنامیور.

شیخك شو بیتدن مقصدی ، رجال سابقه ایله انلرك كمالاتی كبیسنك عدم ظهورینه

تأسفدر . بو قدر رتبه ذلیله اونك اربابی قالمسه دیمك كلدر .

وان خطرت یوماً علی خاطر امرء

اقامت به الافراح وارتحل الهم

(خطر الامر ببالە وعلی بالە خطراً وخطوراً) اوجونجی بابدن . یعنی ایسه

خاطرینه كلدی .

(خاطر) قلبه وارد اولان شی . بوراده ذكر حال ارادهٔ محل طریقیله مقصود

اولان قلبدر .

(به) دەكی ضمیر مجرور (خاطر)ه عائد ، بار جارەده (فی) معناسنەدر .

ضمیر ، كندیسنه خاطره مفهوم اولان (خطور)ه عائد ، باء جاره

سببیت معناسنه ده اولابیلیر .

حضرت شیخ دیور كه :

اگر او شرابك یادی ، بر جوانمردك خاطری صاحه سنه خطور ایده جك اولورسه

اورانك مجاورلری ، یعنی غم وكدر گوچ ایدرده یرنده فرح وسرور مقیم اولور .

رباعی

از بادهٔ عشقه غصه بر باد شود

ویرانه شدهٔ حادثه آباد شود

بر خاطر غمگینه گذر د شاد شود

زاندوه وغم زمانه آزاد شود

مآلی : عشق شرابندن غم وغصه برباد ، حوادث ووقائع ویرانی ده آباد اولور . مغموم بر کیمسه نك خاطرندن کچرسه او کیمسه شاد و زمانك غم وکدرندن آزاد اولور .

لامعه

علم وشعور ، ایکی صورتله اوروه تقاطعه ایدر . بری : معلوماتك ظلّی وصورتنك حصولیدر . مثلا : زیدی ، عمری کوردیجه ذهنکده بر صورت حاصل اولورکه سنك عندکده زید وعمرو او صورتله باشقه لرندن آیریلیر . دیکری ذوات معلوماتك حضوریدر . مثلا : آجلق ، طوقلق ، شهوت ، غضب ، محبت ، عداوت کبی شیلری نفسك اونرله اتصافندن صوکرا بیلمك . علمك بو تورلوسی ذوقی ووجدانیدر .

ایکنجی صورتله ، یعنی بر کیمسه دن ایشیتمك ، یاخود کتابدن اوقومق ، یاخود دوشونمك بولمق طریقیله محبت ذاتیه نك قلبه خطور ایتمسی ، بیهوده ر مثمر سعادت وموجب کرامت دکلدر . بلکه (ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات) کلمنجه بر مسعود ازلینك استعداد کلّی واصلیسی ، صفاء روحانیتی و (الا فتعرضوا لها) توجیه جزئیسی موجبجه دوام توجه وافتقاری اوزرینه حق سبحانه وتعالی نك ذاتی واختصاصی اولارق تجلی ایتمسی ، اونی کندیلکندن بالکلیه آلماسی ، محبت ذاتیه الهیه

حیاتینی مه‌تیرماسی ، اوداسطایله روحنده بر ابتهاج حصوله کلمه‌سی ، روحك
پرتوی قلبه منعکس اوله‌رق اوراده قبضی بسطه تبدیل ایلمه‌سی ، کذا قلبده کی نشوه‌نك
نفس عکسیله حزن وکدرك چکیلمه‌سی ویرینه فرح وسرورك کلمه‌سیدر .

رباعی :

شب بود زگریه چشم مه ابر بهار
برقی بدرخشید زسر منزل یار
درخانهٔ عیش وطرب افروخت چراغ
درخرمن اندوه وغم انداخت شرار

مآلی : کیجه‌یه آغلامقدن گوزم بهار بولوطنه دونمشدی ، دلدارمك
منزلی جهتنده بر شیمشك چاقدی . او شیمشك عیش وطرب خانه‌سنك
چراغنی یرینه کچدی . خرمن کبی بیغیلمش اولان غم وکدره ده طوتوشدوردی .

شیخ قدس سره‌نك (خطور) دن مرادی ده بو اولسه گرکدر .

ولو نظر الندمان ختم انائه
لاسکرهم من دون ذلك الختم

(نظر الی الشیء ونظره نظراً ونظراً) ثلاثی مجردك برنجی بابندن اولوب باقدی دیکدر .

(ندمان) نونك ضمیله (ندیم) ك جمعی اولمه ممكندر . رغیف ، رغفان كبی .
نونك فتحیله و مفرد صیغه سیله ندیم معناسنه اولمه احتمالی ده واردر . بو
تقدیرده (لا اسكرهم) ده كی ضمیرك رجعی (ندمان) ك لفظی دكل معناسی
اولور . چونكه (ندمان) كلمه سی جنسدر . الف لامنك جنس ، یاخود
استغراق ایچون اولماسی ده مساویدر .

(ندیم) ك جمعی (ندام) (ندمان) لر كبی (ندامی) كلیر . ویشایدركه ؛
(منادم) (مدامنه) دن مقلوبدر . چونكه ایچكی شرابه ندیملر بركده
ادمان و دوام ایدر .

(ختم یختم ختماً) بر شیئی مهرلمك دیمكدر . بوراده مهر معناسنه در .
معنای مصدری مقصود دكلدر .

(اناء) ایچنده شراب وسائره بولونان ظرفدر كه جمعی (آنیه) اونك
جمعی ده (اوانی) كلیر .

حضرت شیخ دیوركه :

محبت انجمنك ندیملری وشوه محبت نشئه سنك مقیملری ، یالكز او شرابك
طبیاسنه باقلر ایچون دكل ، یالكز اوباقیه كندیلری مست ایتمك ایچوندیلر .

رباعی

یارب چه میست اینكه بود همواره
دراعهٔ پرهیزم ازو صد پاره

گر مهر خمسه را نگرد میخواره

بی باده شود مست از آن نظاره

مآلی : بو نه عجائب بر شرابدر که واعظ تقوی زهم اوندن پارچه پارچه اولویور . بو ، اویله بر شراب که کوبنده کی مهری بر می پرست گورسه محضا مشاهده سیله ایچمه دن مست اولور .

ناظم قدس سره نك مرادی : حقیقتده محبت ذاتیه حاللری بولونانلرك قلوبیله واصللرك ارواحی اولمغه ده ممکندر .

کذا (خمخانه) جسمانی وعنصری اولان بدن انسانی ده اولابیلیر . چونکه ؛ جسم عنصری هیأت بشریه ده بولوندیغی ، عارف ، جاهل ، ناقص ، کامل او هیأتده مساوی اولدیغی ایچون محجوبلر ، ارباب کمالی کندیلرینه قیاس ایدرك انلرك احوال باطنیه سنه کسب اطلاع ایدهمزلر . حتی اوکبی حالده بولوندیغنی اصرار ایدرلر . قابلیتلی ده لیه وصاحبدل مریدلر ایسه وهبی استعداد وکسبی قابلیت طولاییسیله صوفیه نك محافل ومجالسنه دخیل اولورلر ، شراب عشق ومحبتك نشوه‌کاه آثارینی اونی ایچنلرك یوزلرنده وسوزلرنده کورورلر . او مشاهده ، کندیلرینی بیلدکلرنجه قورتاریر . هنوز ارباب کمالك احوال باطنیه سیله متحقق واخلاق مرضیه سیله متخلق اولماقلری حالده بیخودلق وبیشانلق

مقامنه کوتورور.

رباعی

آنی توکه از نام تو می بارد عشق
وز نامه و پیغام تو می بارد عشق
عاشق شود آنکس که بکویت گذرد
گویی ز در و بام تو می بارد عشق

مآلی : سوکیلم ! سن اویله بر محبوب محبت افزاسك که آدکدن ده، مکتوبکدن ده، خبرلرکده ده عشق یاغار. برکیمسه، سمت و جوارکده گچسه عاشق اولور. صانکه قاپیکده و دامکده عشق و محبت یاغمقده در.

حقاکه شو معنی، ماوراءالنهر خواجگانی ایله انلرک اصحابی و خلفاسنه مخصوصدر. چونکه؛ صادقه برکیمسه بجد او عزیزلردن برینی کورمك، یاخود بر لحظه صحبتی سعادتنه ایرمك، یاخود او عزیزلردن کندیسنه بر نسبت ایریشمك صورتیله خاطرنده بر جمعیت، باطننده بر انجذاب دویارکه اوحاله اوزون مدت یاپیلاجق ریاضت و مجاهده ایله الده ایدیلمز.

وعزه کامل صحبتنده اصل مطلب اولان ده بودر. اونك ایچون هرکیمك صحبتنده بو فیضه حصول کلیورسه اونك مجلسنه کیرملی، صحبتنده بو فیضه حاصل اولمایانك ملاقاتنه ایسه یوز چویرملیدر.

او عزیزلردن برینك انفاس قدسیه سندن بولونان شو رباعی تیمناً و تبرکاً طریقیله بورایه علاوه ایدیلمشدر :

با هر که نشستی و نشد جمع دلت
وز تو نرمید زحمت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان می باش
ورنی نکند روح عزیزان بحلت

مآلی : کیم ایله اوتوروب ده اونکله برابر اولدیغك وقت سنده جمعیت خاطر حصوله کلمزسه ، صو و چامور ، یعنی بشریت زحمتی سندن زائل اولمازسه اونك صحبتندن مطلقا قطعیا ترك ایله . یوقسه ارواح عزیزاندن مستفیض اولامازسك .

الحمد لله سبحانه بالصالحه و وفقنا بالصالحات

ولو نضحوا منها ثری قبر میت
لعادت الیه الروح وانتعش الجسم

(نضح) صو سرپمك (ثری) نملی طپراق (انتعاش) قالقمق (نضحوا) ده ضمیر ، بیت سابقده کی (ندمان) ه عائددر ، (الروح والجسم) ده کی الف لام ، مضاف الیهدن بدلدر که ، لعادت الی المیت

روحه دانعش جسمه تقديريدر .

حضرت ناظم دیورکه :

اگر نه ایدر ، او شرابك بر قطره سنی بر میتك قرنوکی تمنالك طوپراغنه سرپیلر ، آیرلیب کیتمش اولان روحی گری گلیر . الدن ، آیاقدن دوشمش اولان بدنده روحك عودتیله طپراغدن قالقار ، حرکت ایدر .

ربا عی

عاشق تواندکه زمی پرهیزد
خاصه زمیی که شور عشق انگیزد
یك جرعه بخاك هر کرا زان می ریزد
جان در تنش آید ز لحد برخیزد

مآلی : عاشقه ؛ شرابدن ، خصوصیله جذبۀ عشقه حصوله گتیرن شرابدن چکینمز . او شراب ، اویله بر اکسیر حیاتدر که هر کیمك قری طوپراغنه اوندن بر جرعه دامالتیلسه روحی تنه عودت ایدر ده لحددن قالقار .

لامعه

حیات ایکی تورلودر . بری : (حیات حسی حیوانی) درکه انسان ایله سائر ذوی الارواح آراسنده مشترکدر . دیگری (حیات حقیقی و روحانی) درکه افراد انسانیه نك خواصنه مخصوص و اوچ درجه در .

برنجی درجه : (او من کان میتاً فاحییناه) آیت کریمه سنده اشارت بیورولدیغی

اونده موت جهلدن قورتولمه و علم و معرفتله حی اولمقدر. بعضیلری بو آیتی

«اَوَمن كان ميتاً بالجهل فاحييناه بالعلم» ديمشلردر. زيرا، گوگل، علم

واسطه‌سيله حقی بيلير و اونی بولمه ايچون حيات بولور. علم و حركت، حياتك خواصندندر،

جهل و سكون، موتك خواصندن اولديغی كبی.

رباعی

علمست حيات جاودانی عمّا

چشمی بگشا بچشمه‌سار علم آ

آن چشمه که خورد خضر ازان آب حيات

بود آتيناه من لدنّا علما

مآلی: ابدی حيات، علمدن عبارتدر. او حالده گوزكی آچ ده علم منبعنه گل.
خضرك صوينی نوش ايلديكی چشمه، آب حيات ايدی كه آتيناه من لدنا منبعندن
فيضان ايتمشدی.

ايكنجی درجه: جمعيت همتله جناب حقه توجه ايتمك، ابدی و حقيقی حياته مؤدی
اولور، بلكه ده عينيله او حيات بولونور. بو جمعيتله موت تفرقه‌دن قورتولمقدر.
چونكه تفرقه، نفسك تورلو تورلو محبوبات و مشتهياته تعلقی اعتباريله خاطرك
داغيلماسيدر. او محبوبات و مشتهياتك هپسی اولو اشيا جنسندن اولديغی كبی
امواته تعلق ده عين موتدر.

رباعی

هر چیز که در جهان جز حق جلیل
مرده است مشو ز عشوه آن مرده ذلیل
بر مردگی تو مرگ آن هست دلیل
الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

معنی: حق جلیل اولدیغی الاهدن باشقه دنیاده کی هر شی اولودر. بناءً علیه اونلردن برینه تعلق پیدا ایدوب ده بر اولونک عشقیله ذلیل اولما. اونلرک اولو اولماسی (یعنی اونلرک فنایه اوغرامه‌سی) سنک ده میت بولندیغکه دلیل اولور. نیته کیم الجنس الی الجنس یمیل دینلمشدر که جنس جنسه میل ایدر دیمکدر.

اوچنجی درجه: جناب حق سبحانه و تعالی ایله بولنمق، بولاماسی اولومندن قورتولمه، بقای الهیده فانی، یعنی او بقا ایله باقی و اونک حیاتیله زنده اولمه، اونکله اولمایان هر حیاتک عینی موت، اونی اولمایان هر نورلی شوقه و حرارتک عینی برودت بولندیغنی آکلامقدر.

رباعی

تا دل ز وجود خویش برکنده نه‌ای
در بند خودی خدای را بنده نه‌ای
گرم تو جهانی و جهان زنده بتست
تا زنده بجانان نشوی زنده نه‌ای

مآلی : کندی دارلغنده کوکل قطع ایتمه‌ینجه کندی قیدکده بولونیورسک، الله
بنده دکلسک دیمکدر . سنک روح اولدیغنی، عالمک سنکله زنده بولوندیغنی
فرض ایتسه‌ک بیله جانانله حی اولمادقجه ینه زنده صاییلامازسک .

حضرت ناظمک رأیی شوده اولابیلیرکه : اگر محبت ذاتیه انوار و آثارنده بولوری ،
یوخود بارشی ، حرکت ، یوخود تفرقه ، یوخود حقی بولاماسه اولومیله مصاب اولان
برشخصه اتصال ایتسه‌لر درحال اوکا روح علم ، یوخود روح جمعیت همت ، یوخود
روح وجود هو عودت ایدرده جسمی او روح ایله شکرانگذارانه قیام ایدر .

رباعی

هرجا جانان مجلس وصل انگیزد
تا در جام جرعهٔ عشرت ریزد
جان در کرس دست امید آویزد
تن بسته کمر بخدمتش برخیزد

مآلی : جانانک وصل تشکیل ایتدیکی هر یرده قدحمه بر جرعه دوکولسون دیه
روح دست امید ایله اونک کرینه صاریلیر ، جسم ده کمربسته اولارق خدمته
قالقار .

ولو طرحوا فی فیْ حائط کرمها
علیلاً وقد اشفی لفارقه السقم

(طرحه طرحاً) دورنجی بابده اولوب ارنی آندی دیمکدر . (فیء) بعد الزوال
اولان کولکه . برشیئه کونشه عکس ایدرکه کولکه‌سی فیء وظل ، کونشه
عکس ایتمه‌مسی ایسه ظل اولدیغنی (ابوعبیده) روایت ایدیور .
(حائط) دیواردر . (اِعْتَلّ) خسته‌لاندی دیمکدر که نعتی (علیل) کلیر .
(اشفی المریضه) خسته اولوب یاتقلاشدی مآلنده‌در . (سُقْم) و (سَقَم)
حُزْن و حَزَن کبی خسته‌لقدر .
حضرت شیخ دیورکه :
او شرابک آغاجنی محیط اولان دیوارک کولکه‌سنه اولوم یاتقلاشمش بر خسته‌یی
یاتیرسه‌لر البته او سایه‌ده مرض و ضعف ، خسته‌نک جسمندن زائل اولور .
رباعی
گر مستی عشق به بازار رود
از دیدنش اندوه خریدار رود
در سایهٔ دیوار رزی کان می ازوست
بیماری مرگ از تن بیمار رود
مآلی : عشق شرابندن مست اولمش بری بازاره چیقسه مجرد اونی کورمکله
مشتریلرک غم وکدری گیدر . او شرابی یتشدیرن آغاجلرک سایه‌سنده
بر خسته‌نک جسمنده اولوم مرضی زائل اولور .

کرم » یعنی آصحاب راد، عارف و کامل اولان ذوات کرامک قلوبی اولابیلدکه
محبت ذاتیه شرابی اولقلبده‌کی علوم ومعارف ثمراتنک عصاره‌سی وخلاصه‌سیدر .
حائطده او ذوات کرامک وجود انسانی وصورت هیولانیسی دیکر هم قلبلری
محیط » هم ده اغیارک اوراده وصولنی مانعدر .

دیمک ایسته‌نیلیورکه : جهالت خسته‌لغی وبطالت علتیله اولوم یاتاغنه
برخسته‌یی ، عارف واصل و کامل مکمل اولان ذواتک سایهٔ عنایت وسایهٔ حمایتنه
کتیرسه‌لر ، اگر اوخسته‌ده محبت ذاتیه حیاتنه دیریلمک استعدادی وارسه
عیسی کبی بر نفخه‌سیله برخسته‌یی ، حتی بیکلرجه بیماری شفایاب ایلدیکه او ذوات
کرامک یمن صحبتی وبرکت ملازمتی سایه‌سنده اوررجه زائل وخسته ایسه شفای
عاجله نائل اولور .

رباعی

پیری که بود باده فروشی کارش
ره جو بحریم بزم خلد آثارش
ور در حرمش بار نیابی باری
خودرا برسان به سایهٔ دیوارش

مآلی : ایشی کوجی باده فروشلق اولان بر پیرک جنت مآثر بولونان مجلسنه یول بولمایه
چالیشه . اگر حریم قبولنه رخصت بولاماز ایسه‌ک باری کندیکی اونک دیواری
سایه‌سنه گوتورمه‌یه چابالا .

رباعی

آنانکه ره عشق بمردی سپرند
هریك بشفا دهی مسیح دگرند
آنجاکه بچشم لطف و رحمت نگرند
بیماری صد ساله بیکدم ببرند

مآلی : عشق یولنی مردانه قطع ایتمش اولانلرك هر بری شفا بخشلقده باشقه بر مسیحدر . لطف و رحمت نظرلریله باقدقلری کبی یوز سنه‌لك خسته‌لغی بر آنده ازاله ایدرلر .

ولو قرّبوا من حانها مُقعَداً مشی
وینطق من ذکری مذاقتها البکم

(تقریب) یاقلاشدیرمق ، (مُقْعَد) اقعاددن اسم مفعول : کوتوروم ، (ذکر) و (ذِکْرٰی) برنجی بابدن مصدر : خاطرلامق ، (ذوق) (ذواق) (مذاق) (مذاقه) کذا برنجی بابدن مصدر : طاتمق ، (بکم) ، (ابکم) ك جمعی ، ابکم : دیلسز دیمکدر .

حضرت شیخ دیورکه :

اکر بر کوتوروم ، او شرابك میخانه‌سنه یاقلاشدیریلاجق اولورسه یوروده‌میه باشلار . بر دیلسز ، او شرابك چاشنیسنی خاطرلایاجق اولورسه دیلی آچیلیر ، سویلمیه باشلار .

رباعی

آنامی خواهم که سالك ماند بجای

یابد بهوای قرب او قوّت پای

در کنك کند تخیل حیا شنیسه

گردد زبان بسته اسه عقده کشای

مآلی : او شرابی ایسترم که برنده قالسه اولان سالك ، اونك هوای قربی ایله آیاغنده قوت بولور . اگر دیلسز ، اونك حیاشنیسنی تخیل ایده جك اولسه دیلنك دوگومی چوزولورده سویلمه یه باشلار .

ناظم قدس سره نك مرادی شوادر که احتمالی واردر که سعی ذاتیسی ایله وارلق حضیضنده وجود پرستلك چوقورندن قورتولامایان بر معنوی کوتوروم، اشو چنگلی وارادت کمندی ایله — عشق خراباتی ومحبت شرابخانه سی بولونان — محبت کاملان حریمنه جذب وجلب ایدیله جك اولورسه کامل ومکمل اولان بر پیرك تربیه سی امدادیله سلوك قوتی بولور . دنیا وآخرتك تپه سنه همت آیاغیله باصار ، یعنی دنیاده ده آخرتده ده امیدینی کسر . (خطوتیه وقد وصلت به) یعنی " ایکی آدیم آتیجه ادخاء واصل اولور مثلی " مصداقنجه پیشگاه وصاله شتابان اولور .

قدس مجلسرنه محبت قدحندن ایچدیکی شرابی دانس محفلرنه ده تدیغی او شرابك حیاشنیسنی اونوتمه اولادلر ، اونه خاطرلادقدری گبی بیانه حقایقده ابکم ایکن طوطی ناطقی

تکلم باشلار ، لسان عرفانی اظهار اسراره ابتدار ایلر .

رباعی :

چون مستی از خانهٔ خمار آید
کز بوی خوشش بطرف گلزار آید
هم سرو بجا مانده خرامان گردد
هم سوسن بی زبان بگفتار آید

مآلی : معنوی بر مست ، عرفان میخانه سندن چیقوب ده رایحهٔ طیبه‌سی گلزاره واصل اولورسه هم یرنده کوکلنوب قالمش اولان سرو صالالانمایه ، هم ده لساندن اولمایان صوصام چیچکی سویلنمیه باشلار .

—

ولو عبقت فی الشرق انفاس طیبها
وفی الغرب مزکوم لعاد له الشم

عبق به الطیب بالکسر ای لزقه به عبقاً وعباقیة .

دیورکه : اگر ظهور واظهارك منشأی اولان شرقده او شراب ، رایحهٔ لطیفه نشر ایده جك اولورسه بطون وکمون مقامی بولونان غربده قوقو آلمقدن محروم بر زکاملی ، اونك سایه سنده قوقو شامه دن بهره آلیر و مشام جانی او رایحه‌دن معطر اولور .

رباعی

می جان رمیده از عدم باز آرد
شادی دل غرقه بغم باز آرد

گر بوی دهد بشرحه در جانب غرب

مزکوم ازا قوت شم باز آورد

مآلی : شراب، اودکوب قاچانه [عودتدن] روحی کری کتیریر . غم وکدره باتمش اولان قلبه کیدن مسرت ویریر . اکر شرقده رایحه نشر ایدرسه غربده‌کی زکاملیره قوقو آلمه قوتی بخش ایلر .

احتمال ناظم قدس سره‌نک مرادی شو اولا که :

انوار ارواح و شموس نفوسک مطلعی بولونان ذات احدیت مشرقندن ارادهٔ ازلیه و محبت لم یزلیه رایحه‌لری اسمیه‌یه باشلارسه او انوار و شموسک مغربی و محل استتاری بولونان افراد بشریه بدنلرینه، هوای نفسک استیلاسی برودتی و بخار طبیعتک کثافتی طوتدیغیله مشام ذوقی و ادراکی خللپذیر اولمش بر زکاملیه او رایحه‌لرک سرعت سریانی و شدت نفوذی ایله ذوقه و ادراک مشامی آچیلیر و کندیسی (انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن) یعنی «بن، یمن طرفندن نفس رحمانی دویویورم» مقامنه ایرشدیریر .

رباعی

باد سحری که چاک زد جیب سمن
شد نافه کشای نازنینان چمن
جان باد فدای او که آورد بمن
بویی که نبی شنید از خاک یمن

مآلی : یاسمنك یاتاسی ، جمله چیچکلرینك غنچه‌سنی آچوب ده روائح طیبه‌ نشر
ایلدیکه سحر روزگارینه جانم فدا اولسون که حضرت نبی علیه الصلاة والسلام
جمله طیورا غنده دودیغی توقونی بیاده ایصال ایتدی .

ولو خضبت منه کأسها کفّ لامس
لما ضلّ فی لیل و فی یده نجم

(خضاب) صباغ ، صاقال بویایالان شی . قد خضبت الشی . (لامس) الله
دوقونمه . قد لمسه یلمسه بالضم والکسر .

دیورکه : اگر او شرابه تماس ایدنك الی ، انعکاس نوریله رنگیله اولاجقه
اولورسه قارا کلمه کیجه‌ده یولنی شاشیرماز . چونکه النده‌کی نور عکسی یلدیزی بر نجم کبی .

رباعی

هرکس که نهد بدست جام می ناب
گردد کفش از عکس می ناب خضاب
در ظلمت شب گم نکند راه صواب
بنهاده بکف مشعلهٔ عالمتاب

مآلی : هرکیم خالص شرابك قدحنی النه آلیرسه اونك عکسندن آووجی آتشیه برنکه

بو بایره‌ده کیجه قاراکلغنده طوغرو یولی شاشیرماز، چونکه النده عالمی تنویر ایدن بر مشعله واردر.

شیخ ناظم قدس سره‌نک مرادی شو اولمه‌ده ممکندرکه:

حقیقت محمدیه و روح احمدیه عبارت اولان محبت ذاتیه شرابنک عکس انواری و اقتباس آثاریله بر مقبل صاحبدلک دست ارادت و انابتی زنگیه اولمجه اولورسه او کیمسه طبیعی ظلمانی حجابلر آراسنده اصلا یولی غیب ایتمز. چونکه النده کی انوار منعکسه، افق کرامتدن طوغمش بر نجم هدایت اولور.

رباعی

هر جنس که داشت عالم از کهنه و نو
در میکده‌ٔ عشق همی کرده گرو
کی در شب تیره گم کند ره که بکف
دارد ز قدح شمع هدایت پرتو

مآلی: عاشقک اسکی، یکی هرنه‌سی وارسه اونلری عشق میخانه‌سنده رهن اولارق براقمشدر. اویله بر عاشق، قاراکلق کیجه‌ده ناصل یولی غیب ایدر که النده قدح کبی هدایت نوری صاچان شمعی واردر.

—

ولو جليت سراً على اكمه غدا
بصيراً ومن راووقها تسمع الصمّ

(جليت) مجهول صيغه سيله (اظهرت) و (كشفت) معناسنه در.

(راق الشراب يروقه روقاً) اى صفا و روّقته انا ترويقاً.

(راووق) ~~[illegible]~~ مصفاة، يعنى سوزگچ ديمكدر.

ديمكدر: اگر او شراب، اغيار نظرندن مستور اولارق بر كيمسه نك گوزى اوگنده پارلارسه ولو كه او شخص آناده طوغما كور اولسون، گوزى آچيلير ونعمت رؤيته بهره دار اولور. كذا او شرابك سوزولمسى جريانى تقاطرى سسنده صاغر كيمسه لر، صاغرلق علتندن قورتولور و ايشيتمك سعادتنه نائل اولور.

رباعى

چون مى صفت جلوه نمائى يابد
صد ديدهٔ كور روشنائى يابد
ور زانكه رسد صداى پالودن او
در گوش كر از كرى رهائى يابد

مألى: شراب، جلوه نمالق صفتنى آلنجه يوزلرجه كورك گوزلرى ~~آچيلير~~ منور اولور. اونك سوزولمسى سسى عكس ايتجه صاغرك قولاغى، صاغرلق علتندن قورتولور.

حضرت ناظم قدس سره نك مرادى شونده اشاره احتمالى واردر كه:

آبای علویه وامهات سفلیه‌دن طوغدیغی وقت دیدهٔ شهودی وجه‌جه‌ه وجمال مطلقه مقارن
ایتمه‌یه کوره مادرزاده محبت ذاتیه شرابنك جلوه‌سی انواری منعکس اولسه اونك بصیرتی
آچیلیر، کزنده وحدت شاهده سنه تقدم ایدر. خلوه آئینه‌لرنه حقك وجهندن
باشقه‌سنی، تقیید رتبه‌لرنه جمال مطلقه‌ده باشقه‌سنی کورمز. کذا شراب محبتك ریاضات
شاقّه ومجاهدات صادقه ایله تصفیه‌سی صداسیله آنادن طوغمه صاغیرك قولاغی آچیلیر.
(کنت له سمعاً فبی یسمع) یعنی «اونك قولاغی اولورم، بنله ایشیدیر» حدیث قدسی
موجبنجه اسرار روحانیه واخبار ربانیه‌یی استماع ایدر.

رباعی

عشقه کهه تو دیده وکوشم نوم
تادر زمانی ز تو خالی نشوم
در هرچه نظر کنم جمالت بینم
وز هرکه سخن کند حدیثت شنوم

معنی: سنك قدیمی عشقك بیا یکی کوز، قولاغه ویره‌لی، برلحظه سندن
خالی قالمیورم. نره‌یه باقسه‌م جمالکی کوره‌یورم، لاقیردی ایدنه کیمی ایشیتسم
کلامکی دیکلیورم.

رباعی

عشق آمد وبرمه در دولت بکشاد
هرکز ایه در بروی کس بسته مباد
هم سامعه‌را نوبت بی یسمع زد
هم باصره‌را لمعهٔ بی یبصر داد

مألی : عشق کلدی ، بطا دولت ، سعادت قاپیسنی آچدی . بو قاپی کیمسه تاشی قاپالی بولنماسین . یه ادعشق ، قولاغمه (بی یسمع) نغمه‌سنی ایشیدردی ، کوزمه‌ده (بی یبصر) لمعه‌سنی ~~کسترمك~~ ویردی .

ولوان رکباً یمّموا ترب ارضها
وفی الرکب ملسوع لماضرّه السّم

(مرّبنا راکب) یعنی « بزه بر سواری اوغرادی » دینیرکه بونکله راکبك ده‌وه اوستنده اولدیغی آکلاشیلیر ، (رکب) ده‌وه صاحبلری دیمکدر . (یمّمه برمعنی تیمیماً) اونی ، یاخود اوکا طوغرو قصد ایتدیم معناسنه‌در .

(لسعته الحیة) اونی ییلان صوقدی مألنده‌در ، دوردنجی بابدندر ، (ضرّه ضرّاً ومضرةً) اوکا زیان دوقوندی دیمکدر . (سم) ضم وفتح ایله زهردر .

دیورکه : اگر ده‌وه‌لرله گیدنجه بر جماعت ، شرابی بولوندان بریرك طوپراغنی زیارت قصدنده بولونسه‌لر ، آرالرده بر ده ییلان صوقمش کیمسه اولسه اوطوپراغك فیضیله ، ییلانك زهری او آدامه ضرر ویرمز .

رباعی :

باغی که بقصدمی نشانی تاکسه
روید گل رحمت ازخس وخاشاکسه
گربارگزیده بگذرد برخاکسه
آمه خاك دهد خاصیت تریاکسه

مآلی : محصولندن شراب یاپیله‌جق چوبوغی دیکدیککی بر باغک

اوتنده، دیکننده بیله رحمت گللری انکشاف ایدر . اگر ییلان صوقمسه

دکمسه اونک زمیننده کرسه طپراغی کندیسنه پانزهر تأثیری گوستریر .

شیخ ناظم قدس سره‌نک مرادی شو ده اولمه احتمالی واردرکه : اگر طریقه

شوقله سوار اولمه رجاعت ، زیرا استعدادی شراب محبتک احتمالی

دیکیلی بر ذاتک زیارتنی قصد ایدرلر ، آنلرک ده نفس وهوا ییلانی

طرفندن صوقولمه وحب دنیا اژدرهاسنک زهرینی صاچمسه برکیم بولونسه

اوزهرک تأثیرنده آزاده قالر . چونکه : بوده نفخه علیه‌نک صحبتی اوکیلره

پانزهردر ، حتی پانزهردن نافعدر .

رباعی :

قومی که حقیقت تبع همتشان

تا سروری سرکسه از خدمتشان

آنرا که چشید زهر آفات ز دهر

خاصیت تریاق دهد صحبتشان

مآلی : تبع همتلری صح اولان بر قومک خدمتنه صاغ اولدقچه آیریلما . دهرک

سم آفاتیله زهرلنمه برکیمسه اونلرک صحبتی پانزهر تأثیری گوستریر

—

ولو رسم الرّاقی حروف اسمها علی
جبینه مصاب جنّ ابرأه الرّسم

(رسم علی کذا و کذا) .. اوزه رینه یازدی . (رقاه رقیة) اوکا نفس اتدی ، اوقودی دیمکدر ، ایکنجی بابدندر . (اصابة المصیبة) اوکا مصیبت ایرشدیردی ، (جنّ الرجل جنوناً واجنّه الله) بر آدام چیلدیردی معناسنه‌در . مجنونه دینیلر ، مجن به دینیلر .

دیورکه : اگر بر اوقویوجی ، او شرابک اسمنده‌کی حرفلری ، جن طوتمش برینک آلننه رسم ایدرسه او دیوانه ، عاقل و فرزانه اولور .

رباعی :

زان می دگرست که طبع خندانه گردد
تمیز و خرد هزار چندانه گردد
بر چهرهٔ دیوانه زنامش حرفی
گر نقش کنی زهوشمندانه گردد

مآلی : او شرابدن نوش ایله‌که ایچیلمسیله طبیعت گولر ، منشرح اولور ، عقل و تمیز ، بیکلرجه درجه‌سنه یوکسلیر . اگر بر دلینک آلننه او شرابک آدی تشکیل ایدن حرفلردن برینی یازارسه‌ک درحال ارباب تمیز و ادراکدن اولور .

شیخ ناظم قدس سره‌نک رادی شعرالهیه مختلفه‌کده : نفس و هوا نجوملرینی و محبت دنیا

مصروفلرینی نفس ایدیه عارف وکامل برمرشد ، محبت ذاتیه شرابنك تفصیلات وعلاماتنی نصیحت وارشاد ایلیه اومجنون وار ومصروعلرك ـ بیکلرجه امل وأمنیه خیالاته محیفه بولونان ـ باطنی آیینه لرینه نقش ایتسه مبتلی اولدقلری علت وجنونده قورتولورلر واونلك غوائلندن محفوظ ومأمون اولورلر .

رباعی

آن قوم که در عشق وولا پیوستند

برخود در تزویر وریا وابستند

در زاویهٔ صدق وصفا بنشستند

وز کشمکش حرص وهوا وارستند

مآلی : عشق ومحبته اختصاص ایدنلر کندیلرینه قارشی تزویر وریا قاپیسنی قاپامشلر ، صدق وصفا زاویه سنده اوطوروب حرص وهوا کشمکشنده قورتولمشلردر .

وفوق لواء الجیش لو رقم اسمه

لاکرمه تحت اللوا ذلك الرقم

دیورکه : اکر او شرابك صفت وعلائقی برادردونك سانجاغی اوستنه نقش ایدیلسه اونقش ، سانجاغه آلتنده بولونان عسکری مست ایدر ، وتنکنای عقل وادراکدن قورتاریر .

رباعی

آن باده طلب که گر نهی بر کف شاه
یك ساغر از آن ز سر نهد افسر جاه
ور بر علم جبینه نقاری نامه
در سایهٔ آن مست شود جمله سپاه

مآلی : اویله بر شرابی آرا که بر قدحنی پادشاهك الله قویسك اونك نشوه سیله تاج منصبی باشندن چیقاریر . کذا او شرابك آدینی بر اوردونك سانجاغنه نقش ایدرسك اونك سایه سنده کی عسکرك هپسی ده مست اولور .

ناظم قدس سره نك مرادی شویله اولمق کرکدرکه :

عسکردن مراد : مرید و مستفید جماعتی ، لوادن مقصد ده او اوردو آراسنده سانجاق کبی علو مقام صاحبی بولونان مرشد کاملدر . اگر (وربك الاکرم الذی علم بالقلم) بیوران کاتب حقیقی ، مرشد کاملك جهت روحانیتی لوحنه محبت ذاتیه شرابنك سمات و صفاتنی نقش ایدر ، واونی تجلیات ذاتیه ایله مشرف قیلارسه اونك ظل تربیه سنده بولونان زمره مست اولور ، واوهام هستیدن قورتولورلر

رباعی

یاری که بدیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی

گر می نخوری ز جام لعلش باری

از شیوهٔ چشم مست او مست شوی

معنی : بو زینی کوکیله الده، آیاقدن دوشدیکك بر دلدارك پایمالی اولماق اولادر .

اكر لب لعلندن شراب ذوقه ایچمزسك باری چشم مستنك شیوه سیله کندیکده کچرمیسك .

تُهذّبُ اخلاقَ الندامى فيهتدي

بها لطريق العزم من لا له العزم

ويُكرِمُ من لم يعرف الجود كفّه

ويَحلُم عند الغيظ من لا له الحلم

(خُلق) افعال حسنه، یاخود سیئه نك مبدأ صدوری اولان بر هیئتك نفسده رسوخ پیدا ایتمه سیدر . اونك (تهذیب) ی ایسه اخلاق سیئه نك حسنه یه تبدیلیدر .

(عزم) قصد جزمی، باطنی بوتون قوا ایله مطلوبه جانبنه توجهیدر . (کرم) قورتولمه (حلم) تحمل اولنمه معنالرینه در . هر ایکیسی ده آلتنجی بابدندر . (جود) برنجی بابدن اولوب جومردلك ایتمك دیمکدر .

دیورکه : او شراب واونك شربی، مجلسنده کی ندیملرك صفات ذمیمه سنی محامد اخلاقه تبدیل ایدرده عزمی کوکشك اولانلرك قصد و عزیمتی قوتلنیر .

رباعی

می نیك کند خوی دل آزاری را

پاکیزه کند سیرت میخواری را

راهی بنماید بسوی عزم درست

در جستن مطلوب طلبکاران را

مآلی : شراب ، دلآزار اولانلرک حزینی و میخوار بولنانلرک سیرتنی تصحیح ایدر .
مطلوبی آرامق خصوصنده ارباب طلبه عزم قوی بولنی گوستریر .

کذا : الی بذل و سخایه مقتدر ، آدوجی بر جرعه‌یه آشنا اولمایان بر خسیس ، او شراب
و اونک شربی سببیله کرم دائره‌سنده سرعت و حرارتله دولاشمایه باشلار . حلم
و تحمل معتادی اولمایان بر ظالم ده بونی بیوزدن حلیم و حمول اولور گیده .

رباعی

می خور که شب و روز درم اندوزد

ازجودق می جود وکرم آموزد

وانکه نشست ز آب می آتش خشم

کی نائرهٔ ظلم و ستم افروزد

مآلی : گیجه ، گوندز پاره اوتخار ایدن بر طمعکار ، شرابک فضیلتیله جود
وکرم اوگرنیر . کذا غضب آتشی شراب ایله سوندرمه اولان برکیمسه ، ظلم و ستم
نارینی ناصل ایقاد ایده بیلیر ؟ البته ایده مز .

معلوم اولا که اخلاقک تهذیب و تحسینی یا حسن عادت واسطه‌سیله اولور :

ابرار کرامك حسن تربیه‌سی واخیار عظامك ملازمت صحبتیله نفسده آثار خیر
منتقش اولور، ابرار واخیارده‌کی اخلاق حسنه‌نك تکرر مشاهده‌سیله
او هیئته رسوخ پیدا ایدر، صفات ذمیمه واخلاق سیئه کندیلکندن
مندفع اولور.

یاخود: نور عقل واسطه‌سیله خیر وشری تمییز ایده‌رك حسن اخلاقه یول بولور.
اونك اراده‌سی قلبده ظهور ایلر، اونك تکرار تصوری وتطبیقنده‌کی ممارسه
طولاییسیله ده نفسده بعض هیئت مقبوله مرتسم اولور.

یاخود: نور ایمان واسطه‌سیله آخرته اعتقاد ایلیه‌رك اخلاق حسنه‌یه ثواب
واخلاق سیئه‌یه عقاب ترتب ایتدیکنه معتقد بولونور. بناءً علیه خیره حریص
وشردن منزجر اولور. اکتساب خیر واجتناب شرده دوامندن طولایی ده
نفسده ملکات حمیده حاصل وصفات ذمیمه زائل اولور.

یاخود: نور توحید واسطه‌سیله - که تجلی ذاتی، سالکی انانیتندن افنا ایتدیکیله
ابقا ایدنجه اونك قلبی عرش ذات، نفسی ده مظهر صفات اولور. بحر ذاتده
نبعان ایلیه‌ن صفات ونعوت جدوللری اونك مجاری صفاتنده جریان
ایدر واخلاق الهیه ایله تخلق خصوصی تحقق ایدر. بونك فوقنده دیکر
بر مرتبه یوقدر. بو مقامه ایریشن، فوقنده باشقه درجه بولونمایان
بر منزله‌یه واصل اولمش اولور. بو منزله‌نك کمالی (وانك لعلی خلق
عظیم) ده مخاطب اولان رسول الله صلی الله علیه وسلم افندیمزه مخصوصدر. اوندن

صوکرا خواص ذاتنه ـ مناسبت و قربیتنه کوره ـ او مقامدن بر مقدار ویرلمشدر.

بو تخلق ایله سائر تخلقلر آراسنده شو فرق واردر که سائرلرینک نصیبی: حقایق اخلاقک آثار و رسومندن باشقه برشی دکلدر. اونلرده آنجاق بونلریله تخلق ایده بیلیرلر. فقط تخلق موحد، حقایق اخلاقک ذاتیله تخلق و تتصف اولور.

شیخ ناظم قدس سره ده بو بیتلرده بو ایکنجی مرتبه یه اشارت ایتمشدر.

رباعی

عشق تو ز تاب شوق بگداخت مرا
وز جمله صفات مه بپرداخت مرا
پس خلعتی از صفات خود ساخت مرا
زان خلعت دلنواز بنواخت مرا

مآلی: عشقک، آتش اشتیاق ایله بنی اریتدی و جمله صفاتمدن تصفیه ایتدی. اوندن صوکرا کندی صفاتندن بکا خلعت کییدیردی ده او دلنواز خلعت ایله بنی تلطیف ایلدی.

ولو نال فدم القوم لثم فدامها
لاكسبه معنى شمائلها اللثم

(نال خیراً ینال نیلاً) اصاب، یعنی اصابت ایتدی دیمکدر که اصلی: تَعِبَ یَتْعَبُ وزننده نَیِلَ یَنْیَلُ در. (رجل فدم) غبی معناسنه در.

(فدام و فدّام) ابریقك آغزینه ایچنده‌کی سوزولمك ایچون قونولان شیدر.

(لثم) کسر وفتح ایله بوسه ماللغ در. (شمال) خوی، خلق دیمکدر که

جمعی: (شمائل) در.

فدم، نال نك فاعلی، لثم مفعول اولمقله برابر عکسی ده جائزدر.

(اکسب) ایکی مفعول اقتضا ایدر. بری: فدمك ضمیری، دیگری شمائلك

معناسیدر.

دیورکه: قوم آراسنده بلاهت وبلادتله طانینمش بری، او شرابك

دستی، یعنی صراحینك آغزنده‌کی سوزگجی اوپمه‌یه موفق اولسه اوبوسه،

او شخصه سعادت شراب ثمره‌سی بولونان — جود سخا، حلم وحیا کبی اخلاق

حمیده واوصاف پسندیده افاضه ایلر.

رباعی

آن ساده که راه هشیاران گیرد

وز جهل طریقه تبه کاران گیرد

سرپوش سبوی می اگر بوسه زند

خاصیت وخوی میگساران گیرد

مآلی: ارباب ادراکك یولنی طوتان بر ساده دل، جهالتدن دولایی

توبه کار اولانلرك طریقنه سالك اولور. شاید بو آدم شراب دستیسنك

قاپاغنی اوپه‌جك اولورسه عشرت اهلینك خاصیت وطبیعتنی اکتساب ایدر.

رباعی

آن ساده که ساخت مطلع مقبل او

خاك در میخانهٔ ما منزل او

خشت لب خم را چو لب زد بوسه

سرّ دل خم ریخت روان بر دل او

مآلی: بزم میخانه‌نك قاپیسنده كلیحی اراغی، بر ساده دل طالع مسعودی منزل ایدیار، اوده كلوب كوبك اغزنده قاپاقلق ایدن كرپیجی اوپه جك اولورسه كوبك درونندەكی قوه سرّی، اونك قلبنه حیات افاضه ایدر.

ناظمك مرادی شویله احتمالی واردر كه: قدم القوم: فطرتنده موفقت استعدادی و محبت قابلیتی بولونوب ده صوفیه قومنه انتساب ایلمش اولان سالكدر. لكن ذاتنده مكنوز اولان او محبت و موفقت هنوز قوه‌دن فعله و بطوندن ظهوره كلمامش اولدیغی ایچون هنوز جهل و بلادتدن قورتولامامشدر.

قدام ابه: محبت كوبنك آغز باغی و سرّ معرفتك خاتمی اولان خاملدر.

بو ذات، حقایق و معارفده مرید صادقه و محبت عاشقك استعدادینه كوره اولانلری تمیز ایدرك سویلنمه‌سی ایجاب ایدنلری سویلر، كتمی لازم كلنلری كتم ایدر. او حالده حاصل معنی شو اولور كه:

كندیسنده هنوز محبت اسراری و موفقت انواری ظهوره كلمامش اولان بر مستعد،

برعارف کاملک خدمتیله تشرف ایدرسه بو خدمت و برکت محبت سایه سنده اونک استعدادنده مکنوز اولان اسرار محبت و انوار معرفت متجلی اولور .

یقولون لی صفها فانت بوصفها
خبیر اجل عندی باوصافها علم

صفای دلدادهء دلطف و دلجوی
وفای دلدادگان ـ درد و رنج و غم

(اجل) یعنی اوت معناسنه در . (ولاماء) و امثالنکی (لا) لیس یه مشابه اولان لادر . خبری محذوف بولنان مدام در . (هواء) مدایله اولدیغی حالده بوراده ضرورت وزن طولاییسیله قصر ایدلمشدر .

دیورکه : مستغرق طلب و مسترشد مرید بکا : لا ابیات سابقه ده خواصنی شرح ایلدیگک و فصاحت الماسیله عادتا اینجی ده لرکبی معرفت گوهرلرینی دیزدیگک بوشرابک تکرار بعض خواص مخصوصه سنی بیان ایت که او بیانات بزم ادراکمزه تنزل ایتدیکجه بزده آتش اشتیاقمزی تسکین ایلیه لم . سن اونک اوصافنی کماهی بیلیرسک ، توصیفنده ده بیوک مقتدرسک دیدیلر . بن ده دیدم که : اوت ، بن عشق و ولا میخانه سنک پیری ، فقر و فنا خراباتنک پیریم . او شرابک خواصنی ده نیز واوصافنی بیلیرم . حتی اونک گفتگوسندن باشقه ده اوصافنک شرح و بسطنده ماعدا بر شیله مشغول اولمام .

رباعی

گوشم همه تن چو به سخن می شنوم
حرفی که نه وصف وی بود کی شنوم

اوصاف می صاف نکو می دانم

از وی گویم مدام واز وی شنوم

مآلی : شراب لاقردیسنی ایشیتجه وتوبه وجودم قولاق کسیلیر . او حالده شرابک وصفنه دائر اطرافا بر سوزی ناصل ایشیده بیلیرم ؟ بن، شراب صافک اوصافنی ایی بیلیرم . دائما اوندن بحث ایدر ، واونی استماع ایدرم . او شرابک صفتی بودرکه : صفادن عبارتدر ، لکن صونک طورولغی کبی تورتولی اولمقله ولا یاخود بر صفا دکل . لطافتدن عبارتدر ، لکن هوانک لطافتی کبی دومانک کثافتی یاغلایاجق بر لطافت دکل . نوردن عبارتدر ، آتشک آیدینلغی کبی دومان ظلمتیله قاریشیق بر نور دکل . جاندن عبارتدر ، لکن بدنه متعلق روح کبی جسمه متصل بر جان دکل .

رباعی

با لطف وهواست می ولیکن نه هواست

آبست نتوان گفت ولی جمله صفاست

باشد همه روشنی ولی آتش نیست

روحست ولی ز ظلمت جسم جداست

مآلی : شرابک لطافتی وهواسی وارسه ده بیلیکیز هوا کبی دکلدر . صو اطلاقی قابل اولمقله برابر بوسبوتون صفوتدن عبارتدر . تمامیله نوردن عبارتدر لکن آتش دکلدر . روحدر ، فقط جسمک ظلمتندن آریدر .

لامعه

مجرد و بسیط اولان حقیقتلری، تجرد و بساطتلری اعتباریله ادراك ایده‌بیلمك
متعذردر. زیرا حقایق اشیایی بزم ادراکمز نه یالکز اونلرك تجرد و بساطتی، نه ده
صرف بزم وجودمز اعتباریله‌در. بلکه بزم حقیقتمزك وجود ایله و حیات و علم کبی
توابع وجود ایله اتصافی، برده مُدرِك ایله مدرکات آراسنده‌کی موانع حائله‌نك
ارتفاعی ایله‌در. دیمك‌که او معرفتك مدرك طرفندن بلاکثرت ادراکی ممکن
دکل. صوفیه‌جه‌ده «واحد و بسیطی آنجاق واحد و بسیط ادراك ایده‌بیلیر»
جمله‌سی قواعد مقرره‌دندر. ذاتاً هیچ بر شی حقایق مجرده‌سی اعتباریله بیلینه‌مز،
صفاتی و عوارضی اعتباریله ادراك اولونور. بوندن طولاییدرکه شیخ ناظم قدس سره
مرید و مستفیدی اولانلرك سؤالنی خطابه ایدرکه (وانت بوصفه خبیر) دیمه (وانت
بالخبیر) دیمشدر. بو ادراك و معرفت کندیسندن هنوز نسب کونیه حکمی
کندیسندن مرتفع و قرب نوافلده (کنت سمعه و بصره) مقامیله، یاخود قرب فرائضده
(ان الله قال علی لسان عبده سمع الله لمن حمده) مقامیله تحقق اولانلره متعذر دکلدر.
شیخ ناظمك جوابنده (اجل عندی باوصافه علم) دیمسی سؤال واقعه مطابق
اولمق ایچوندر. بو قرب نوافل واصل اولانلر بر قوله حق آلت اکتساب ادراك اولنجه
قرب فرائضده ایسه عکسی ظهوره کلنجه حقایق مجرده بسیطه‌نك ادراکی ده ممنوع دکلدر،
بلکه مشیئت الهیه‌یه متعلقدر.

رباعی.

ای کرده بخود اضافت علم و عمل
علم و عملت بوده همه نقص و خلل
چون همه بتو داننده بود تا تو بجوه
هر نکتهٔ مشکل بود گردد حل

مآلی : ای علم و عملی کندینه اضافه ایدن ! یعنی بن بیلیورم ، بن یاپیورم دیین اولونان ! سنک علمک ده ، عملک ده نقص و خللدن عبارتدر . فقط هر شکلده علیم اولورسه ، یعنی سن هر ایله عالم اولورسک هر مشکل نکته سکا منحل اولور .

شیخ ناظم قدس سره نک (اجل عندی باوصاف علم) قولنده شوکا اشارت واردر که : نفس و هوا قیدندن و عجب و ریا بندندن قورتولمش اولان مرشد کامل باقیشان ، حتی لازم کلدی (واما بنعمة ربك فحدث) یعنی " ربکک نعمتندن لسان شکران ایله بحث ایت " حکمنجه فضل و کمال و حسن و جمالنی مستعد و مسترشد اولان طالبلره کوسترمکدر . تاکه هر تورلو دولت و سعادتک واسطه سی بولونان رابطه ارادتلری تأکید و تقویه ایدیلمش اولسون . حقیقتده ایسه اونک وجودنده بارلایان حضرت ذو الجلال والافضالک حسن و جمالیدر . او حالده او جمال و کمالک ارائه سی ، جناب حقه

جمال وکمالنی گوسترمك دیمك اولور. سبحانه ما اعلی شانه وما اجلی برهانه.

رباعی

ماهی که فتد بجانب خود نظرم

تا ظن نبری که من ز خود بره ورم

در طلعت خود جمال حق می‌نگرم

وز نسخهٔ خود کمال حق می‌شمرم

مآلی: بعضاً کندیمه طوغرو باقارم. فقط بر طاقیمه ایله کندیمدن بهره‌دار اولدیغیمی ظن ایتمیه‌سڭ. کندی طلعتمده جمال حقی باقیورم، کندی نسخهٔ وجودمده کمال حقی تعداد ایدیورم.

محاسن تهدی الواصفین لوصفها

فیحسن فیها منهم النثر والنظم

(هداه الطریق وهداه له وهداه الیه) دیرلر که هپسی ده اوڭا یول گوستردی دیمکدر. (لوصفها) ده‌کی ضمیر ده (فیها) ده‌کی ضمیر ده (مدام) ه راجعدر. بعض شارحلر (محاسن) ه ارجاع ایلمشلرسه ده اولکیسی اولادر. (محاسن) مبتدا اولوب خبر محذوفی (لها) در.

دیمیورکه: اوشرابك واصف عارف ومادح واقفلری ایچین توصیف کمالنه دلالت

وهدایت ایلیه‌جك صفات وخواص واردر. بو صفات وخواص واسطه‌سیله ادراك ایدنلرده وصف شرابه دائر منثور ومنظوم سوزلر صدور ایلرده (انّ من البیان لحکمةً) سلکنه داخل اولور.

رباعی

چون می ز صفات حسن خود پرده گشود
وصافانرا بوصف خود راه نمود
گر خود بمثل داشت سخندانه لطفی
صد لطف دگر بر سر آن لطف فزود

مآلی: شراب، کندی حسنك صفاتنده پرده‌یی قالدیردیغنده ارباب توصیفه وصفی ایچون یول گوستردی، و ارباب توصیفك سوزلری اساساً لطافت اولسه‌بیله او لطافته یوزلرجه باشقه لطافت علاوه ایدر.

—

ویطرب منهم بدرها عند ذکرها
کنشوان نعم کلما ذکرت نعم

(طرب من الفرح ومن الحزن طرباً وهو طَرِبٌ وطروب) سه‌ویه‌جه‌ده وکدردن خفیفلردی دیمکدر که اوچنجی بابدندر. صحاحده دینیلیورکه: طرب، حزنك یاخود سرورك شدتنده انسانه عارض اولان خفتدر. ینه صحاحده مذکور اولدیغنه گوره نونك ضمیله (نُعم) برقادینك اسمیدر.

(ويطرب ..) بيتي ، يا بيت سابقه معطوفدر ، ياخود بيت آتي‌يه عطف القصة

على القصة قبيلندندر . (مدام يديرها) و (عند ذكرها) دهكذ خبرلر ،

(مدامه) يه ، ياخود (يحسن فيها) دهياخود (تهدي الواصفين) جمله‌لرينه راجعدر .

لكن ايكي تقديره كوره ضميرك مرجعي مدامدر كه او وقت ربط ايچون (عند ذكرها

بها اي بتلك المحاسن) صورتنده بر ضمير تقديري لازم كلير . ياخود ضميرك مرجعي

(محاسن) اولور كه بوڭا كوره ضمير تقديري ايجاب ايتمز .

ديمككه : او شرابي كورمه‌يه و حباب شيشه‌سني نمايان كيمي بله آديني سويلمك

وبا ايشيتمكله وجد و طربه كلير و كمال شوقله بيقرار اولور . بعد و فراق

كوشه‌سنده قالمش مشتاق بر عاشقك يار معشوقه ايله آغزه كلمه‌سي و طربناك

اولماسي كبي .

رباعي

ويران غم از ذكر مي آباد شود

وز بند بلا و محنت آزاد شود

هرچند ندانسته كسي چون شنود

نامست ز سماع نام او شاد شود

مآلي : غم وكدر ويراني اولمش كيمسه شرابك يادايله آباد اولور . و بلا و محنت قيدندن

قورتولور . اوني بيلمه‌يه‌ن كيمسه بيله مجرد نامني ايشيتمكله سه‌وينير .

ناظم قدس سره نك مرادی شو اولمسی احتمالی واردر كه : بدایت فطرتده

انسانك طینتی محبت صوفیه ایله یوغورولمش و نفسنه استعدادینه عشقه تخمی

اكیلمشدر . بناءً علیه عبارةً ویا اشارةً محبت اسرارنده بر كوچ عشقه

رموزنده بر رمز ایشیدنجه اخذ و انبساط ایله سرّ اصلی و معنای جبلّی یی یاد

ایلر . صوری و معنوی تعشقات طوطیسیله او سرده غافل دیمی

دونیوی تعلقات یوزنده زاهل اولسه بیله ..

وقالوا شربت الاثم كلّا وانّما

شربت التی فی تركها عندی الاثم

(اثم) گناه معناسنه در كه شرابه ده اطلاق اولونور . (شربت الاثم حتّی

ضلّ عقلی) یعنی « عقلمی غیب ایدنجه یه قدر شرابی ایچدم » مصرعی اولدیغی كبی.

دیورکه : صورت مضمونده كی معانیك و مجاز لباسنده كی حقایقك ادراكنه

عاجز بولونانلر « صدر قصیده ده ایچدیكیكی اقرار ایلدیكك ، ابیات سائره ده

خواص و آثارینی خبر ویردیكك خمره لغتده (اثم) دیرلر ، شاربنه ده (آثم)

تعبیر ایدرلر ، یعنی شراب صونك نتیجۀ شربی ضلال ، شاربی ایسه مستحق نكالدر »

دیرلر . حاشا و كلّا . بن او شرابی ایچمدم و ایچمم . بن قدحنده ایچمه مم واونك

ادامه سنه چالیشمشم كه عندمده بو شرابك تركی گناهدر ، شاربی ده ارباب عرفانه مشربنده

اوزاقدر .

رباعی

جز در ره عشق رنج بردن گنه است

جز شارع میخانه سپردن گنه است

گفتی گنه است باده خوردن حاشا

در مذهب ما باده نخوردن گنه است

مآلی : عشق یولندن باشقه یرده حقیقتی چکمك و میخانه جاده سندن ماعدا طریقی تعقیب ایلمك گناهدر . سن ، شراب ایچمك گناهدر دیورسڭ حاشا . بزم مذهبمزده شراب ایچمه‌مك گناهدر .

هنیئاً لاهل الدیر کم سکروا بها

وما شربوا منها ولکنهم هموا

(هنؤ الطعام یهنو هناء و هنارة و هو هنیء) ییمك هضم ایدیلدی دیمکدر . (دیر) نصاری معبدی معناسنه ایسه مصطلحات صوفیه‌ده عالم انسانیدن عبارتدر . (هنیئاً) مصدر محذوفك صفتیدر . (لیشرب اهل الدیر شرباً هنیئاً لهم) تقدیرنده‌در .

دیورکه : عالم انسانی ساکنلرندن اورتا حالده بولنانلره محبت ذاتیه شرابی عافیت اولسون . اونلر منتهیلر کبی او شرابك خالصندن برجرعه بیله ایچمه‌مشلر

[illegible]

بلكه شربی قصدنده بولنمشدر ایكن محضا او قصد و نیت فیضیله افعال
و صفات پرده لری آرقاسندن حوجه حوجه مستانه‌لشدر و بار وجود
ثقلندن برپارچه قورتولمشدر .

رباعی

آنها كه بپای خم می پست شدند
نابرده بباده دست از دست شدند
یك جرعه نخورده اند لیكن چو گذشت
اندیشهٔ می بر دلشان مست شدند

مآلی : شراب كوپنك دیبنده حیزوب قالدلر ، شراب قدحنه الدینی كوتورمه‌دن الده ، آیاقدن دوشدیلر . او شرابدن بر قطره ایچمه‌دكلری حالده خاطره‌لرینه گلمه‌سی اوزه‌رینه مست اولدیلر .

وعندی منها نشوة قبل نشأتی
معی ابداً تبقی وان بلی العظم

(نشوة) فتح ایله سكر معناسنه‌در . بعضی (نشوة)نك كسر ایله حوجوده بولنیوب یتیشمك مآلنده بولندیغنی ظن ایدرلر . (بلی یبلی وبلاء) اسكیمك دیمكدر ، اوچنجی بابدندر .

دیپوركه : بنده بو عالمده نشأتمدن اول او شرابك نشوه‌سی دلیمنی كوی جسمك

مدار قوامی بولونان کیکلرم چوریسه بیله او نشوه بنمله دوام ایده جکدر .

رباعی

برهم زوجود مهر نشان نابوده
عشق تو شراب بیخودی پیموده
زان می بکشم زبود خویشم آسوده
کز خود شود استخوان من فرسوده

مآلی : بیهوده وارلقده اثر یوقدی که سنك عشقك بیخودلق شرابنی بکا ایچیرمشدی . کیکلرم چوریدیکی داغیلسه بیله ینه او شرابك تأثیریله وارلق غائله سندن آسوده اولاجغم .

علیك بها صرفاً وان شئت مزجها
فعدلك عن ظلم الحبیب هو الظلم

(شراب صرف) صو قاتیلمامش ، (مزج الشراب مزجاً) شرابه صو قاتدی (عدل) بوراده عدول معناسنه در . (عدل عن الطریق) یولدن چیقدی دیمکدر که ایکنجی بابدندر . (ظَلْم) دیشك رطوبتی (ظُلْم) ستم معناسنه در .

دیمککه : ممکن اولدیغی قدر شرابی صو قاتیلمامش ایچ ، خالص بولنمه اولامازسه ممزوج اولارق ایچمك ایسترسك سوکیلینك دیشلرنده اولان رطوبتیله قاتیشدیر

شو اصولدن عدول ایده‌جك اولورسه‌ڭ او حرکتك ظلمدر.

رباعی

جام می ناب گرچه ای باده گسار
تلخست بتلخی ایکفتا زا مگذار
ور تاب می تلخ نداری آن به
کش چاشنی دهی ز نوشینه لب یار

مآلی: ای شراب ایچن! واقعا خالص شرابك حادی ذهبك قدح آجیدر. فقط آجیلغی طولاییسیله اونی الدن براقما. اگر آجی شرابی ایچه‌جك قدر تحملك یوقسه باری اوكا یارك طاتلی دوداقلریله بر چاشنی ویر.

شیخ ناظم قدس سره‌نك مرادی شو اولمه احتمالدادرکه:
ای محب عاشق، ای مرید صادق! ذات رفیع الدرجات الهیه‌یی جمال و جلال صفتلرینك ملاحظه‌سی و آثار و افعال صدورینك مطالعه‌سیله حقیقته دوست اتخاذ ایتمیشسك. چونكه ذات بحت الهیه عائد احوالده اغراض و اعواض ایله قاریشمه‌یه‌جق بولونان محبت، حقیقتده ذاته دگل، ذاتك متعلقاتنده باره تعلق ایدر. محبت اصلی و مطلوب حقیقی‌یی بر ترتیبه ده طفیلی محبتلره مجازی مطلوبلره دلبند اولمقدن داها بیوك جرم و حساب تصور ایده‌بیلیرمی؟

رباعی

تا چند ای دل بداغ حرمان سازی
خودرا ز حریم وصل دور اندازی
معشوقه نقاب کرده باز از رخ خویش
تو آیی و عشوه با نقابش بازی

مألی: گوکل! نه وقته قدر کیدکه محرومیت داغنی آچاجقسک، وصال حریمندن اوزاقده بولنه‌جقسک. معشوقه یوزندن نقابنی آچمش طوریورکه، سن گلیورسکده اونکله دگل، نقابیله عشقبازلق ایدیورسک!

اگر استعدادک محبت ذاتیه‌نک ظهورینه کفایت و تحمل ایده‌میورسه باری مرجـ
عیه ذات اولان اسماء صفاته محبتده عدول ایتمه، افعال و آثاره تعلقه شائبه‌سیله
باطنکی کرلتمه.

رباعی

آنکه وفا و مهر سرمایهٔ اوست
اوج فلک حسن کمینه پایهٔ اوست
خورشید رخش نگر دگر نتوانی
آن زلف سیه نگر که همسایهٔ اوست

مألی: سرمایه‌سی مهر و وفا، الک خفیف مقامی حسن و جمال اوجی بولونان

او گوزه لك گونشه بوزینه باقه . بو تا مقصد اولامازسه‌ڭ بارى زلفنه

حصر نظر ایله كه اوده وجه منورینك همسایه‌سیدر .

ودونكها فى الحان واستجلها به

على نغم الالحان فهى بها غنم

(دونكها) خذها ، یعنى اونى آل دیمكدر . (استجلاء) ظهور وجلاسنى

بولنمه معناسنه‌در . (نغم) نغمه‌نك جمعیدر . (الحن) نغمه‌لردن تركب ایدن

آهنكدر . (على نغم الالحان) جمله‌سى (على نغم یتركب منها الالحان) تقدیرنده‌در .

(غنم المال غنماً) ایكنجى بابدن اولوب مالى غنیمت اولارق آلدى دیمكدر . بوراده‌كى

(غنم) ایسه غنیمت معناسنه‌در . . ضمیرنده برنجیسى (ها)ه ، ایكنجیسى (الحان)ه

آلتنجى طرفى ایسه (مدام)ه راجعدر .

دیمك كه : مست و مى پرست اولانلرك میخانه‌سنده او شرابى آل . قدحك

جلوه گاهى بولنان او میخانه‌ده خوش نغمه‌لر و دلكش ترنملر او شرابك جلوه‌سنه

مطلب اولدكه اونك بویله ایچیلمسى اغتنام ایدیله‌جك بر نعمتدر .

رباعى

مردانه نشیمه گوشه میخانه

یه جلوه مى ز ساغر و پیمانه

می خور که غنیمتست ای فرزانه

با نغمه‌لی ترانهٔ مستانه

مآلی: میخانه کوشه‌سنده اکلنجه‌سنه اوطوروب قدحلر ایچندن شرابك جلوه‌سنی سیر ایت. ای عاقل! شراب ایچ که نی نغمه‌سیله مستانه ترانه غنیمت عد ایدیله‌جك شیلردندر.

شیخ ناظم قدس سره‌نك مرادی شو اولمق احتمالی واردر که: حالا دنیاده مقصد کامل و مکمل اولان ذوات کرامك مجلسی و بزم صحبتیدر. اوراده محبت باده‌سی صاتیلیر و عشق شرابی نوش ایدیلیر. نغم والحانده ده ارباب کمالك و اصحاب حالك انفاس شریفه‌سیله اشارات لطیفه مشروح اولوب ذوقه ویره‌جك و شوقی آرتیراجق سوزلردر. کذا آیات و احادیث، قطعی ازاله ایده‌جك اذکار ایله آتشه دونن یارالری آچاجق اشعار و نغمات اولاجقدر.

او حالده بیتك شو معنیه مقصود اولورکه: ارادت و محبتك ترقیسی، آنجاق صوفیه‌نك صحبتیله و اذکار حالنی کوروب مقالنی ایشتمکله قابلدر. بناء علیه طلب صادق لازم اولدیغی، یاشادیغی اذکار مجلسلری ایچنده خدمت و ملازمتی غنیمت صایمقدر.

فما سكنت والهمّ يوماً بموضع

كذلك لم يسكن مع النغم الغم

(سكن سكونا) طوردى، ديكلندى (سكن الدار سكونا وسكنى وسكناً) اوره‌ده طوردى

ديمكدر كه ايكيسى ده برنجى بابدندر. (الهمّ) حزن، جمعى (هموم) در. (والهمّ يوماً)

قولنده مرفوع اولوب (سكنت) ده كى ضميرمستكنه اوزه رينه معطوفدر، ياخود

مفعول معه اعتباريله منصوبدر.

ديوركه: صافى شرابى ايچ، دلكسه نغماتى ديكله. چونكه: نه شراب بريرده حزنله كدرله

برابر اولور، نه ده نغم ايله غم برمقامده بولونور.

رباعى

خواهى ز فلك نه غصه بينى ونه غم

درميكده مى نوش باچانه ونغم

دور قدح وغصهٔ دوران يكجا

همچونكه نغم وغم نشود جمع بهم

مآلى: فلكده غم وغصه كورمك ايسترسه‌ك ميخانه‌ده سازله، سوزله شراب

ايچ. قدحك دورى ايله دورانك غصه‌سى نغم ايله غم كبى بريرده برلشمز.

لامعه

مغموم ومكدر اولان كيمسه‌نك غم وكدرى يا مطلوبنك فوتنده، ياخود كنديسنه مكروهك

اصابتنی ایلری کیدر . لکن محب ذات اولانکیمسه عندنده بونوه صفات متقابله
ایله اولنلرک افعال وآثاری محبوبدر . اسارت ، اوکا عینه احساندر ، اذلالی
اعزاز درجه سندندر . محب حقیقینک اراده سنده باشقه‌سی اولنلایچه
مقصود واو ارادهنک خلافنه برار مقصود دکلدر . وجوده کله هرشی اولنک
مرادینه موافقه ، عدمه کیدن هرشی‌ده اولنک مقصودینه مطابق‌اولور . نه مطلوبلغونی
نه ده مکروهلک اصابتنی دوشونور . بناءعلیه غم وکدر اولنک خاطرینه یرلشماز .

رباعی

بی زادی راه عشوه زا دست مرا
بیدادی تیغ هجر دادست مرا
تا دل بااراد تو شاد است مرا
اشیا همه بر طبعه مراد است مرا

مآلی : عشوه یولنه آزیقسز چیقیشه بنم ایچون عینه زاددر ، هجرانک قلیجنک ظلمی ایسه
محض داددر . گوگل سنک اراده‌گله شاد اولدقچه هرشی بنم مرادمه کوره اولمقده‌در .

رباعی

آن نیست که من عیش جهان می خواهم
یا دولت عمر جاودان می خواهم
اندیشه خواسته ز دل کردم پاک
چیزی که دل تو خواهد آن می خواهم

مآلی : بن، دنیاده یاشامانی، هم ده ابدیاً معمر اولماسنی ایستمیورم. بوتون طلب اندیشه‌لرینی کوکلدن قیرلدم، سنک قلبک نی اراده ایدیورسه بن ده اوکی آرزو ایلیورم.

رباعی

بی وهم وخیال باشد آنجا که منم
بی رنج وملال باشد آنجا که منم
کار دو جهان بوفق دلخواه منست
غم را چه مجال باشد آنجا که منم

مآلی : بن، بولندیغم مقامه کوره وهم وخیالده ده، رنج وملالده ده آزاده‌یم. دنیانک وآخرتک اموری بنم ایسته‌دیکمه کوره‌در. بنم مقامده حضور اتمک غمک نه حدیدر؟

وفي سكرة منها ولو عمر ساعة
ترى الدهر عبداً طائعاً ولك الحكم

(سکرة) بردفعه سرخوشلق (عمر الرجل يعمر عمراً) اوزون مدت یاشادی دیمکدر. اوچنجی بابدندر. (عمر ساعة) بوراده مدت معناسنه‌در. (طاعه وطاع له ويطوع طوعاً وطواعيةً) اطاعت ایتمکدر. برنجی ودردنجی بابدن کلیر. (حكم بين القوم حكماً وحكماً وحكومةً وهو حاكم وحكم) انسانلر آراسنده حکم ایتدی دیمکدر.

دیورکه : او شرابك اولوکه بر ساعت سورن سرخوشلغنده زمان وجهاتی

معاً مطیع کورور و کندیکی حاکم فرمانگذار مشاهده ایدرسك .

رباعی

خمسه آنکه بی کرو کنی ژندهٔ خویش

تا جمع کنی وقت پراکندهٔ خویش

چون مست شوی ز بندهستی برهی

یابی همه روز خاطر بندهٔ خویش

معناسی : اسکی پوستکی البسه کی شرابه رهن براقبه ده مست اولماق و دارمادغیق

بولنان وقتکی طوپلاماق نه خوش بر شیدر . مست اولنجه بوتون دارلقدن

قورتولور ، بوتون زمان و مکانی کندیکه بنده بولورسك .

لامعه

سالك ، فنا فی الله و بقا بالله مقامنده محبت شرابك ویردیکی سرخوشلق و مستغرقلق ایله

دارلغه و خودپرستلك قیدندن خلاص اولور ، (من قتله محبتی فانا دیته)

یعنی : «بر کیمسه‌یی بنم محبتم اولدوردیسه اونك دیتی بنم» شرفنه اختصاص

بولور . حق سبحانه و تعالینك بوتون تصرفاتی کندینه مضاف کورور وهرشیئی

کندی تصرفاتنه مطیع بولور . چونکه فانی مستغرق تصرفی عیننده تصرف حقدر .

تصرف حق ایسه تام و بوتون موجوداته شاملدر .

رباعی

معشوقه ز روی خویشتن پرده کشید

در هستی او هستی من وا برسید

چون من همه او شدم دلم از من دید

هر فصل و تصرف که از او گشت پدید

مآلی : معشوقه یوزندن نقابی قالدیردی، بنم وارلغم، اونک وارلغنه منقلب اولدی. بن او اولونجه اوندن ظهور ایلهین هر فصل و تصرفی ده گوگلم بندن گوردی ـــــ

ـــــ

فلا عیش فی الدنیا لمن عاش صاحیاً

ومن لم یمت سکراً بها فاته الحزم

(عاش عیشاً وعیشةً ومعاشاً ومعیشةً) ایکنجی بابدندر، یاشادی دیمکدر. (صحا من السکر ومن العشق صحواً) برنجی بابدندر، آییلدی معناسنهدر. (مات یموت ویمات موتاً ومماتاً ومیتةً) برنجی و اوچنجی بابدندر، اولدی مآلندهدر. (فاتی فلان) فلان شی الدن چیقدی (فات الوقت) وقت گچدی دیمک اولوب برنجی بابدندر. (حزم حزماً) ایکنجی بابدندر، برایشی محکم قیلدی معناسنهدر. (صاحیاً) عاش نک فاعلندن حال اولماسنه بناءً منصوبدر. (سکراً بها) لم یمت ک مفعول لهی اولدیغی ایچون نصب اولنمشدر.

دیورکه : یاشامانک سرمایهسی موجوداتده تصرف، تصرف ایسه مستلکه منحصر اولوبه

او شرابدن ایچمه‌یوب ده آییق قالان، معیشت دنیاده بهره‌دار اولاماز.
کذا او شرابک نشوه‌سیله مست اولارق اوله‌یه، عقل و فراست و حزم
و کیاست یولنه گیتمه‌سه دیمکدر.

رباعی

آنکو ز شراب عشق هشیار نشست
جام طربش ز سنگ ادبار شکست
وآنکس که ازین شراب سرمست نمرد
در عشق طریق حزم را کار نبست

قالی: عشق شرابنی ایچمه‌یوب ده آییق قالان کیمسه‌نک ذوق و طرب قدحی
ادبار صخره‌سیله قیریلیر. کذا بو شرابی ایچه‌رک مست اولوب ده اوله‌یه
عشق یولنده احتیاطلی‌لغه ایسه گوزه‌مسه دیمک اولور.

لامعه

یا دنیا مراداتنک حصولی، یاخود آخرت سعاداتنه وصول نتیجه‌سی، یاخود معارف
روحانیه و کمالات انسانیه ایله تحققی ثمره‌سی اولان ذوق و سرور – محبت ذاتیه و
مناسبت اصلیه‌یه مترتب بولونان – عین الجمعده استهلاک و بحر فناده استغراق
نسبتله محقر و فکار گورونور. بو سعادت کندیسنه نصیب اولمایان محرومک
حیات حقیقیه‌دن نه بهره‌سی و کمال شادمانیدن نه تمتعی اولابیلیر؟

رباعی

دور از در تو گر بمثل سلطانست

هر عیش که میکند برو تاوانست

آنجا که گدایان درت سود برند

سرمایهٔ خسروان همه خسرانست

مآلی : سنده اوزاق پادشاه کیمسه‌نک ــ ولوکه سلطان اولسون ــ پادشاهیی جرم محضدن عبارتدر . سنک قاپیکده‌کی سائللرک قازانچلرینه نسبتاً خسرولرک سرمایه‌سی بوتون خسراندر .

علی نفسه فلیبك من ضاع عمره

ولیس له فیها نصیب ولا سهم

(بکی بکاءً وبکی) مدّ و قصر ایله آغلادی . (ضاع الشیء ضیعة وضیاعاً) برشی ضایع اولدی دیمکدر که ایکیسی ده ایکنجی بابدندر . (سهم) نصیب ، نصیب ایسه حظ معناسنه‌در .

دیورکه : نقد حیاتی و سرمایهٔ اوقاتی ضایع ایدوب ده اونی مستلك بیخودلق وسیله‌سی یاپمایان و او شرایطده بر جرعه ایله تکمیل ایتمیه‌ن حیاتسز کیمسه کندیکه آغلایوب ماتمی طوتسون .

رباعی

سرمایهٔ عمر بهر می خواهد مرد
بی می خوردن عمر بود مایهٔ درد
هر کس که ز می بعمر خود بهره نبرد
گو خون بگری که عمر خود ضایع کرد

مآلی: ارككك اولان عمر سرمایه‌سنی آنجق شراب ایچه ایستر. شراب ایچمکسزین کچن عمر، مایهٔ درد اولور. عمرنده شرابدن بهره‌یاب اولمایان کیمسه‌یه سویله که ضایع ایتدیکی حیاتی ایچون قان آغلاسین.

لامعه

عالمك یارادیلماسندن مقصد بنی آدمدر. بنی آدمك وجودندن مراد ایسه حق جل وعلانك معرفت ومحبتیدر. دولت ابدیه اوڭا منوط، سعادت سرمدیه اوڭا مربوطدر. معرفت ومحبت اكتسابنك اك بیوك سببی ایسه نقد حیات وسرمایهٔ اوقاتدر.

طالب عاقل، توجه تام ایله علی الدوام اخلاص نیتله قلبی اغراض دنیویه‌دن، حتی تعلقات کونیه‌دن تخلیه ایتمکله وظائف طاعات ورسوم عباداته مشغول اولارق او سرمایه‌یی حسن استعمال ایدرسه سابقهٔ عنایت اوڭا قارشی چیقار، هدایت یوللری اوڭا ایچه آچیلیر. قلبی انوار معرفتك مهبطی، روحی اسرار محبتك مخزنی اولور. دولت ابدیه خلعتلری کندیسنه اکسا وسعادت سرمدیه جامه‌لری اونك اوزرینه نثار ایدیلیر. خاتمهٔ احوالی غرامته اوغرامقدن مصون قالیر.

عاقبت افعال و اعمالی حسرت و ندامتده مأمون اولور . معاذالله بونك خلافنه اطلاعده بر ابله ، بلكه ده آناده طوغما كور ديمك اولان بر اكمه - كه ديدۀ بصيرتنه هدايت سورمه‌سی چكيلمه‌سه ، جهالت قارانلغی درايت نورينه مبدل اولماسه - بوتون لذائذ هستی‌یی متمتعده ، اولانجه راحاتی حيوانی شهواتنه منحصر صايار . ايام حياتی استيفای مناهی‌يه سرمايه بيلير . حاصل اوقاتی ملاعب و ملاهينك استغراقه عدايدر . نهايت لطف و جمال رياضتك نفحاتندن بهره ياب اولمقسزين و قرب و وصال قدحندن جرعه ايله تعقيبسزين دوداقلرنده حسرت تأسفی ، قلبنده محنت اكيلتيسی ، سينه سنده خسران داغی ، گوزنده محروميت ياشی اولديغی حالده عدم يولنی طوتار . لسان حال و ملالی ده شو رباعيك مأليله ترنم و تألم اولور :

رباعی :

افسوس كه وقت كار از دست برفت
اسباب وصال يار از دست برفت
در معرض يك دولت ناپاينده
صد دولت پايدار از دست برفت

مآلی : حيف كه ايشه كوره جك زمان كچدی . وصال يارك اسباب تحصيلی الدن گيتدی . فانی بر دولتك قازانلماسنه مقابل يوزلرجه ابدی دولت غائب اولدی .

رباعی

از جام اجل زهر چشیدیم دریغ

وز باغ امل رخت کشیدیم دریغ

از راحت فانی نبریدیم امید

در دولت باقی نرسیدیم دریغ

مآلی : یازیقکه اجل قدحندن ایچجك ، امل کوشکندن ییلیبی یرقی یه

طوپلادق . راحت فانیه‌دن امید کسمدیکمز حالده دولت باقیه‌یه

واصل اولامادق .

بوده بمضمونده عمرینی طوپلایسیله خاکیدر نالهٔ حسرتی افلاکه چیقاییر ،

افلاکیده اشك ماتمی خاکه صاچیلر یره .

رباعی

آنرا که ز فرقت تو جان فرساید

وز نوك مژه خون جگر پالاید

گر کوه ز درد او بناله زیبد

ور سنگ بحال او بگرید شاید

مآلی : سنك فرقتکله جسم وجانی خیرپالایان ، حتی جگرپاره‌کی قانی کیرپیکلرینك

اوجندن داملاتان کیمسه‌نك دردینه وحالنه طاغ طاش اینکلییب آغلاسه یارایشیر .

رباعی

هرغمزده کز هلع واژون گرید

وز فرقت آن دلبر موزون گرید

باکوه گرانده دل خود گوید

هر چشمه شود چشم و بدو خون گرید

مآلی : انقلاب هجر ایله خاطره دلبردن آغلایان هر شخص ، قلبنده کی غم وکدری
هاغ سوکه جك اولسه هاغده کی چشمه‌لرك هر بری بر چشم اولوب ده اونك
حالنه آغلار .

— خاتمه ومناجات —

الهی ! قلبمزه لایح ولسانمزدن جاری اولاشید صدق وصواب قبیلندن
ایسه سنك نتیجهٔ افعالك وثمرهٔ الطافکدر . اونلره قارشی تشکر اولمق فرضنی
بزه احسان ایله . اگر لایح وجاری اولاشیلر کذب وفساددن معدود
ایسه بزم قصور اهلیت ونقصان قابلیتمزدندر . انلردن طولایی عفو
ومغفرتکله بزی مستدام بویور .

رباعی

فعلی که نه زشت موجب شکر وثناست

کاری که نه زشت مایهٔ جرم وخطاست

جز خیر وکمال نیست آنجا که توئی

فی الجمله شری که هست از جانب ماست

مآلی : الهی! سندن ظهور ایلیه‌ن هر فعل، شكر وثنایی موجبدر. بزدن صدور ایدنلر ایسه جرم وخطا مایه‌سیدر. سكا عائد اولانلرك هپسی آنجاق خیر وكمالدر. بزم جانبمزدن اولانلر ایسه شر محضدن عبارتدر.

الهی! خاطره‌مزی سندن باشقه شیله تقیداتدن آزاد ایله واوقاتمزی كبریای الهیه‌كك شهودنده مستغرق قیل. هركس بر مقصد اوغرینه كیدر، و بر سعادت یولنه توجه ایدر. بزم قبلهٔ مقصودمز وغایهٔ سعادتمز سن اول.

رباعی

از زندگیم بندگی‌ات هوس
بر زنده دلان جز تو حرامست نفس
خواهد ز تو مقصود دل خود هر كس
جامی از تو همین ترا خواهد و بس

مآلی : پادشاهیه هپسی آنجاق سكا عبودیت ایچیندر. قلبی حیات معنویه اكتساب ایتمش اولانلر ایچین سنسز تنفس بیله حرامدر. هركس سندن قلبنده‌كی مقصودك حصولنی تمنی ایدر، جامی ایسه سندن آنجاق و یالكز سنی ایستر.

الهی! حیاتمزی سوء عاقبتدن محافظ وحسرت وندامت شائبه‌سندن

حمایه ایله ، نفسمز باقی اولدقجه همنفسمز (صولوغمز)، منقطع اولونجه ده لطف و عنایتڭله

فریاد رسمز اول .

رباعی

ای صنع تو لحظه لحظه ازخامهٔ کن

صد نقش نو انگیخته بر لوح کهن

خواهم که شود صحیفهٔ عمر مرا

بر یاد تو ختم و شد برین ختم سخن

مآلی : ای صنع قالبی هر لحظه (کن) قلمیله یڭی نقشلر ابداع ایلیه‌ن الله!

صحیفهٔ عمرمڭ سنڭ یادڭله ختام بولماسنی ایسترم که سوزم ده بوڭله ختامه

ایردی .

بو (لوامع) ڭ مراحل ترتیبنی و شو بدایعڭ منازل تألیفنی طی ایچیه طوروب یورولمیه‌ن

قلم سریع الجولانڭ سیر و سفری نهایتنه واصل اولدی . تاریخ اکمالی ده

رباعیٔ آتیده کوستریلدی :

رباعی

بی دعوئ فضل جاهی و لاف هنر

در سلک بیان کشیده این عقد گهر

وان لحظه که شد تمام آورد بدر

تاریخ مه و سال وی از (شهر صفر)

41

مؤلف : جامی فضیلت و هنر دعواسنده بولنمقسزین شو جوهرلری سلك بیانه دیزدی . تمام اولدیغی سنه و آی ایچنده (شهر صفر) ترکیبی - که ٨٧٥ در - تاریخ واقع اولدی .

ختام ترجمه : ١٧ ربیع الاول ١٣٤٥ سنه‌سی و ٢٥ سپتامبر ١٩٢٦ سنه‌سی پازارایرتسی

ختام تبییض : ٥ رجب ١٣٤٥ سنه‌سی و ٩ کانون ثانی ١٩٢٧ سنه‌سی پازار

شرح رباعیات ترجمه‌سی

شرح رباعیات ترجمه‌سی

عارف سامی مولانا جامی حضرتلرینک «قصیدهٔ خمریه» شرحی اولمه‌
اوزره یازدیغی «لوامع» عنوانلی اثر تحقیقاتنی «لوامع ترجمه‌سی» نامیله
تورکجه‌یه نقل ایلمشدم. اوکا بر لاحقه اولارق «شرح رباعیات»
سرلوحه‌لی تحقیقاتنک وحدت وجوددن بحث ایدن اقسامنی آکلایه
بیلدیگم قدر ترجمه ایتدم. مقصدم اظهار فضیلت دکل، انتشار حقیقته
خدمت ایلمکدر. موفق اولابیلدم‌سه متشکرم، اولامادم‌سه عجز و نقصانمی
هر وقت معترفم.

بسم الله الرّحمن الرّحيم

حمداً لاله هو بالحمد حقيقه — دربحر نوالسه هر ذرات غريقه
ناكرده زمحصه فضل توفيقه رفيقه — نسپرده طريقه شكراو هيچ فريقه

مآلی: حمد وثنايه حقيقةً احق واليق اولان الله ذوالجلاله حمد ايدرم كه اونك نوال وافضالی دگزنده بوتون ذرات كائنات مستغرقدر. محض فضلی ايله توفيقنی رفيق ايتمدن هيچ بر فرقه، حتی هيچ بر كيمسه او ذات اجلّ واعلانك شكر وحمدی يولنه گيدەمز.

جناب حق، بر يگانهٔ مطلقدر كه صفت وموصوف ايكيلكندن متحصل كثرت، لامحاله عزت ووحدتنه يول بولاماز. محجوب ومكشوف ارباب عقولك فكر ورويتی، ادراك حقيقتنه عاجز قالديغی، حتی بو نقطه ممتنع بولنديغنی مشرح اولوناماز.

تعظيمات وتكريمات او حكيم كريم الٰهی يه كه (اوتيت جوامع الكلم) يعنی: «بكا كلماتك جامع اولانلری – آچيقجه‌سی: آز لفظ ايله چوق معنی افاده ايتمك قدرتی – ويرلدی» حديث شريفی، كنديسنك كمال جامعيتنی مشعر بر كلامدر. كذا (وعلّمك مالم تكن تعلم) يعنی:

« الله سمّا بیلمه دیکنکی اوکره تدی » آیت کریمه‌سی ده علم و معرفتك یوکسکلکنه یارلاقه برولیلدر.

رباعی :

شاه عربی قبلهٔ ارباب نجات کاینهٔ ذات احد مرآت صفات
در پیروی اوست علوّ درجات لازال علیه زاکیات الصلوات

مآلی :

شاه عربی قبلهٔ ارباب نجات اللهه اونك ذات شریفی مرآت
تعقیبنه وابسته علوّ درجات لازال علیه زاکیات الصلوات

وعلی آله واصحابه طیّبات التحیّات وصالحات الدعوات وسلّم تسلیماً کثیراً.

اما بعد عرض اولونور که : شو رساله‌یی ترتیب و بو صحیفه‌لری تحریره بدء اوّل وحدت وجودك اثباتی و مراتب شهودده تنزلاتی بیانیله برابر کشف و عرفان و ذوق و وجدان طریقیله اونی ادراك ایده بیلمك کیفیتنه دائر برقاچ رباعی تنظیم ایلمشدم. لکن قافیه الجاسیله ترجمانه لسانك افاده میدانی طار، و زنه ضرورتیله ده حضور بیانك اشارت آیاغی طوپال بولونیوردی. بناءً علیه اونلرك ضمننده‌کی مخدّرات معانی و مستورات حقایقه، اجمال و اشکال نقابی آلتنده عرض جمال ایدیوردی. تفصیل مجملات و توضیح مشکلات ایچون او رباعیلرك آلتنه اکابر دینه و عرفای اهل یقینك سوزلرنده منثور برقاچ

کلمه‌لرک علاوه‌سی لازم کلدی . اهل انصاف اولان ارباب مطالعه‌نک مکارم
اخلاقندن امید ایده‌رم که قصور ایله متصف و عجزینی کندی معترف بولونان
محرر ضعیفک خلل و زللکی نقائصنه مطلع اولدقجه انلری دامن عفو ایله
اورتوب اصلاحنه اهتمام کوسترسینلر . عیب آرایه یاپیشمقده و طعن
و تشنیعه قالقیشمقدن اجتناب ایله هر سوزی حسن تأویل و محمل لایقنه
صرف ایدرلر . والله ولی التوفیق ومنه الهدایة الی سواء الطریق .

رباعی

واجب که وجود بخش نوی و کهن است　　　تصویر وجود بخشیش قول کن است
گویم سخن نغز که مغز سخن است　　　هستیست که هم هستی و هم هست کن است

مآلی :

واجب الوجود حضرتلری که یکی یه ، اسکی یه وارلق نعمتی احسان ایدیجیدر . (کن) یعنی
" اول " امری ، او نعمت و احسانک تصویریدر . دقت ایت ، سوزلرک لبی و
جوهری دینیلمکه شایان بر سوز سویلیورم : بر (وار) در که (وجود) ده (موجد) ده
اوندن عبارتدر .

رباعی :

هر جا سر و پا را ز سر دست بتو　　　خوشنه آنکه ز خود برست و پیوست بتو
هستی تو بهستی که جز ذات تو نیست　　　ما نیست بذات خود ولی هست بتو

تالی :

هر عاجز و مضطرك دست طلبی سکا ایریشمز . کندیلکندن تورتولوب ده سکا واصل اولمش نه خوش کیمدر . عالم هستیده سنك ذاتکدن باشقه وجود یوقدر . بز بالذات معدومز ، آنجاق سنکله موجودز .

برنجی رباعیده وجود واجب حقك حقیقتیله اتحادینه اشارت ایدلمشدر . نتیکم حکما ایله صوفیهٔ موحده نك مذهبی بودر . بیانی شو وجهله درکه : تقسیم عقلی یه گوره موجوداتك اوچ درجه‌سی واردر .

۱ — وجودی ، ذاتنك غیری و باشقه‌سندن مستفاد اولاندر . ممکنات موجوده گبی .

۲ — حقیقی ، ذاتنه مغایر بولوناندر . ذاتی ایله وجودینك مغایرتی طولاییسیله وجودك ذاتندن انفکاکی تصور ممکن اولمقله برابر انفکاکی محالدر که مذهب متکلمینه گوره واجب الوجوددر .

۳ — وجودی ، ذاتنك عینی اولاندر ، یعنی ذاتنه متغایر بر امر ایله دگل ، بالذات دار اولاندر . شبه یوقدر که واجب الوجود بویله اولور . زیرا بر شیئك نفسندن انفکاکی تصور ایدلمز . نره قالدی که بحسب الخارج واقع اولسون .

خفی دگلدرکه مراتب وجودك اکملی اوچنجی درجه‌در . واجب تعالی و تقدسك اکمل مراتب وجود اوزره رتبه اولاجغنی فطرت سلیمه حکم ایدر . او حالده حقك ذاتی ، وجودینك عینیدر .

تنبیه

معلوم اولمشدر که واجب تعالی حضرتنه اطلاق ایدیلن وجود لفظیله «کندیلکندن موجود وباشقه‌سنی موجد اولان ذات» مراد ایدیلیر. یوقسه کون، حصول، تحقق کبی معانی مصدریه و مفهومات اعتباریه قصد اولونماز. اونلرك تحقق و وجودی عاقلك آنجاق ذهننده‌در. الله ایسه بونلردن علو کبیر ایله متعالیدر.

رباعی:

هستی که بذات خود هویداست چو نور — ذرات مکونات ازو یافت ظهور
هرچیز که از فروغ او افتد دور — در ظلمت نیستی بماند مستور

مآلی:

وجود، ذاتنده نور کبی ظاهر و ذرات مکونات اوندن صادر اولمشدر. وجود نورینك اوزاقده بولونان هرشی، عدم قاراکلغنده مستور قالمشدر.

رباعی:

خورشید فلك بنور خویش است منیر — جرم قمر از پرتو او نور پذیر
روشن بوجود اوست نور اگر عقل خبیر — ازروی نظر نه بیند نور دیگر

مآلی:

فلکك کونشی کندی نوریله تنویر ایدر، قمرك جرمده اونك ضیاسندن مستنیر اولور. نوره کلنجه کندی کندینه پارلاقدرکه عقل خبیر اونی شمس و قمره تفضیل ایلیه‌جك اولورسه اعتراض قالقیشماز.

موجوداتك موجودیتده‌کی مراتبنی بیان ایچین یاپیلان برتمثیله شو ایکی رباعیده اشارت ایدلمشدر.

دیمکدرکه نورانی شیئک نورانیت خصوصنده اوچ رتبه‌سی واردر :

١ — نوری باشقه‌سندن مستفاد اولور . قمرک جرمی گبی که گونشک مقابله‌سنده اونک شعاعیله آیدینلانیر . بو رتبه‌ده اوچ شی واردر : قمرک جرمی ، اونی عکس ایدن شعاع ، شعاعی افاضه ایلین گونش .

٢ — نوری ذاتنک مقتضاسی اولور . ذاتنک نورینی مستلزم و مقتضی اولماسی حیثیله گونش گبی . بو رتبه‌ده ایکی شی واردر : گونشک جرمی و نوری .

٣ — ذاته زائد بر نور ایله دگل ده بالذات روشن اولور . نور گبی .

هیچ بر عاقلک نظرندن قاچماز که گونشک نوری بالذات روشندر ، ذاتیله قائم دیگر بر نور واسطه‌سیله دگلدر . بو رتبه‌ده بر شی واردر که اشیا نظره بالذات ظاهر اولور . اشیای سائره‌ده ایسه ظهوره قابلیتلرینه گوره اونک نوریله مشاهده ایدیلیر . نورانیت مراتبنده هیچ بری بو رتبه‌دن عالی دگلدر . محسوساتده تصور ایدیله‌جک شو مقدمه‌دن بوراده اول ذکر اولونان درجات وجودده منفهم اولور واوچنجی درجه‌نک اکملیتی تنبیه ایدر . والله اعلم .

رباعی :

هر چیز که جز وجود در چشم شهود — در هستی خویش هست محتاج وجود

محتاج هو واجب نبود وصف وجوب — باشد بوجود خاص فهو المقصود

مآلی :

نظر شهودده وجودک کندیسندن باشقه هر شی ، او وجوده محتاجدر . محتاج ایسه واجب گبی اولماز . او حالده (وجوب) صفتی (وجود)ه مخصوصدر که مقصود اولان ده اودر .

بو رباعی ، وجود واجبك كندی حقیقتیله اتحادینه اشارتدر . ایضاحی شو وجهلهدر كه :
مفهوم وجودك عینی و فردی اولماسی اعتباریله وجوده مغایر بولونان بر شی – مثلا انسان –
كندیسنه وجود منضم اولمالیجه اونكله متصف ، یعنی بر موجود اولاماز . مغایر وجود اولان هر شی ،
موجود اولمق ایچون كندیسندن باشقه بر شیئه ، یعنی وجوده محتاجدر . موجودیته غیرینه
محتاج اولان هر شی ده (ممكن) در . زیرا ممكن : موجودیت خصوصنده شیء آخره محتاج
اولان شیدر . بویله شیء آخره محتاج ، یعنی وجوده مغایر بولونان شی ایسه (واجب)
اولاماز . براهین عقلیه ایله ثابتدر كه (واجب) موجوددر . او حالده وجوددن
باشقه بر شی واجب اولاماز .

بری سؤال ایدرسه كه : ممكن ، موجود اولابیلمك ایچون غیرینه ، یعنی موجدینه
محتاج اولان شیدر ، موجدینك وجودینه دكل .
جواب ویریرم كه : موجود اولابیلمك ایچون غیره محتاج اولان هر شی ، غیرك وجودندن
مستفید اولور . غیرك وجودندن موجودیت استفاده ایدن هر شی ایسه (ممكن) در .
او غیره ایستر (وجود) دینیلسه ، ایستر (موجد) .

رباعی :

هستی كه حقیقت هو آمد الحق   نی آنكه بود بوجه مضاف و ملحق
قومی بتعینش مقید دانند   قومی دگر از قید تعین مطلق

معنی :

حقیقت هو اولان وجود ، حقه مضاف و ملحق دكلدر . بر جماعت ، او وجودی

تعینه ایله مقید بیلیر، بر جماعت ده تعینه قیدندن مطلق اعتقاد ایدر .

وجود الهینك حقیقت الهیه ایله متحد اولدیغنه قائل اولانلر ایکی فرقه در .

برنجی فرقه : حکما گبی فکر و نظر ایدیلر . بونلر دیرلر که : واجب الوجودك (کلی)
اولماسی لایق دگلدر . یعنی : اوکا (کلیت) و (عموم) ك عارض اولماسی یاقیشماز .
چونکه : وجود کلی خارجده تعینات متکثرینه صورت پذیر اولاماز . او حالده واجب الوجودك اوکر کلی ایله
مرکب اولماسی لازم گلیر . مشهور اولدیغی اوزره وجود واجبك تعینه و تکثری ده محالدر .
بلکه واجبك حد ذاتنده متعین اولماسی ، یعنی اونك تعینی ذاتنك عینی بولونماسی اقتضا
ایدر . نیته کیم وجودی ده بویله‌در که اونده هیچ بر وجهله تعدد و ترکب صورت پذیر
اولاماز . بو تقدیرده اشیانك موجودیتی شونده عبارت اولورسه اونلرك
صفت وجوده خصوصی بر تعلقی و معیه بر نسبتی ، صفت وجودك ده اونلره ~~عکس~~
عکس بر تعلقی واردر . یوقسه وجودك اونلره عارض و یاخود کندیلرنده حاصل
اولماسی متصور دگلدر . بناء علیه (موجود) امور متکثره یه محمول بر (مفهوم
کلی) ، (وجود) ده اشیای کثیره ایله اشتراکی ممتنع (مفهوم جزئی وحقیقی)
اولور .

بری (سؤال) ایدرسه که : وجود لفظندن ذهنه متبادر اولان مفهوم ، اشیای
کثیره آراسنده مشترکدر ؛ او حالده ناصل (جزئی حقیقی) اولابیلیر ؟
(جواب) ویریرم که : بحث ، وجودك حقیقتنه دائردر ، وجود لفظندن ذهنه

متبادر اولان مفهومه عائد دگلدر . بو تقدیرجه ده حقیقت وجود : (جزئی حقیقی)
وجود لفظندن ذهنه متبادر ایدن مفهوم کلیده – واجبک حقیقتنه قیاسی
گبی – او مفهومک حقیقتنه نسبتله (عرض عام) اولور .

ایکنجی فرقه : وحدت وجوده قائل اولان صوفیه در . بونلرده دیرلرکه : طور عقلک
وراسنده بر طور واردر . او طورده مکاشفه ومشاهده طریقیله بعضی شیلر
منکشف اولور . عقل انلرک ادراکندن عاجزدر . نیته کیم عقلک مدرکاتی بولونان
معقولاتی ادراک ایلمکدن حواس عاجز بولونور . او طورده تحقق ایتمشدرکه :
واجب الوجودک عینی اولان حقیقت وجود : نه کلی ، نه جزئی ، نه خاص ، نه عام در .
قید اطلاقه وارنجه‌یه قدر هر تورلو قیوددن منزه ومبرادر . نیته کیم علوم عقلیه اربابی
کلی طبیعی حقنده بیان ایتمشلردر .

ایشته او حقیقت ، وجود ایله موصوف اولان هر شیده تجلی وظهور ایتمشدر .
هیچ بر شی او حقیقتدن خالی دگلدر . اگر حقیقت وجوددن کلیاً خالی اولسیدی
اصلا وجود ایله متصف اولامازدی .

رباعی :

هستی که مبرا ز حدوثست وقدم   نه کلّ و نه جزوست نه بسیار ونه کم
زیرا که تعین چه اخصّ وچه اعم   مسبوق بود بلاتعین فافهم

مآلی :

حدوث وقدمدن مبرا بولونان وجود : نه کلدر ، نه جزدر ، نه چوقدر ، نه آزدر .

زیرا اخص اولسون، اعم اولسون تعین (لاتعین)ك مسبوقیدر. بونی ایی آكلا

اطلاقی حیثیله حقیقت وجود، هیچ بر حکم ایله مشار الیه ومحکوم علیه اولماز وهیچ
بر وصف ایله متمیز اولماز. حدوث، قدم، وحدت، کثرت، وجوب وجود مثلك
ذاتنه، یاخود غیرینه تعلقنك مبدأیتی کبی نسبتدن هیچ بری کندیسنه اضافه ایدیلمز.
چونکه: بونلرك هپسی ده تعین وتقیدی اقتضا ایدر. شبهه یوقدرکه تعین وتقید
ایستر تعینات شخصیه کبی اخص تعینات، یاخود تعین اول کبی اوسع ومافوق
تعینات اولسون، یاخود تعینات متوسطه کبی من وجه اخص، من وجه اعم
بولونسون مطلقا (لاتعین)ك مسبوقیدر، یعنی لاتعین اونك سابقیدر. او حالده
هیچ بری من حیث هو حضرت وجوده لازم دکلدر. بلکه اونلرك لزومی مراتب
ومقامات اعتباریله‌در. کما قال تعالی (رفیع الدرجات ذو العرش).
حقیقت وجود: اطلاق، فعل، تأثیر، وحدت وعلو رتبهٔ الوهیت
اعتباریله ملاحظه ایدیلنجه — ذاتنده وحقیقتنده تغیر وتبدل اولمقسزین —
مطلق، مقید، کلی، جزئی، عام، خاص، واحد وکثیر اولور. وجود بو تقدیرجه
حقیقت الٰهیه‌در که وجوب ذاتی، قدم وامثالی صفات کمالیه‌یی حائزدر.
لکن تقید، انفعال، تأثر، کثرت، انفعال وحقیقت واجبه‌نك نفسی
وتجلیسی ایله وجوده قابلیت اعتبارینه کوره ملاحظه ایدیلنجه حقیقت عالم اولورکه
امکان ذاتی، حدوث وامثالی صفات سائره‌یی حائزدر.

شو درجه‌ده حقیقت وجودك عالم معانی‌یه تنزلی و ـ اعیان ثابته دینیلن ـ
صور علمیه‌یه تجلیسی اعتباریله‌در. بو ایکی مفروضه حقیقتك بر اصلی بولونماسی، بونلرك
او اصلده بر اولوب اونك بونلرده متعدد اولماسی لابددر. زیرا: واحد اصل
عدددر. عدد ایسه واحدك تفصیلیدر. شو حالده اوچنجی بر حقیقتك وجودینی ده اقتضا
ایدرکه او حقیقت؛ اطلاق و تقییدی، فعل و انفعالی، تأثیر و تأثری جامعدر.
هر وجهله مطلق، هر وجهله مقیددر. بر اعتباره گوره فعّال، بر اعتباره گوره منفعلدر.
بو حقیقت، ذکر اولونان ایکی حقیقتك جمعیدرکه اوّلیت کبری و آخریت عظمی مرتبه‌سی
اوڭا عائددر.

رباعی:

واجب که بود خرد ز کنهش اعمی　　　هست از همه در نسبت هستی اجلی
ماهیته اخفی من ان تظهر　　　انیّته اظهر من ان تخفی

مآلی:

کنه و حقیقتی عقلك گوره‌مدیکی واجب، نسبت وجودده هرشیدن اجلی و اظهردر.
ماهیتی ظاهر اولمقدن مخفی، انیّتی ده خفی قالمقدن ظاهردر.

حق سبحانه و تعالی حضرتلری حقیقی و ذاتی اعتباریله هرشیدن گیزلیدر. اونك
ذاتی و غیب هویتی هیچ کیمسه‌نك مدرکی، مفهومی، مشهودی، معلومی اولاماز.
نیته‌کیم (ولا یحیطون به علماً) قول کریمیله بونی بیان بویورمشدر. اونی ادراك ایده‌بیلمك
پایهٔ رفیعی حواس و قیاسدن متعالی، معرفتی ساحهٔ عرفانی ایسه افهام و اوهامدن برتر

وتعرضدن خاليدر . او معرفتك داها بدايتنده عقلك زيادى حيرت وتلاشدن باشقه
دليل بولاماز . يينه او معرفت ساحه سنك ابتدالرنده متجلى عظمت انوارندن ارباب نظرك
بصيرتى قاماشيب قاپانمقده غرى يدك گوره مز .

خلاصه : فهم ، وهم ، حواس ، قياس صيغانه هر شيئدن ذات بارى سبحانه منزه
ومقدسدر . چونكه : بونلرك هپسى ده محدث شيلردر . محدث ايسه آنجاق محدثى
ادراك ايده بيلير .

فقط تحقق ووجود اعتباريله هپ هر شيدن اظهردر . معرفت الهيه نك مستور
ودراككن مشكل اولماسى غايت ظهوريله كمال انجلاسيدر . كه گوزلر او ظهوره ونوره
تحمل ايده مزلر .

يارسا گوندوزين گوره مز . اونك بو عدم رؤيتى گيجه لرى اشيانك داها زياده ظاهر
اولماسندن دگلدر . گوندوزلرى هرشى داها زياده وداها اي گورونور . بلكه
يارسانك گوزلرى ضعيف اولديغى ايچون گوره مز .

عالم وجودده هر نه وارسه هپسى ده صانع بديع جل ذكره نك وارلغنه ، علمنه ،
قدرتنه ، جلال وعظمتنه على الدوام شهادت ايدوب طورور . اگر خالق عالم
سبحانه نك غيبت وعدمى ممكن اولايدى گوك وير لاشى اولوردى .

بصيرتى ضعيف اولمايانلر كيمسه ، باقديغى هر شيئى مصنوع الهى اولماسى اعتباريله گورور .
بويله اولونجه ده هر نه يه باقسه خداى تعالى يى مشاهده ايدر . حقيقه ظهوره
كلمسه واو نقطه موجود اولمسه هر شيئى كورمك ويرلشك بولاماز شك .

هر شی اونك بر تویدر ، هر شی اوندندر ، هر شی اونكله قائمدر ، بلكه هر شی اودر كه حقیقتده هیچ بر شیده كندیلكندن ذره قدر وجود یوقدر . بوتون دالقلر وجودی آلرینك بر تونندن عبارتدر .

صوفیهٔ كرام قدس الله اسرارهم دن بعضیلری دیمشلردركه : جناب حق ، مخلوقات و موجوداتك هیچ‌سنده اظهردر . خفاسی كمال ظهورندندر . خفی لشدة ظهوره ، یعنی شدت ظهوری طولاییسیله خفیدر . یوقسه كونشدن داها ظاهر ، داها باهردر . عیانده صوكرا بیانه آیا نه خسرانه ودكسه دیمكدر .

بو ، بر تشبیه بعید ایله شوكا بكزه‌ركه : بر آدمله گوروشوب اختلاط ایده‌سك . اونك اقوالنی ، افعالنی ، احوالنی ، اخلاقنی ، هر نوع حرقتنی ایشیدیر ، گورور ، اوگره‌نیرسك . صوكرا ده بوله بر آدامی هیچ بیلمیورم دیرسك .

مخلوقاتك جمله‌سی حق سبحانه و تعالی‌نك اقوال و افعال و آثاریدر . بویله بر ذات اجلّ ناصل گیزلی قالابیلیر؟ نیجه كندی كندیكزه دیمورسكه : حق سبحانه ، گورمدیگیم و گورمه‌جكم شیلرك ناظری صنع آلهیسی اولان بر ذات اقدسدر . او حالده اللهی هر شیده داها ظاهر گورمه‌یه چالیشمه . صاقین گورمیورم دیمه . بونده باشقه تورلو بیلیر گورورسك « بایراغی گوردیورم اما ناغی گوره‌میورم » دیینجه بكزه‌رسك كه بوله گورمسه دینیسنده گولونج اولور .

نظم :

ایچنده فهم كه خدا اهم   دیهمز دها او بیه هردم

منگر هر صباح در خلقه   زانکه خلقت مظهر خالقه

زآسمان و زمین و هرچه دروست   جز خدارا مبین همان در پوست

مآلی :

خدایه ایشته بویله آکلا ، هر شیده اونک وجهنی گور . هر صباح خلقه باقوب خالقی مشاهده ایت . چونکه خلقه ، خالقک مظهریدر . سمایی ، زمینی و اونلرده‌کی شیلری اللهک غیری گورمه ، پوستده و صورتده قالما .

رباعی :

ایزد که هزار در برخ بگشودت   راهی بکمال کنه خود ننمودت

تا زحمت بیهوده بخود ره ندهی   در ذات خود از فکر حذر فرمودت

مآلی :

بیهوده زحمت چکمه‌مکلکک و ذات الهیده تفکردن حذر ایتملکک ایچون جنابحق ، سکا قارشی جمالندن بیکلرجه قاپی آچمش ، دکل ذاتینک یولنی گوسترمشدر .

رباعی :

نوری که بود جلوه ارز ما لامال   مشهود دل و دیده بود در هر حال

تحصیل شهود آنچه مشهود بود   در قاعده عقل محالست محال

مآلی :

دنیانی باشدن باشه طولدوران بر نور هر وقت قلبک و گوزک مشهودیدر . گورولمش بر شیئک تحصیل مشاهده‌سی ایسه عقل قاعده‌سنجه محال اندر محالدر .

رباعی :

ای آنکه دلت ز هجر در نوحه‌گریست   تا کی خواهی چو نوح در نوحه‌گریست

در عین شهودی غم هجران بی چیست   چشمی بگشا ببین که مشهود تو کیست

مآلی :

ای قلبی هجراندن اینگله‌ین ! نه وقته قدر نوح گبی نوحه‌گرلك ایده‌جك و آغلایاجقسك ؟
عین شهودده ایکن آیریلق غمی نه‌دن ایلری گلیور ؟ گوزکی آچ ده باق که مشهودك کیمدر ؟

هو سبحانه و تعالی‌یی معرفت و ادراك ایکی قسمدر :

١ — جناب حقی کنه ذاتی اعتباریله و اسما و صفاتیله تعینی، مظاهر کائنات ایله تلبسی اولمقسزین ادراك ایده‌بیلمکدر که بو، حقدن باشقه‌سی ایچین متعذردر . زیرا هو سبحانه بو حیثیتده حجاب عزت ایله مستور و ردای کبریا ایله مختفیدر . کندیسی ایله ماسواسی آراسنده هیچ بر نسبت یوقدر . بناءً علیه بو جهتده طریق معرفته شروع ایلمك، وقت غیب ایتمك و ممکن اولمایان بر شیئی ایستمك اولور . یالکز شوقدر بر علم اجمالی قابلدر که هر متعینك ظهوری اونکله‌در . او ایسه حد ذاتنده تعیندن منزه و مبرادر . بوندن طولاییدر که هو سبحانه و تعالی (ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد) بیوریورسه، رحمت کامله و رأفت شامله‌سی مقتضاسنجه کندی قوللرینی ممتنع الحصول اولان بر شیئك طلب و تحرّیسندن تحذیر ایلمشدر . کذا حدیثده (تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله) بیورولمشدر .

شیخ محیی الدین رضی الله عنه دیمشدر که : ذات الٰهیده تفکر محالدر . بونك ایچین تفکرك حصر ایلمشدر .

اكر بری (سؤال) ایدرسه كه مادام ذات حقی تفكر محالدر، متفكرك نهی نه دیمكدر؟
(جواب) ویریرم كه تفكره متوجه اولانلرك نهیی ذات حقه حقنده وهم ودوشمكدن واوكا دائر تفكره
قالقیشمامسندندر. نیته كیم مثنوی مولویده ابیات آتیه ایله مذكوردر:

آنكه در ذاتش تفكر كردنیست　　در حقیقت آن نظر در ذات نیست
هست آن پندار او زیرا براه　　صد هزاران پرده آمد تا اله

مآلی:

ذات الهیه تفكره قالقیشان كیمسه‌نك نظری حقیقتده ذاته دكلدر. او فكر ونظر اونك
وهمندن عبارتدر. زیرا یولده اللهه قدر یوز بیككرجه پرده واردر.

بو نوع معرفته برنجی رباعی ایله اشارت ایدلمشدر.

ایكنجی قسم معرفت ایسه مراتب تنزلات ومرائی مكوناتده تعینات نوری وتنوعات ظهوری
اعتباریله حق سبحانه وتعالی‌یی ادراك ایلمكدر كه بو ده كندی ایكی تورلودر:

اولكیسی: ادراك بسیطدر كه وجود حقی [redacted] ادراك
ایله برابر بو ادراكدن [redacted] ومدرككك وجود حق اولدیغنی ذهولدن عبارتدر.
ایكنجیسی ادراك مركبدر كه وجود حقی ادراك ایله برابر بو ادراكی ومدرككك وجود حق
اولدیغنی ده ادراك ایتمكدر.

ادراك بسیط حسبیله وجود حقك ظهورنده خفا یوقدر. زیرا هر شیئی ادراك ایده جك
اولسه‌ك، حتی او ادراكك ادراكنده غافل بولونسه‌ك اول مدرك اولان وجوددركه

غایت ظهورندن مخفی قالر. نیته‌کم الوان واشکالك ادراکی، اونلری محیط اولان ضیانك ادراکی واسطه‌سیله‌در. ضیا اشیایی محیط اولدیغی کبی اونلرك رؤیتی ایچون ده شرطدر. بو بویله اولمقله برابر ناظر، ادراك اشیاده ادراك ضیادن غافل بولونور. ضیا غائب اولونجه آکلارکه او اشیانك دراسنده بر مدرك وارمش که ضیا ایمش. وجود حقیقی نوری ده بویله‌جه ضیایی، الوان واشکالی، ناظر ومنظوری، ذهنی وخارجی بوتون اشیایی محیطدر. وهپسنك قیومی اودر. اونك ادراکی اولمقسزین هیچ برشیئك ادراکی ممکن دگلدر. واقعا سن اونی ادراك ایتمکدن غافل بولونیورسك. بو غفلت ایسه اونی ادراك ایتمنك دوام ظهورندندر. اگر ضیانك غیبوبتی کبی بو نورك ده غیبتی ممکن اولسه‌یدی ادراك موجودات آثناسنده نور وجود هم اولان برابر دیگر بولندیغنی آکلاشیلیردی. زیرا :

ظهور جمله اشیا بضد است — ولی حق را نه ضد است ونه ند است

چو ذات حق ندارد نقل وتحویل — نیابد اندرو تغیر وتبدیل

اگر خورشید بریك حال بودی — شعاع او بیك منوال بودی

ندانستی کسی کین پرتو اوست — نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست

مآلی :

هر شی ضدیله ظاهر اولور. لکن حقك ضدی ده یوقدر، ندی یعنی مثلی ده. ذات حقك نقل وتحویلی اولمادیغی ایچون کندیسنه تغیر وتبدیل تطرق ایتمز. اگر گونش بر حال اوزره ینه دوام ایتسه‌یدی، شعاعی ده بر منوال اوزره گورونوب گیتسه‌یدی او شعاع

اونك اولدیغنی بیلیمزدی ، لبّابلر قشر آراسنده هیچ فرق بولونمازدی

بود درذات حق اندیشه باطل   محال محض دان تحصیل حاصل

یعنی : ذات الٰهیه تفکر باطلدر ، حاصلك تحصیلی محال محضدر . دیمکله بو ادراك بسیط نظرلدر . ایکنجی رباعیه ده بوکا اشارت ایدلمشدر .

ادراك مرکب اولان ایکنجی ادراك ایسه فکر وخفا و صواب وخطا محلیدر . ایمان وکفر حکمی اوکا راجعدر . ارباب معرفت آراسنده کی تفاضل عرفان ، بونده کی مراتبك تفاوتنه گوره در . صدیق اکبر رضی الله عنهك (العجز عن درك الادراك ادراك) قولی ده بوکا اشارتدر .

چه نسبت خاك را با عالم پاك   که ادراکست عجز از درك ادراك

یعنی : طوپراغك عالم قدسه نه مناسبتی اولابیلیر ؟ ادراکك درکندن عاجز قالمق اصل ادراکدر .

اوچنجی رباعیه بو ایکنجی ادراکه اشارت واردر . (اللهم وفقنا لهذا الادراك واشغلنا بك عمن سواك) یعنی : یاربّی بزی بو ادراکه موفق موفق ایله وسندن باشقه شیلردن سنکله مشغول قیل .

رباعی

اندیشه در اسرار الٰهی نرسد   در ذات و صفات حق کماهی نرسد
علمی که تناهی صفت ذاتی اوست   در ذات مبرّا ز تناهی نرسد

مآلی :

تفکر ، الالهك اسرارینه واصل اولاماز . وذات وصفات حقك کنه کیفیتی ادراك ایده‌مز .
ذاتاً متناهی اولان بر علمك نامتناهی بولونان ذات باری‌یی ادراك ایده‌بیلمه‌سی قابل دگلدر .

هو سبحانه وتعالی‌نك کنه ذاتنه علم تعلق ایده‌میه‌جکنه بو رباعیده اشارت واردر .
تقریری شو وجهله‌درکه : اطلاق حقیقی ایله مطلق اولان غیب هویت ذاتك
منضبط ومتمیز اولماماسی وانحصار واحاطه قیدینه گیرمه‌مسی مقتضیدر .
حقیقت علم : معلومی احاطه واو معلومی باشقه‌لرندن تمییز ایلمکدر . اگر حقیقت
علم ، ذات باری‌یه متعلق اولسه‌یدی یا مقتضای ذاتك تخلفی ، یاخود حقیقت
علمك انقلاب وتبدلی لازم گلیردی . بونلرك ایکیسی ده محالدر . او حالده علم ،
ذکر اولونان اطلاقی حیثیتیله ذات حقی محیط اولاماز . ذات الهیه عرفای امت تعیینه
ایتمه اولان معارفك ایتمه‌سه اطلاقنه نسبتی ، متناهینك نامتناهی‌یه و
مقیدك مطلقه نسبتی کبیدر .
هو سبحانه وتعالی‌نك ذات اقدسی بو اطلاق ایله احاطه‌ی (علمك) متعذر اولدیغی کبی
غیب هویتده‌کی اموری ده عدم تناهیسی اعتباریله احاطه ایلمك متعذردر .
اونك دفعةً تعینه وظهوری ده قابل اولمایه‌جغندن تدریج ایله ممکندر .

رباعی

ادراك بطون هو و یكتائی او	ممكن نبود ز عقل و دانائی او
آن به كه ز مرآت مراتب بینی	تفصیل تنوعات پیدائی او

مآلی

جناب حقك بطونده وحدتنی عقل و علم ایله ادراك ایتمك ممكن دگلدر. بناءً علیه اونك ظهورنده‌كی تنوعاتك تفصیلنی مرآت مراتبده گورمك اولادر.

ذات حق سبحانه و تعالی‌یه بطونی و تعیناتك شؤونه مجالارندن تجردی اعتباریله ادراك ایتمك ممتنع اولمقله برابر مراتبده ظهوری اعتباریله ممكندر، حتی واقع [redacted] و معرفت تفصیلیه‌نك تعلق ایتدیكی احكام، تفاصیل، احوال و آثار بو ظهوره تابعدر. طالب و مبتدی اولانلرك جستجوسی اونك حصولنه بناءدر، واصل و منتهی اولانلرك گفتگوسی ده اونا وصولی خبر ویریر.

ظهور مراتبدن بعضی جزئیاتدر كه اونلرك غایت و نهایتی یوقدر. بعضیلری ده كلیاتدر كه بو كلیاتك بعضی، سائر حقائق كلیه ایله جزئیاتك و اونلره عائد لوازمك محل ظهوری اولورلر. نتكیم هر حقیقت بر حاكم كلی، یاخود جزئی، یاخود متبوع، یاخود تابعك محل و متعلقی بولونور [redacted] ظهوری تقدیر ایتدیكنه گوره متعلقات، او محلك حكمی تحتنه اولور.

بونلره (مراتب)، (عوالم) و (حضرات) دیرلر.

مراتبك مرتبه اولملری حیثیله کندیلرنده کی امور متعینه ومترتبه‌دن متمایز وجودلری یوقدر. بلکه مراتبك وجودی، کندیلرنده کی امور متعینه ومترتبه‌نك عین وجودیدر. مثلا حس وشهادت مرتبه‌سی: افلاك، انجم، عناصر وموالیددن عبارت محسوسات متعینهٔ جزئیه‌نك کافه‌سنه شاملدر، برمرتبهٔ کلیه‌در. او مرتبهٔ کلیه‌نك وجودی ایسه کندیسنده کی جزئیات متعینه وجودینك عینیدر. یوقسه بر کلی ایله جزئیاتك بربرندن متمایز وآیری وجودی یوقدر. فتدبر.

رباعی

واجب چوکند تنزل از حضرت ذات   پنجست تنزلات اورا درجات
غیبست وشهادت در وسط روح ومثال   والخمس جمیعة تلك ~~الدرجات~~ الحضرات

مآلی

واجب، حضرت ذاتده تنزل ایدنجه تنزلاتی ایچون بش درجه واردر: غیب وشهادت ایکیسی آرالرنده روح ومثال درجه‌لری. بشنجیسی ده بو حضراتك کافه‌سنی جامع درجه.

مراتب کلیه بش درجه درکه اونلره (حضرات خمس) دیرلر.

برنجیسی: (مرتبهٔ غیب ومعانی) درکه تعین اول ایله تعین ثانی داخلدر شامل اولدقلری شئونده واعتبارات، بروده حقائق الهیه وکونیه اعتباریله حضرت ذاتدر.

ایکنجیسی: حضرت ذاتك مقابلیدرکه (مرتبهٔ حس وشهادت) دیرلر. بو مرتبه، عرش جهاتنده عالم خاکه وآرالرنده کی صور واجناس وانواع واشخاصه شاملدر.

اوچنجیسی: مرتبهٔ غیبك تنازلاً تالیسی (یعنی اونك دوننده) درکه (مرتبهٔ ارواح) دیرلر.

دوردنجیسی: عالم حسك تصاعداً تالیسی (یعنی اونك فوقنده) درکه (عالم مثال وخیال منفصل) دیرلر.

بشنجیسی: بو مرتبه‌لرك جامعیدر که جامع تفصیلیسی: حقیقت عالم، جامع اجمالیسی انسانك صورت انسانیه‌سیدر.

عرفای است قدس الله اسرارهم دن بعضیلری دیمشلردرکه: مراتب کلیه آلتیدر. چونکه مراتب، مجلا ومظهردر. اونلرده ظهور ایدن ایسه یا حق ظاهر اولوب اشیاده ظاهر اولماز، یاخود هم حق، هم ده اشیاده ظاهر اولور. بو ایکی حالدن خالی دگلدر.

قسم اوله (مرتبهٔ غیب) دیرلر. بوکا دینیلمسنك سببی: او مرتبه‌ده اشیای کونیه‌نك نفسنده ده، غیرینده ده غائب اولماسیدر. بو قسمده اللهدن ماعدا هیچ برشیئك ظهوری یوقدر.

بو قسم، ایکی مرتبه‌یه منقسمدر. زیرا: برشیئك اشیای کونیه‌ده عدم ظهوری، یا اعیانك بالکلیه علماً وعیناً (کان الله ولم یکن معه شیئ) حیثیتیله منتفی اولماسندندر. بو مرتبه‌یه (تعین اول) و (مرتبهٔ اولای غیب) دیرلر. یاخود برشیئك عدم ظهوری، اونك علم ازلیده ثابت وجود سبحانه وتعالی‌یه ظاهر اولمقله برابر اعیانده صفت ظهورك منتفی اولماسندندر. بو مرتبه‌ده نه کندیلرینه، نه ده کندیلرینه ظاهر اولورلر. ذهنلرمزده که صور ثابته‌ده اولدیغی کبی. بو مرتبه‌یه (تعین ثانی) (عالم معانی) و (مرتبهٔ ثانیهٔ غیب) دیرلر.

ایكنجی قسم گلنجه : كندیسنی هم حق، هم ده اشیای كونیه یه ظهور اولان
مشیرك مراتبیدر كه اوچ قسمدر :

١ – (مرتبهٔ ارواح) در كه مجرد و بسیط اولان حقایق كونیه‌نك هم نفسنه، هم ده
امثالنه ظهور اولدیغی مرتبه‌سیدر. ارواح، بو مرتبه‌ده كندیلرینك و امثاللرینك
اعیانی ادراك ایدر.

٢ – (عالم مثال) در كه مركب و لطیف اولوب ده تجزیه، تبعیض و خرق و
التیامی قبول ایتمیه‌ن اشیای كونیه‌نك مرتبهٔ وجودیدر.

٣ – (عالم اجسام) مرتبه‌سیدر كه مركب و كثیف اولوب ده تجزیه و تبعیضی قبول
ایلیه‌ن اشیای مركبه‌نك رتبهٔ وجودیدر. بو مرتبه‌یه (مرتبهٔ حس و عالم شهادت) ده
دینیلیر.

شو حالده بو مراتبك مجموعی بشدر. بر ده آلتنجی مرتبه واردر كه جمیع مراتبی جامعدر
و انسان كامل حقیقتیدر. چونكه : انسان كامل، نائل اولدیغی برزخیت حكمیله
بو مراتبك كافه‌سنی جامعدر. والله اعلم بالحقائق.

رباعی

در رتبهٔ اول كه صفات جبروت — از ذات جدا نبود و ملك از ملكوت
اعیان وجود را پدیدار نبود — در عین ظهور بلكه در علم ثبوت

قالی :

مرتبهٔ اولاده صفات جبروت، ذاتده و ملك، ملكوتده آیری دگلدی
اعیان وجودك عینیده ظهوری، حتی علمده اثباتی یوقدی.

بریجی مرتبه اولان (تعین اول) ده ـ ملك ـ رتبهٔ ارواح اولان ـ ملكوتده، ملكوت ـ مرتبهٔ صفات اولان ـ جبروتده، جبروتده ده ـ مرتبهٔ ذات اولان ـ لاهوتده ممتاز دگلدر.

تعین اول: وحدت صرفه وقابلیت محضه‌دن عبارتدر. بو مرتبه‌نك هپسی، علماً وعیناً بربرندن ممتاز اولمقسزین اونده مندرج ومندمجدر. كذا بو مرتبه‌نك اعتبارات خصوصیه‌سی، بو مرتبه‌ده كه اندراج واندماج اعتباریله یكدیگرندن ممتاز دگلدر. اگر او امتیازات، علم جهتیله اولورسه اونلره (شؤونات ذاتیه)، (حروف عالیات) و (حروف اصلیه) ده دیرلر. ایكنجی مرتبه‌ده بربرندن امتیازلری ظهورلری جهتیله و نورانیت علم جهتیله شؤونات ذاتیه‌نك صورتلریدرلر كه (اعیان ثابته) و (ماهیات) تسمیه اولونورلر.

رباعی

در عالم معنی كه نباشد اشیا — از ذات خود و غیر خود آگه اصلا
هستند همه ز روی هستی یكتا — نوریت علمشان زهم كرده جدا

مآلی:

عالم معناده هیچ شی كندیسنده ده، غیرسنده ده آگاه دگلدر. اشیانك هپسی وجود اعتباریله یكدر، نوریت علم، اونلری تفریق وتمییز ایله مشدر.

ایكنجی مرتبه، یعنی تعین ثانی درجه‌سنده ـ كه كلی وجزئی بوتون معانینك اونده تحقق وتمیزی اعتباریله (عالم معانی) تسمیه اولونور ـ اشیای كونیه‌نك كندی ذاتلرینه وشكللرینك

تحقق و ثبوتی کندیلرینه

ذواتنه اصلا شعورلری یوقدر. بلکه اونلرك بو مرتبه ده، وجود اضافه سنی مقتضی دگلدر.
بو عدم اقتضاده اضافهٔ وجود ایله اشیانك موجودیتله متصف بولونمامالری، وجودك ده
اونلره اضافه ایله متعدد و متکثر اولمامالری حیثیتیله در. اشیا، وجود ایله متصف اولنجه
— کندیلرینه و مثللرینه شعورلری — وجوده تابع کمالات ایله متصف اولماسی لازم گلیر. بویله اولونجه
اونلر بو مرتبه ده تعدد و تمیز وجودی ایله متعدد و متمیز دگلدر. بلکه تعدد و تمیزلری
علم اعتباریله درکه برنجی مرتبه نك خلافنده در. چونکه: او مرتبه ده ده تعدد و تمیز علمی ده ملحوظ
دگلدر.

مدرك

بونك مثالی: بر آغاجك اصلی بولونان چکردك کبیدر. ادنی عالم فرض ایتدیگمزه گوره

دال،

کوك، ساق، یاپراق، چیچك، میوه گبی تفاصیل خصوصه اولمقزین کندینه تجلیسی
تعینه اول مثابه سنده در که اونده اشیانك وجوداً، علماً ده تعدد و تمیزی یوقدر.
فقط بو خصوصیاتك صور تفاصیلیله چکرده که تعینی و تجلیسی و کوك، ساق، دال،
یاپراق، چیچك، میوه صورتلرنده جلوه نما اولماسی و بو تفصلاتی مجمله مشاهده
ایتمسی تعینه ثانی منزله سنده در که او مرتبه ده اشیانك تعدد وجودلری اولمامقله
برابر تمیز علمیسی واردر.

ذکر اولونان تفاصیل و خصوصیات، تعدد وجود و تمیز علمی اولمامق اعتباریله
مرتبهٔ اولاده اندراج و اندماجی شؤونات ذاتیه نك نمودارلری و اونلرك مرتبهٔ ثانیه ده کی
صور معلومیتی حقایق موجوده نك مثالیدرکه صوفیه عرفنده (اعیان ثابته)، حکما عرفنده
(ماهیات) تسمیه اولونور. نتکیم یوقاریده گچمشدی.

رباعی :

اعیان بحیض عینه ناکرده نزول   حاشا که بود بجعل جاعل مجعول
چون جعل بود افاضهٔ نور وجود   توصیف عدم بآن نباشد معقول

مآلی :

اعیان ، عینیت مرتبه‌سنه نزول ایتمدن بر جاعلک تأثیریله مجعول اولمالری طوغرو دگلدر . (جعل)ک افاضهٔ نور وجود دیمک اولماسنه گوره (عدم)ک اونکله توصیفی معقول اولاماز .

اعیان ثابته و ماهیاتدن مجعولیتک نفیی خصوصنده صوفیهٔ موحدیه ایله حکما متفقدر . شیخ محقق و مدقق صدر الدین قونوی ایله تابعلرینک (قدس الله ارواحهم) کلامنه گوره اعیان ثابته‌دن مجعولیتک نفیی اوکا بنائدرکه (جَعل)ی خارجی دیمکی بر وجود افاضه‌سی اعتباریله ماهیاتده بر مؤثرک تأثیرندن عبارت بیلیرلر . اعیانده ایسه — صور علمیه اولمالری حیثیتیله — وجود خارجینک منتفی اولدیغنده شبهه یوقدر . بویله اولونجه انلردن مجعولیتک ده منتفی اولماسی لازم گلیر .

محققان ارباب نظردن بعضیلرینک بو خصوصده بر تحقیقی واردر که خلاصه‌سی شودر : ماهیات ممکنه ، وجود خارجیده فاعله محتاج اولدیغی کبی وجود علمیده ده فاعله محتاجدر . ایستر او فاعل ؛ مختار ، ایستر موجب بولونسون . مجعولیت ده ؛ گرک وجود عینیده ، گرک وجود علمیده ماهیات ممکنه‌نک بر فاعله احتیاجی معناسنه‌در .

اگر مجعولیت «وجود خارجیده فاعله احتیاج» دیه تفسیر ایدیلیرسه اعیان
ثابته‌دن نفی مجعولیت قیدی صحیح اولور. فقط خفی دگلدرکه بو تخصیص و تقیید
تکلف و اصطلاحه راجع اولور.

اک طوغروسی: بو مقامده ماهیاتدن مجعولیتك نفیی: اونلرك حد ذاتنده بر جاعلك
جعلنه و بر مؤثرك تأثیرینه عدم احتیاجلری دیمکدر. سواد ماهیتی گبی که او نقطه‌ده بر
سواد مفهومی وراسنده باشقه بر مفهوم ملاحظه ایدیلمینجه عقل، اونده جعل و تأثیر معناسنی
تجویز ایتمز. چونکه: ماهیت ایله نفس ماهیت آراسنده مغایرت یوقدرکه بر فاعلك
جعل و تأثیری ایله او ماهیت، اونلك نفسی یا عینی اولسون.

بونك گبی وجودی وجود یاپمق گبی بر معنی اعتباریله صفت وجوده بر فاعلك جعل و تأثیری
متصور دگلدر. بلکه اونلك جعل و تأثیری وجود اعتباریله ماهیته — و ماهیتی
وجود ~~[illegible]~~ ایله متصف قیلمق معناسنه گوره — تعلق ایدر. مثلا بویاجینك
بویامسی قماشده‌کی تأثیری: قماشی قماش، یاخود بویایی بویا یاپمق دگل، قماشی
بویا ایله متصف قیلمقدر.

بو حالده ماهیاتك حد ذاتنده غیر مجعول و وجود ایله اتصافی اعتباریله
مجعول عد اولونمالری صحیحدر. نیته‌کیم فطنه و ذکی اولانلره خفی دگلدر.

رباعی

اعیان که مخدرات ستر قدم‌اند   در ملك بقا پردگیان حرم‌اند
هستند همه مظاهر نور وجود   با آنکه مقیم ظلمات عدم‌اند

مآلی :

سرّ قدملک مخدّراتی بولونان اعیان ، ملک بقا ومخازنینک مستورلریدر . هیچی [redacted] ظلمات عدمده مقیم اولمقله برابر نور وجودک مظهریدر .

بو رباعی ، صاحب فصوص رضی الله عنهک (فصّ ادریسی) ده (الاعیان ما شمّت رائحة الوجود) یعنی « صور علمیه اولان اعیان ثابته ، عدمیت اصلیه‌لری اوزره‌دینه باقیدرلر . وجود خارجی رایحه‌سی اونلرک مشامنه واصل اولمامشدر » بیوردیغنه اشارتدر .

بو سوزک مفهومی شودرکه : اعیان ثابته افاضهٔ وجود ظهوری اولمقده بطون اصلیلرنده ثابت ومستقردرلر ، هیچ بر وجهله ظاهر اولمازلر . چونکه بطون وخفا اونلرده ذاتیدر . بر شیئک ذاتیسی ایسه او شیدن آیریلماز . او حالده بو اعیانده حقک وجودیله ، یعنی حقک وجودنده ظاهر اولان اونلرک آثار واحکامیدر . ذاتلری دگلدر .

رباعی :

اعیان همه آینه و حق جلوه‌گرست   یا نور حق آینه و اعیان صورست

در چشم محقق که حدید البصرست   هر یک زین دو آینهٔ آن دگرست

مآلی :

اعیانک هپسی آینه‌در که حق اونلرده جلوه‌نمادر ، یاخود حق ، آینه اولوب اعیان صوردن عبارتدر . نفوذ نظری اولان محقق باقیشنه گوره ایسه هر ایکیسی ده یکدیگرینه آینه‌در .

حقایق موجودات اولان اعیانک ایکی اعتبار واردر :

١ — اعیان ، حق سبحانه وتعالینک وجودیله اسماسنک وصفاتنک آیینه‌لریدر .

٢ — وجود الٰهی ، اعیانک مرآتیدر .

برنجی اعتباره نظراً : اعیان آیینه‌لرنده تعینات ایله وجوددن باشقه خارجده برشی ظاهر اولماز . اونک متعدد اولماسی ، اعیانک احکام و آثارنده‌کی تعدد طولاییسیله‌در . شو اعتبار مقتضاسنجه خارجده وجود حقدن باشقه‌سی مشهود دکلدر . بوده مشهود حق کندیسنه غالب اولان موحدک بیان حالیدر .

ایکنجی اعتباره نظراً : وجودده مشهود اولان آنجاق اعیاندر ، اونلرک مرآتی بولونان وجود حق ایسه غیبده‌در . غیب پرده‌لری آرقاسندن متجلی و ظاهر اولور . بوده شهود خلق کندیسنه غالب اولان کیمسه‌نک بیان حالیدر .

لکن محقق اولان ، دائما هر ایکی مرآتی ، آیینهٔ حق ایله مرآت اعیانی کورور و هر ایکیسنده‌کی صوری انفکاک و امتیاز ارتفاعنه مشاهده ایدر .

رباعی

ذوالعینی اگر نور حقت مشهود است   ذوالعقلی اگر شهود حق مفقود است
ذوالعینی و ذوالعقل شهود حق و خلق   بایکدیگر اگر ترا موجود است

مآلی :

اگر نور حق سکا مشهود ایسه ذوالعینسک ، یوقسه ، شهود حق سنده مفقود ایسه ذوالعقلسک . اگر حق و خلقک برابر مشاهده‌سی سنده موجود ایسه او وقت هم ذوالعین ، هم ده ذوالعقلسک .

بو رباعی، رباعیء سابقه شرحنده گچن اوچ مرتبه احکامنک القابنه اشارتدر.

صوفیه صوفیه اصطلاحاتنده (ذوالعین) اولکسه دینیرکه: شهود حقه اوکا صورتک آیینه‌ده ظهوری گبی حقک خلقده غالب اولور. حق سبحانه ظاهر، خلقی باطنه گورور. خلق، اونک نظرنده حقه آیینه اولور. خلقک حقده اختفاسی ده آیینه‌نک عکسده شیشه اختفاسی گبی اولور.

(ذوالعقل) اولکسه دیرکه: کندیسنه شهود خلق غالب اولور. خلقی ظاهر، حقی باطنه گورور. اونک نظرنده حق آیینه، خلق ده صورت منطبعه منزله‌سنده قالر. آیینه و صور منعکسه ده اولدیغی گبی حق باطنه و خلق ظاهر اولور.

(ذوالعین و ذوالعقل) ایسه: اولکسه‌دن عبارتدرکه حقی خلقده و خلقی حقده مشاهده ایدر. برینک شهودیله دیگرینک مشاهده‌سندن محجوب اولماز. بلکه وجود واحدی بر جهتدن عین حق، دیگر جهتدن عین خلق گورور. شهود کثرت شهود وحدته، شهود وحدت ده شهود کثرته مانع اولماز.

رباعی:

هستی که بی شرط وحدتش نام زدست — ور زانکه بشرط لا ستش نعتش احدست

مأخوذ بشرط شی باشد واحد — میدانکه ظهورش از ازل تا ابدست

مآلی:

بلاقید و شرط اولان وجوده وحدت دینیلشدرکه لا تعین اعتباریله نعتی احددر. شی قیدیله مقید اولان واحددرکه اونک ظهوری ازلدن ابده قدر اولدیغی بیل.

غيب هويت ولا تعين مرتبه‌سنك تاليسی اولونان (تعين اول) بر وحدتدر كه بوتون
قابلياتك اصليدر. اونك ايچون ظهور وبطون مساويدر. اعتبارلرندن هيچ برينك نفی واثباتيله
مشروط ومقيد دگلدر. بلكه او، بطون وظهور، ازليت وابديت واعتبارلرك نفی
واثباتی خصوصنده ذاتك عينه قابليتيدر. بو وحدتك ايكی اعتباری واردر:

برنجيسی: اعتبارلرك بالكليه سقوطی وعدمی اعتباری ده كه بو، (احديت) اعتباريدر. بو اعتبار ايله
ذاته (احد) ديرلر، بو اعتبارك متعلقی ده ذاتك بطونی وازليتيدر.

ايكنجيسی: اعتبارات غير متناهيه‌نك ثبوتی اعتباريدر كه بو اعتبار (واحديت) در. ذاته
بو اعتبار ايله ده (واحد) ديرلر. بو اعتبارك متعلقی ذاتك ظهوری وابديتيدر.

شو حالده احديت: كثرت نسبيه ووجوديه‌نك احديت ذاتده انقطاع واستهلاكی مقامدر.
واحديت ايسه كثرت وجوديه منتفی اولمقله برابر كثرت نسبيه عقلاً متحققدر. بر واحد
عدديه نصفيت، ثلثيت وربعيتك تحققی گبی. غير متناهی اولان تعينات
وجوديه‌نك كافه‌سی ده واحديت مرتبه‌سنده كی نسب متعقله‌نك مظهريدر.

رباعی

هستی بمراتب چو تنزل فرمود   هر جا ز رخ شأن دگر پرده گشود
در مرتبهٔ بانسبه كه انسان بود   هر يك ز شؤن بوصف مجموع نمود

مآلی:

وجود مرتبه‌ده تنزل بويوردقجه هر يرده ديگر بر شأنك جمالندن پرده قالديردی.
الك صوك مرتبه‌سی اولان انسانده ايسه شؤننده هر برينی وصف مجموع ايله گوستردی.

ایجاد : وجود حقك اعیان ثابته و ماهیات صورتریله استتاری و اونلرك احكام

و آثاریله انصباغیدر . وجود حقك اعیان ثابتده هر برینك صورتیله استتاری ثمره‌سی ایسه

او عین ثابته‌نك مظهر اولدیغی شأن حسبیله هو سبحانه وتعالی‌نك ذاتنه ، یعنی او شأنه

ویا امثالنه جمعاً وفرداً ظهوریدر . یعنی او شأنك هو سبحانه وتعالیده ویعنی كندینه

ویا امثالنه كذلك جمعاً وفرداً ظهوریدر . یاخود ده جمع بینه الظهورینیدر .

جناب حقك ، شأنیته گوره ، مظهر اولدیغی شأن ایسه یا جمیع افرادی جامع بر شأن كلیدر ،

یعنی افراد شؤونك بعضیدر .

هو سبحانه وتعالی‌نك احدیت جمع ایله ظهوری (انجلاسی) انسان كاملك حقیقتی اولان بو شأن كلی

جامع ایله متحقق اولور . احدی هو سبحانه وتعالی شأن كلی جامع حیثیله انسان كامل

مرآتنده كندی ذاتنه مظهر اولنجه هر شأن ، بوتون شؤونده حكمی اكتساب ایدر وهر بری

هیچ بر یرده منجلی اولوب هر ذره وصف مجموع حالنده گورونور . چونكه : احدیت جمع

مرتبه‌سنده هر شأن ، بوتون شؤونی مشتمل اولدیغی كبی شأن كلی جامع اولان انسان كامل

مرتبه‌سنده ده او شؤونك هر بری ، هپسنده ده شاملدر .

هر شأن حسبیله وجود هو سبحانه‌نك ظهورینك غایة الغایه‌ده بونك اكتسابیدر .

بو قسم انجلاده او شأنك ظهوری ، یعنی هو سبحانه‌نك انجلاده او شأن حسبیله ظهوری دگلدر .

تمثیل : حقیقت نوعیهٔ انسانیه‌ده كتابت وشعر گبی صفتلر ایله علم ، فضل وسائره

گبی شیلر بالقوه حاصلدر . وبو صفتلر یكدیگرندن متمایز اولمقسزین اونده مندرجدر .

او حقیقت نوعیه افرادندن برنده بو صفتلردن بری ، مثلا زیدده شعر ، عمروده كتابت ،

بکرده علم، خالده فضیلت ظهور ایدیجه اوصاف مذکوره بربرینه مقول دیکیکرینک
احاطه‌یله تصنیع اولاماز. کاتب، شاعردر، عالمدر، فاضلدر دیه‌بیلیرز. لکن
بو اوصاف مثلا ذات واحد اولان بکرده طوپلانیرسه هربری ماعداسیله موصوف
اولور. کاتب، شاعردر، عالمدر، فاضلدر، یاخود شاعر، کاتبدر، عالمدر،
فاضلدر دیه‌بیلیرز.

بو وصفلردن هربرینک دیگرلریله اتصاف ایتملری، یاخود باشقه‌لریله اختصاص ایتمه‌مک
خصوصنده شأن کلّی‌یه مشابهتی واردر. او شأن کلّی ایسه بو وصفلره قابلیت دیمک
اولان حقیقت انسانیه‌در. شو حالده حقیقت انسانیه — (ولله المثل الاعلی) —
احدیت جمع الهی منزله‌سنده‌در. کتابت و شعر صنعتلریله اسما و شئون الهیه مشابه‌سنده‌در.
زید، عمرو، بکر کبی خالدده مظاهر تفصیلیه وجانیه اولان عالمک نمونه‌سیدر. بشر
ایسه مظهر احدی جمعی انسانیدرکه اونده افراد شئوندن هربری، هیسنک یکدیگرله
ظهور ایلمسی ده مفتاح مفاتیح غیب اولان شأن کلّی‌یه مشابه اولمشدر.

رباعی:

واحد همه در احد عدد می بیند   در جمله عدد نیز احد می بیند
یعنی بکمال ذاتی و اسمائی   در خود همه و در همه خود می بیند

مآلی:

واحد، عددی احدده، احدی عدد ده کورور. یعنی کمال ذاتی و کمال اسمائی
ایله هرشیئی ذاتنده و ذاتی هرشیده مشاهده ایدر.

حق سبحانه وتعالی حضرتلرینک بر کمال ذاتیسی، بر ده کمال اسمائیسی واردر.

(کمال ذاتی) دن مراد: ذاتک کندی نفسی ایچون کندی نفسنه، کندی نفسی ایله وغیر وغیریت اعتباری اولقسزین ظهوریدر.

غنای مطلق، کمال ذاتی لازمیدر. غنای مطلق: ذاتک شؤون واحوال واعتباراتی احکام ولوازمیله برابر وکلی وجملی اولارق مراتب الهیه وکیانیه‌نک جمله سنده ولطون ذاتده گورونمه سیدر. بونلرک وحدت ذاتده اندراجی، بوتون اعدادک مراتبنک واحدده اندراجی گبیدر. واحدیه بوتون صور واحکامی ومراتبنه‌کی تفصیلاتیله احدده مشاهده وثابتدر. نه اولدیغی والی الابد اولاجغی گبی.

بناءً علیه ذات اقدس الهی بو مشاهده ایله عالمدن وعالمیاندن واونلرک ابدالآباد مراتبده مفصلاً ظهورندن مستغنیدر. چونکه: واحدیتنده مندرج اولانلری ظهوریله اخره بوتون حکملری ومقتضالری ایله برلکده اولارق حق سبحانه وتعالی‌نک علم وشهودی حاصلدر. اما بو شهود، مفصلک مجملده، کثیرک واحدده، خرما آغاجنک داللری، بوداقلریله برچکیرده‌کده مشاهده‌سی گبی غیبی وعلمیدر.

عالم اولسون، عالمیان اولسون بو شهودده نفساً معدوم اولوب کثرت وجودی یه موجب دگللردر. زیرا هپسی ده صور علمیه درلرکه کندیلرینه عالم اولمق ذاتدن باشقه اخرلرک تحقق وثبوتی یوقدر.

کمال اسمائی ایسه: ذاتک کندی تعیناتنده ظهوری وغیر وسوی دینیله‌ن تعیناتی شهودیدر. بو شهودده مجملک مفصلده، واحدک کثرده، چکیرده‌کک خرما آغاجنده مشاهده‌سی قبیلندندرکه نقد وجودی مستلزمدر.

رباعی :

تا حق گردد بجمله اوصاف عیان — واجب باشد که ممکنه آید بمیان

ورنی بکمال ذاتی از عالمیان — فردست وغنی چنانکه خود کرده بیان

مآلی :

حق، بتون اوصافیله عیان اولونجه ممکنک اورتایه چیقماسی واجب اولور. یوقسه کمال ذاتیسی ایله حسابیجه، بتون عالمیاندن فرد وغنیدر. نیته کیم (ان الله لغنیٌّ عن العالمین) آیت کریمه‌سیله بو حقیقتی کندی ده بیان بیورمشدر.

حق سبحانه وتعالی حضرتلری (ان الله لغنیٌّ عن العالمین) بیوردیغی اوزره کمال ذاتیسی حسبیله عالمده، عالمیانک ده وجودندن مستغنیدر. فقط کمال اسمائی، اعیان ممکناتک تحقق وظهورینه موقوفدر. که بونلر صفاتک مرایا ومجالیسی، ذاتک ده اعتباراتیدر. زیرا براز اول ده کچدیکی اوزره کمال اسمائی، ذات مقدسنک مراتب تعیناتنده ظهوری وغیر وسوی ویله او تعیناتی شهودیدر.

(سؤال) ایدیلیرسه که: بو تقدیرجه حقک غیر ایله استکمالی لازم کلمزمی؟

(جواب) ویریلیر که: مظهر ومجلی اولان آیینه ده مطلقا غیر دکلدرکه حقک غیر ایله استکمالی لازم کلسین. بلکه اونلرک ایکی جهتی واردر. بری: کندیسنه لاحق اولان تعینه تشخصیدرکه غیریت جهتی اودر. دیکری: وجود جهتیدرکه بتون موجوداتک قیامی او وجود ایله‌در. او ایسه حقک عینیدر. نیته کیم (فصوص) شارحلرندن بعضیلری بویله سویلمشلردر.

معلوم اولدیکه موجوداتڭ وجود حقه مرآت و مظهر اولملری ؛ عینیت جهتندن دگل، غیریت
جهتندندر . زیرا مرایا و مظاهرڭ مظهریتی تعین و تقید اعتباریلهدر . انلر ایسه
— حقیقت وجودده متحد اولسهلر بیله — تعین و تقید اعتباریله وجود مطلقڭ
غیریدرلر . محققلر (غیریت) دن بونی مراد ایدرلر . غیر حقیقی ایسه عدم محضدر .
او حالده جنابڭ الڭ طوغروسی شودرکه : ذات مقدسه، مظاهر مقیده اولقسزینه
کاملدر . کمال اسمائی ; مظاهرڭ و اسما و شئونڭ کمالی ایچیندر . یوقسه
یوقسه ذات محضڭ کمالی ایچین دگلدر . ایمدی ذاتڭ غیریله استکمالی لازم گلمز .

رباعی :

گر طالب شر بود وگر طالب خیر — گر صاحب خانقه بود وگر راهب دیر
ازروی تعین همه غیرند نه عین — وزروی حقیقت همه عینند نه غیر

قالی :

طالب شر اولانده، طالب خیر اولانده، تکیه شیخی ده، مانستر راهبی ده
تعین جهتندن هپ غیردر، عین دگلدر . فقط حقیقت اعتباریله عیندر، غیر دگلدر .

حقایق اشیانڭ مراتب علمیهده کی تعیناتی وجودڭ عبارت اولدیغی یوقاریده گچمشدی .
وجودات اشیا ده ؛ اشیانڭ مرتبهٔ عینیهده کی تعیناتندن عبارتدر . بناءً علیه
اشیانڭ حقیقتی ده، وجودی ده محض حقیقت وجود اعتباریله هم بربرینڭ
هم ده وجود مطلقڭ عینیدر . آرالرنده تمایز و تغایر مرتفعدر . فقط

تعین حیثیتیله هم بربرینه، همده وجود مطلقه مغایردر. بربرلرینه مغایرتری
کندیلرینك مابه الامتیازی اولان خصوصیات طولاییسیدر. وجود مطلقه مغایرتری ده
بر وجوده مخصوص و سائر تعیناته مغایر اولمالرندندر. وجود مطلق ایسه (کل)ده،
(بعض)ده مغایر دکلدر. بلکه کلده عین کل، بعضده عین بعضدر. کلّه
و بعضه منحصر دکلدر. اوحالده اونك غیریتی: کلّیتده، بعضیتده، حتی اطلاقدن
مطلقیتی اعتباریله اولور. فافهم ان شاء الله العزیز.

رباعی:

ای آنکه بفهم مشکلاتی منسوب — وز نسبت امکان و وجوبی محجوب
امکان صفت ظهور علمست نخست — مخصوص بظاهر وجودست وجوب

مآلی:

ای فهم مشکلاته منسوب اولوب ده امکان ایله وجوبك نسبتندن محجوب قالان!
امکان: ظهور علمك صفتیدر، وجوب ده ظهور وجوده مخصوصدر.

مظهردن تجرد ولاتعین مرتبه‌سی اولان (باطن وجود)ه مقابل بعضاً (ظاهر
وجود) تعبیری قوللانیلیر. شوحالده ظهور وجوددن امکان و وجوب مراتبنك
کلّی و جزئی تعیناتی مقصود اولور. بعضاً ده صور علمیه و اعیان ثابته اولان
باطن وجوده مقابل ظهور وجود دینیلیر. بو تقدیرده ظهور وجوددن
حضرت وجودك عالمیت حیثیتی مراد ایدیلیر. چونکه: حضرت وجود، ذاتی

ذاتک شؤون واعتباراتیله کندینه تجلی ایدیجه شهودسز ایکی حیثیت پیدا اولورکه عالمیت
ومعلومیت حیثیتیدر. صور علمیه واعیان ثابته اولان حیثیت معلومیت، ذات عالمده باطن
ومخفیدر. ذات عالم ایسه اوکا نسبتله ظاهردر. نیته‌کیم بو معنایی کندیمزده واشیالرده بولور طورورز.
بیلک اشیادرکه عالم ایله معلوم آراسنده‌کی تمایز صرف اعتباری اولمقله برابر شو ایکی حیثیتک
هر برینک مقتضای مخصوصی واردر. مثلا: وحدت، وجوب، احاطه وتأثیر عالمیته مقابل
کثرت، امکان، محاطیت وتأثر معلومیت گبی. بناء علیه «وجوب، ظاهر وجودک
صفتیدر» دینیلنجه ایکنجی معنایه گوره ظاهر وجود قصد ایدیلیر. زیرا معنای اولکده
ظاهر وجود، بوتون وجوبی وامکانی تعیناتی قپشالمدر. نیته‌کیم یوقاریده گچدی. بوکا
اولونجه صفت وجوب، معنای اوله گوره ظاهر وجودک بوتون تعیناتنه شامل
اولماز. نسبت وجوددن متبادر اولان معنی ایسه خفی دگلدرکه اخذه شامل اولمقدر.
ظاهر علمدن مراد: صور علمیه واعیان ثابته درکه صفت امکان اخذک لوازمندندر.
صفت امکان ایسه صور علمیه واعیان ثابته‌نک ظهور وبطونه نسبتی مساوی اولمقدر.
ظهور وبطونه وجود وعدم خارجی تعبیر ایدیلیر.
باطن ظاهر علمه گلنجه عینه وجوددر. وشؤونه واعتباراته شاملدر. ظاهری اعتباریله
آثارنه تمیز نسبی واقع اولمشدر. فافهم فانه سر مبهم.

رباعی

هر عالم واعیان خلایقه معلوم   معلوم بود حاکم وعالم محکوم
بر موجب حکم تو کند بر تو عمل   گر تو بمثل معذّب ور مرحوم

مآلی

حق عالم، اعیان خلائقه معلّمدر. طبیعی معلوم حاکم، عالم محکومدر. سنی عذاب ایتمکده، رحمته نائل اولمقده جناب حق، سنک حکمکله سکا قارشی معامله ایدر.

رباعی

حکم قدر و قضا بود بی مانع　　بر موجب علم لایزالی واقع
تابع باشد علم ازل اعیان را　　اعیان همه در شئون حق را تابع

مآلی: قدر و قضانک حکمی علم لایزالی موجبنجه بلامانع واقع اولور. علم ازلی اعیانه، اعیانک هپسی ده ذا[illegible]

قضا: ازلدن ابده قدر اعیان موجوداتک احوال جاریه و احکام صدریه‌کی حقنده‌کی حکم کلّی الهیدن عبارتدر. قدر ایسه: بو حکم کلّینک تفصیلندن، ایجاد اعیانک ایجاب استعداده گوره اوقات و ازمانه تخصیصندن، اونلرک احوالنده هر حالک زمان معینه و سبب مخصوصه تعلیقندن عبارتدر.

سرّ قدره گلنجه: اعیان ثابته‌دن هر بریسنک آنجاق قابلیت اصلیه و استعداد ذاتیسنه‌کی خصوصیته گوره ذاتاً، صفةً و فعلاً وجودده ظهور اولماسیدر.

سرّ سرّ قدر ایسه: اعیان ثابته ذات حق سبحانه و تعالیدن خارج دگلدر. ازلاً حقک معلومی اولمشدر و علی ما هی علیه علم الٰهیده تعین ایتمشلردر. بلکه حقک نسب و شئون ذاتیه‌سیدرلر که حقیقتلرینک تغیری ممکن دگلدر. زیرا حق سبحانه و تعالینک ذاتیاتی؛ جعل، تغیر، تبدل، زیاده و نقصان قبولندن منزه و مبرادر.

شو مقدمه‌دن صکرا معلوم اولالم که: جناب حقک موجوداته اولان حکمی اونلرک اعیان

ثابته سنه اولان علمنه تابعدر . اعيان ثابته يه اولان علم ده اعيانه تابعدر . او معنى ايله كه :
معلومده ثابت اولمايانى بارك اثباتى ، وجود ثابت اولانى بارك نفى خصوصنده علم ازلينك
برگونه اثرى يوقدر . بلكه علم الهينك معلومه تعلقى ، او معلومك حد ذاتنده اولديغنه گوره در .
علمك اوكا هيچ بر تأثيرى و سرايتى يوقدر . اعيان ثابته صور نسب و شئون ذاتيه در . حقك
نسب و شئون ذاتيه سى ايسه ازلاً و ابداً تغير و تبدلدن مقدس و منزهدر . بناءً عليه اعيان
حد ذاتنده ناصل ايسه اولمه جه تغيردن ممتنعدر . الهك انلر حقنده كى حكمى انلرك
مقتضاى قابلياتنه و ايجاب استعدادينه گوره در . حضرت حق وجود مطلقدن لسان استعداد
ايله هر نه طلب ايدرسه — درجات سعادتدن اولسون ، دركات شقاوتدن اولسون —
جناب حقه لازم گلديگى دلايه اولديغى صورتده بلا زياده و لا نقصان احسان بيورور .

رباعى

اعيان كامد ز مكمن غيب پديد   در حضرت حق خلعت هستى پوشيد
بر موجب حكم وهو يبدئ و يعيد   در هر آنش خلعى و لبسيست جديد

مآلى

كون غيبيدن ظهوره گلوب حضرت حقدن وارلق خلعتنى گيين اعيان (وهو يبدئ و يعيد) آيت كريمه سى موجبنجه هر آن يكى بر خلع و يكى بر لبسه تابع بولنمقده در .

رباعى

چيزيكه نمايشش بيك منوالست   دائر صفت وجود بريك حالست
در ديده نظر گرچه بقائى دارد   آن نيست بقا تجدد امثالست

مآلی

برشی که بر سؤال اوزه رینه وصفت وجودده بر حال اوزه رینه کوردیلور، ابتدا نظرده
باقی گبی منظور اولورسه ده او حال، بقا دکل، تجدد امثالدر.

انسانك، بلکه ذرات عالمدن هر برینك حقیقتی، وجودینك علمده دکل ده کندی ذاتنه
نسبت ایدیلدیکی اولورسه عدمدن عبارتدر. لکن علم قدیم الهیده کی صورت معلومیتی
لحاظیله ده وجود علمی ایله بیله فیض وجود الهیدن قابلیتی کیده اوکا وجود عارض اولور.
نتکیم حق سبحانه وتعالی (اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا) بیورمشدرکه
«او ده هیچ بر شی دکل ایکن کندیسنی یاراتمش اولدیغمزی انسان خاطرلامیورمی» دیمکدر.
انسان، بو وجود عارضی ایله بولندقدن صوکرا (کل شیء یرجع الی اصله) یعنی «هر شی اصلنه
راجع اولور» مقتضاسنجه کندیسنده اصلی بولونان نیستی میل حاصل اولور. یاخود
شویله تعبیر ایدهیم که: وحدت حقیقیه قهرمانك نفوذ فرمانه قارشی (الظاهر)
اسم شریفی آثارندن هیچ بر شیده، حتی موهوم الاتصال اولان زمان متعارفده
ــکر معنای بقانك اوفنه ملاحظه سنه امکان یوقدر — ثبات وقرار اولاماز.
یاخود ذات الهی اسماء وصفاتیله اعیان عالمه دائما متجلیدر. (معید) (ممیت) و
(قهار) گبی اسماء الهیه دن بعضیلری اشیانك وجودینی بعضیلری ده عدمنی اقتضا ایدر.
مبانیجه بعضا اشیانك وجودینی، بعضا ده عدمنی مقتضی بولونان اسما ایله تجلی ایدر.
بلکه هر زمان، حتی هر آن بر ایکی نوع اسمانك هر بریله برلکده متجلیدر. بوندن طولایی

~~بو جهتده کورینن~~ اموراشیا هرآن عدم اصلی وفنای ذاتیسنه راجع، عارضی وعاریتی بولونان وجود خلعتندن منخلع اولور. لکن حق تعالینک اثرلره دمبدم واصل اولان صفت بقاسی امدادیله ینه او آنده یکی بر وجود ایله تلبس ایدرلر. بو (خلع ولبس) دائما واقعدر. کیشیلری بوندن خبردار اولماسه‌لرده حقک خلق وایجادی آثاری اونلردن هیچ بر وقت منقطع دگلدر. کما قال تعالی (بل هم فی لبس من خلق جدید)

رؤیته قارشی باقی گورونن وگورونوشی بر حال اوزره اوزون مدت باقی اولان امورک او صورتله منظور ودائمی اولماسی، تماثل وتوافق اولان تعیناتک تجددندن بیله‌رک هرکسینی غلط ادراکه دوشورمه‌لریدر. زیرا: فنا وبقا ایکی امر اعتباریدرکه تعینات متباینه ومتوافقه‌نک تجددندن نمودار اولور. بقای حقیقی، ذات وجودک لازمیدر. بقای مجازی، مظاهر متوافقه‌نک امتدادینه گوره‌در.

فنا: تعینه مخصوصدر اورتادن قالقماسیدرکه بو، ذات تعینک لازمیدر. (ما عندکم ینفد وما عند الله باق) یعنی ،، سزک نزدکزده کی توکنیر، عند الله‌ده کی ایسه باقیدر،،.

حضرات صوفیه قدس الله اسرارهمدن بعضیلری دیمشلردرکه: عالم، بوتون جواهر واعراضیله اعیان ثابته‌نک وجود حق مرآتنده ظهور ایلمسیله صور واشکالیدر، یعنی وجود حقک تعیناتی وهستی مطلقک تنوعاتیدرکه حقایق عالم واعیان ثابته صورتنده ظهوردر. حقک وجود مطلقی ده

حقایق اعیانده دائم الفیضان والسریاندر . بناءً علیه وجود حق فیضی ایله اعیانده
— وجه اوله گوره — بر صورت عینیه یه قابلیتی اولان ، یعنی — وجه ثانی یه گوره —
اعیانده وجود حق ایله بر صورت عینیه تعین ایدن ، فیضه وجوده ملابس ومحاذی
اولونجه او صورت عینی ایله تلبس ایدر . فیضه اوله تابع اولان اتصال فیضی ده او صورتك
عیننده منخلع واو عینك دیگر مواطنده کی صورتیله متلبس اولور . تا که او عینك بوتون
مراتب ومواطن وجودیه سنده فیضه وجود ظاهر اولسون .

کذا او آنده — اوله تابع اولان — وجود متعینه ثانی او عینك صورتیله اولکی
وجود متعینه کبی متلبس اولور . دائمی وابدی اولان حدوده بیله جه دوام ایدر .

آثار بر صو ، عیناً بونك مثالی اولابیلیر : صوییك بر جزئی ، نهرك بر موضعنه کلنجه
او شکلی آلیر واو صورتده گورونور . فقط ایکی آن اوراده طورماز گچر و موضعی
باشقه بر جزء مایه براقیر . ایکنجی جزءده او موضعك شکلیله متشکل ، لکن دیگر حال
اوچنجی بر جزء ایله متبدل اولور . بو ده الی ما لا نهایة دوام ایدر گیدر .

لکن اجزاء مایه نك یکدیگرینه مشابهتی وانظارك تشکل واحدده تشکلی طوتماسی حس
آرالری تفریق ایده مز . جزء ثانی یی جزء اولك عینی صانیر . حکم عقل صحیح در ،
کشف صحیح ایسه اونك خلافنده در .

رباعی

همه وحدانی و فیضه حق وحدانی	کثرت صفت قوابل امکانی
هرگونه تفاوت که مشاهده بینی	بایدکه ز اختلاف قابل دانی

مآلی :

هر دمده فیض هر دمده وحدتیدر . کثرت ایسه قوابل امکانیه صفتیدر . عالم امکان
نه تورلو تفاوت گوره جك اولورسه‌ك او تفاوتی قوابلك اختلافندن بیلملیسك .

هو سبحانه وتعالینك امداد وتجلیاتی هر نفسده اعیانه واصل اولور . اتم واوضح اولان
تحقیقه گوره ایسه جناب حقك تجلیسی واحددر ، لکن اعیانك مراتب واستعداداتنه گوره
تعینات متعدده واسماء وصفات متکثره ومتجدده ایله ظاهر اولور . او تجلی نفسنده
متعدد واونك ورودی مکرر ومتجدد دگلدر . بلکه ممکناتك تقدم وتأخر وسائره
گبی احوالی ، او تجلینك تجدد وتعددینی ، کذا تغیر وتقییدینی ایهام ایدر . یوقسه تجلی آلهی
اطلاقده وتقییده منحصر ونقصان وزیاده ایله متصف اولمقدن اجل واعلادر . حضرت
حقدن ممکناته واصل اولان فیض وجودی ونور وجودی ، ممکناتك وجود ایله اتصافنده
اولده ، صکراده آنجاق بر تجلی احدی ایله واصل اولور . اوندن ماعداسی ایسه احکام
وآثار ممکناتدر که تجلی وجودی ایله ظهورندن صکرا بعضیسندن بعضیسنه متصل اولور .
ماسوای حقك وجود ذاتیسی بولنمادیغی ، بلکه عالم او تجلیدن مستفاد اولدیغی جهتله
بوتون عالم او امداد وجودی احدییه بلا فترة ولا انقطاع مفتقردر . بو امداد
طرفة العین ایچنده منقطع اولاجق اولورسه عالم ، فنای اصلی وعدم ذاتیسنه
عودت ایدر . زیرا حکم عدم – موجدندن قطع النظر – ممکنه ایچون امر لازمدر ،
وجود ایسه ممکنه ایچون عارضیدر . ممکناتك بو وجود ذاتیسی قبول خصوصنده ك

تقدم وتأخر کبی تفاوتی ماهیتلرنده کی استعدادك تفاوتندندر. تام الاستعداد اولان
هرماهیت فیض وجودی قبول خصوصنده اتم واسرعدر. (عقل) ایله مسمی اولان
(قلم اعلی) نك ماهیتی کبی.

استعدادی تام اولمایان ماهیتده قبول فیض خصوصنده تام الاستعداد اولانه کوره قیاس.
نتکیم شو حال شرعاً ده، کشفاً ده، عقلاً ده ثابتدر.

بونك مثالی: آتشك نفته، کبریته، قورو ویاش اودونه [redacted] ورودی کبیدر.
شبهه یوقدرکه نفت، صورت ناریهیی سائرلرنه داها چابوجه قبول ایدر. اوندن صوکرا
کبریت، داها صوکرا قورو اودون، اك صوکره ده یاش اودون کلیر.

معلوم اولاکه نفتك صورت ناریهیی قبولنده کی سرعت، نفت ایله آتش آراسنده کی
حرارت ویبوستك مناسبت قویهسندندر. حرارت ویبوست ایسه آتشك صفات
ذاتیهسندندر. یاش اودونك صورت ناریهیی قبول خصوصنده کی تأخرینه کلنجه؛
اونده بولونوب ده آتشك ذاتنه وصفات ذاتیهسنه منافی اولان رطوبت وبرودتندندر.
شوده بیلینملیدرکه بو مثالده کی مناسبت ومباینت علتلرینك بیانی ممکندر. لکن استعدادات
ایله موجد تعالی شانهنك فیض صادری آراسنده کی مناسبتك بیانی متعذردر. چونکه:
اسرار الٰهیهدندر. اولیاء کملّ رضوان الله علیهم حضراتندن ماعداسنك او اسرار الٰهیهیی
اطلاعی یوقدر. مطلع اولدقلرده نااهلنه افشاسی جائز دکلدر.

رباعی

در كون ومكان نيست عيان جز يك نور   ظاهر شده آن نور بانواع ظهور

حق نور وتنوع ظهورش عالم   توحيد همينست دگر وهم وغرور

مآلی

كون ومكانده عيان اولان بر نوردن باشقه دگلدر كه او نور، انواع ظهور ايله گورنمشدر. حق نوردر، تنوع ظهوری عالمدر. توحيد، آنجاق بودر، ماعداسی وهم وغروردر.

نور حقيقی بردن فضله دگلدر كه او ده نور الهيدر. نور الهی: منبسط، غير محدود ونامتناهيدر. عالم ايسه بكلده صفتده تجلی ايليه وكنديسنی بو صورتله اظهار ايدن حقك تجلیء نوريدر.

معلومك اولسون كه الله سنی ده، بزی ده حقايقك فهمنه موفق ايليه‌سين كه غيب ذاتده مكنون اولان تعينات حق وتميزات وجود مطلقه، خصوصيات واعتبارات شؤون اعتباريله يا مرتبهٔ علمده، ياخود مرتبهٔ عينده اولمقدن خالی دگلدر.

مرتبهٔ علمده اولدیغنه گوره اشيانك حقايق وماهياتيدر كه طائفهٔ صوفيه عندنده (اعيان ثابته) تسميه اولونور.

مرتبهٔ عينده اولدیغنه گوره ده وجودات اشيادر. او حالده حقايق اشيا خصوصيات اعتبارات وغيبو ذاتده كی شؤون مستجنه اعتباريله وجود حقك تعيناتندن عبارتدر.

وجود نه وقت تجلی غیبی شؤوننده برشأن ایله متلبس اولورسه ذاتنه تجلی ایدن حقایقده موجوداتدن برحقیقت اولور . دیگر برشأن ایله متلبس اولورسه تجلی ایدن حقایقده دیگر برحقیقت اولور .

وجودات اشیایه گلنجه : وجود حقک رتبهٔ علمیده برحقایق و ماهیاتک احکام و آثاریله اعتباریله تعینات و تمیزاتدن عبارتدر . او ظهور ایله که حقایق و ماهیات ، باطنه وجودده یعنی رتبهٔ علمده ثابت ، اونلرک احکام و آثاری ــ که ظلال و عکوس مثابه‌سنده‌در ــ باطن وجوده مجلی و آیینه اولارق ظاهر وجودده هویدا اولور .

ظهور وجود ، حقایقده برحقیقتک آثار و احکامی ایله انصباغ و تعینه اینجه موجودات عینیهٔ خارجیه‌دن برموجود اولور . دیگر برحقیقت ایله انصباغ ایدنجه ده او موجوداتدن دیگر برموجود اولور . هکذا الی مالانهایه . او حالده (عالَم) دینیلن بو متکثر و متعدد موجودات ، حق سبحانه و تعالینک تعینات نوری و تنوعات ظهوریندن عبارتدرکه او حقایقک احکام و آثارندن اولارق مدارک و مشاعر حسبیله ظاهراً متعدد و متکثر گورونور . حقیقتده ایسه وحدتک ده ، کثرتک ده ، بساطتک ، ترکیبک ده ، ظهور و بطونک ده منبعی بولونان وحدت حقیقیه‌سی اوزره‌در .

مخفی قالمایاکه : تعین ، متعینک صفتیدر . صفت ایسه مفهوم اعتباریله غیر اولقله برابر وجود اعتباریله موصوفک عینیدر . بوندن طولاییدرکه التوحید للوجود و التمیز للعلم دینیلمشدر . والله اعلم بالحقائق .

رباعی

اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود کافتاد بر آن پرتو خورشید وجود
هر شیشه که بود سرخ یا زرد و کبود خورشید در آن هم بهمان رنگ نمود

مآلی

اعیان تورلو تورلو و رنکارنک شیشه‌لر کبی ایدیکه اونلره وجود کونشنک ضیاسی عکس
ایتدی. قرمزی، صاری، ماوی اولان هر شیشه‌ده کونشک ضیاسی عینه رنکده کوروندی.

ولله المثل الاعلی حق سبحانه وتعالی‌نک نور وجودی نور [illegible] محسوس، حقایق
و اعیان ثابته ایسه متنوع و متلون شیشه‌لر مثابه‌سنده‌در. حقک او حقایق و اعیانده
تنوعات ظهوری ده الوان مختلفه کبیدر.

نورده لون کورنمه‌سی، اونک حجابی بولنان شیشه‌نک رنکنه کوره‌در. نفس الامرده
نورک رنکی یوقدر. شیشه، قندیل، جام کبی شیلر صاف و بیاض اولورسه نور
اونلرده صاف و بیاض کورونور. بولانیق و رنکلی اولورسه نورده اویله مشاهده
ایدیلیر. حد ذاتنده ایسه نور، لوندن و شکلدن معرادر. بونک ایله اولدیغی
کبی حق سبحانه وتعالی‌نک نور وجودی حقایق و اعیانده ظهور ایدر. اکر
او حقیقت و عین — عقول و نفوس مجرده اعیانی کبی — بسیطه، نورانیه
صفایه اقرب ایسه نور وجود اونلرده غایت مصفی و نورانی و بسیط
کورونور. یوقسه.. جسمانیات کبی بعید اولورسه نور وجود اونلرده

کثیف مشاهده ایدیلر. یوقسه اونلر وجودک لطیفنده ده کثیفنده. بناء علیه حبابده واحد حقیقیدر، حقیقت احدیتده صورتدن، صفتدن، لوندن شکلدن منزهدر. فقط اسمای و صفاتی جهتیله مظهر شئونده صور مختلفه ایله ظهور ایلمسه، اسمائی، صفاتی و افعالی تجلیلرده کندی کندینه جلوه ایتمشدر.

رباعی

چون بحر نفس زند چه خوانند بخار چون شد متراکم آن نفس ابر شمار
باران شود ابر چون کند قطره نثار وان باران سیل وسیل بحر آخر کار

مآلی :

دڭیز تنفس ایدنجه بخار دیرلر. او نفس تراکم ایلینجه سن، اونی بولوط صای. بولوط قطره صاچنجه یاغمور اولور، یاغموردن سیلر حصوله گلیر، سیل ایسه آخرده ینه دڭیزه رجوع ایدر.

رباعی :

بحریست کهن وجود بی پایاب نه هرگشته بصورت موج و حباب
هان تا نشود حباب و یا موج حجاب بر بحرکه آن جمله سرابست سراب

مآلی

وجود، اسکی و قعری بولونماز بر دڭیز دیکه موج و حباب صورتنده ظهور اولمشدر. دقت ایت، حباب، وجود والغا نظرکده دڭیزک حجابی اولماسین که اونلر سرابدن باشقه برشی دگلدر.

(بحر) عربجه ده حوضه صوییك اسمیدر که مسماسی صوییك غیری دکلدر . صوییك حقیقت مطلقه‌سی
امواج صورتیله متعینه و متمیز اولونجه اوکا (موج) دیرلر ، حباب شکلیله تقیید ایلنجه (حباب) تسمیه
اولونجه (بخار) . بخار تراکم ایدوب بری بری اوزه‌رینه بینیلنجه (بولوط) تعبیر اولونور . بولوط
تقاطر ایدنجه (یاغمور) اولور . یاغمور یرده طوپلانوب دکزه واریمادن اول (سیل) در .
سیل ده دکزه واصل اولدقدن صکرا دکزدر . اوحالده فی الحقیقه امر واحددر ،
یعنی ماء مطلقدر باشقه برشی دکلدر که اعتبارات حسبیله بو اسماری آلمشدر . بو قیاسه
گوره حق سبحانه و تعالی نك حقیقتی آنجاق وجود مطلقدر . بر چوق مقیدات ایله تقییدندن
طولایی اونلرك اسماری ایله مسمی اولور . نتیجکم اولا (عقل) صکرا (نفس) صکرا (فلك) صکرا
(اجرام) صکرا (طبایع) صکرا (موالید) و سائره ایله تسمیه ایدر . حقیقتده ایسه حضرت
احدیتده حضرت واحدیته ، حضرت واحدیتده حضرت ربوبیته ، اوندن حضرت کونیه‌یه ،
اوندن ـ حضرات کلیه نك آخری بولونان ـ حضرت جامعهٔ انسانیه‌یه تنزلاتی اعتباراتیله
بو اسماری آلان وجود حق و هستیٔ مطلقدن باشقه برشی یوقدر .

جاهل ؛ موج ، حباب ، بخار ، بولوط و سیل صورتلرینه باقنجه دکز نرده‌ده ؟
دیه صورار . دکزك بو مقیدات ایله ظهور ایلهسه و کندینی مظاهر مختلفه‌ده گوسترسه
اولان ماء مطلقدن باشقه برشی اولمادیغنی بیلمز . کذا عقول ، نفوس ، افلاك ،
اجرام ، طبایع و موالیده باقارده حق نرده‌ده ؟ دیر . بیلمز که بونلرك هپسی اونك
مظهریدر . حق سبحانه و تعالی او مظهردن و او مظهر حقدن خارج دکلدر .
فقط عارف باقنجه گورور و بیلیر که بحر (مطلوب) حقیقتك اسمیدر . ماء مطلوبه ایسه

موج، حباب وسائره اولان مظاهر وصورینك ماذشنی محیطدر. اونکله بو مظاهر آراسنده تغایر وتباین یوقدر. بلکه قطرادن هر قطره وامواجدن هر موج، من حیث الحقیقه صویك عینی، من حیث التعین غیریدر.

بویله جه اسم هو ده حقیقت مطلقه دن عبارتدرکه ذات موجوداتدن هر ذره‌نك ومظاهر کائناتده هر نظرینی محیطدر. اونکله بو مظاهر آراسنده تغایر وتباین یوقدر. بلکه من حیث التعین غیری اولدقلری حالده من حیث الحقیقه بونلره اودر دیمك طوغرودر.

عارف اولان وجود مطلق ایله وجود مقیددن باشقه برشی گورمز. هر ایکیسنده‌کی حقیقت وجودی بربیلیر، اطلاق وتقییدی ده او وجودك نسب واعتباراتندن بیلیر.

رباعی

اعیان حروف در صور مختلف اند — لیکن همه در ذات الف مؤتلف اند
از روی تعین همه باهم غیر اند — وز روی حقیقت همه عین الف اند

مآلی

حروفك اعیانی، یعنی تعین ایتمش شکللری صورتده مختلف اولدقلری حالده هپسی ده الفك ذاتنده مؤتلفدرلر. تعین جهتنجه هر بری برینك غیری، حقیقت یوزندن ایسه هپسی الفك عینیدرلر.

الف ملفوظ: مطلق وممتد بر صوتدرکه مخرج مخصوصدن چیقوب چیقمقله مقیدکلدر.

الف مكتوبه ایسه اشكال مختلفهٔ حروفده بربرینك شكلیله مقید اولوب
اولامقدن آزاده برخط ممتددر . او حالده الف لفظی : حروف
لفظیه‌نك حقیقتیدركه مخارج مخصوصه‌دن مروری طولاییسیله كیفیات مختلفه
ایله مقید واسامئ كثیره ایله مسمی اولمشدر . الف خطی : حروف رقمیه‌نك
حقیقتیدركه مختلف شكلده وجوده وسمه آلمشدر .

بو تقدیره كوره الف، موجودات مقیده‌نك اصلی اولوب ده هیچ بر قید
ایله مقید بولونمایان وجود مطلقه دال ومماثلدر . وجود مطلقه، انجاق
وجود مقیدلرده ظاهر اولور . مقیدك حقیقتی، بر قید انضمامیله عین مطلقدر .
مقیدات، خصوصیات قیود اعتباریله یكدیكرینه مغایر، حقیقت مطلقه اعتباریله
ایسه بربرینك عینیدر .

بوتون اجزاء وجودك حقیقتی بر وجوددر كه تعینات موجودات صورتیله احتجاب
ایدرك ظاهر اولمسه وظهوری واسطه‌سیله محتجب اولمشدر . او حالده وجود
واحدك صور تعیناتده ظهوری، الفك حروفده ظهوری، احتجابی ده ینه
الفك اشكال حروفده كیزلنمسی كبیدر .

رباعی :

تفصیل وجود هر عدد از احدست — تفصیل مراتب احد از عددست
عارف كه ز فیض روح قدسش مددست — ربط حق وخلق را بخوبی معتقدست

مآلی :

هر عددك وجود تحصيل ايتمسى احددن ، احدك تفصيل مراتبده عدد ديندر .
روح القدس فيضندن مدد آلان عارفك ، حق وخلق آراسنده كى ارتباطه
دائر اولان اعتقادى بويله‌در .

واحد ، ايكيدن نهايتى اولمايان عدد مرتبه‌لرينه قدر ظهور اولور . او مرتبه‌لردن هربرينك
خاصيتى فائده‌سى واردر كه ديگرنده يوقدر . هربرينك حقيقتى باشقه‌سنك حقيقتنه مغايردر .
هيسى ده واحد مرتبه‌سنى تفصيل ايدرلر ، يعنى او مرتبه‌لرده واحدك تكرار ظهورينى بيان ايدرلر . زيرا
ايكى : ايكى واحددر . اوچ : اوچ واحددر . اعدادك جمله‌سى ده بويله‌در كه بر هيئت
وحدانيه‌ده ظهورلرنده واحد ظهوريله اعدادن ايكى ، اوچ الخ عددلر حصوله كلمشدر . عددك
ماده اصليه‌سى واحد اولديغى كبى صورتى ده واحددر . او حالده بوتون اعداد واحد
موجود ، واحد ايسه كندى واحديتنده ازلاً وابداً باقيدر .

واحدك تكراريله اعدادى پيدا ايتمسى ، حقك صور كونيه‌ده ظهوريله خلقى پيدا ايتمسنه
مثالدر . عددك مراتب واحدى تفصيل ايتمسى ، اسما وصفاتك احكامى اعيانك
اظهارينه مثالدر . عددك موجدى بولونان واحدله ، واحدك ده مفصّلِ مراتبى اولان
عددله ارتباطى ، خلقك موجدى بولونان حق ايله ، حقك ده تنزلات وظهوراتى
مرتبه‌سى اولان خلق ايله ارتباطنه مثالدر .

واحد ايكينك نصفى ، اوچك ثلثى ، دردك ربعى ، بشك خمسى وغيرى‌سى ده —
صفات حق وغيرى — نسب لازمه‌يه مثالدر .

—

رباعی

معشوق یکیست لیک بنهاده به پیش   از بهر نظاره صد هزار آینه بیش
در هر یک از آن آینه‌ها بنموده   بر قدر صقالت و صفا صورت خویش

مآلی

معشوق بردر ، لکن باقمق ایچون اوکنه یوز بیکلرجه آینه قومش ، هر برینک مجلا و صفا اولماسنه گوره صورتنی عکس ایتدیرمشدر .

وجود حقیقی بردر . اطلاق و ذاتی حیثیتیله سائر موجوداتدن ممتازدر . اسما و صفاتی اعتباریله ده بوتون موجوداتک صور و اعیاننده ظاهردر . اعیان ، اونک تعینات نورینه آینه و تنوعات ظهورینه مجلادر . جزو وجود متعینه ، آینه‌لرک پارلاقلق و طونوقلق اولماسنه گوره گورونور . مشاهده ایدیلن تعدد ایسه آینه‌لرک تعددندن ایلری گلیر . بونک محسوس مثالی شویله بیلدیرکه : سن ، متعدد آینه آصلمش بر دیواره توجه ایدنجه صورتک اونلرک هپسنده گورونور . لکن سنک اونلرده کی ظهورک ، آینه‌لرک جوهرینه و گوسترمسنه گوره مختلف اولور . بوراده بیلمک لازمدرکه او آینه‌لرده گورونن سنسک ، سنده باشقه کیمسه یوقدر . صورتک متعدد عکسلر ایتمکله برابر سن ناصیلسه‌ک اویله‌سک ، و بولوندیغک حالده سک ، یعنی عکسک تعدد ایتمکله کندیکده متعدد اولمش دکلسک . او حالده اعیانه موجوداتی متعدد ، متنوع و متکثر آینه‌لر گبی ، ذات الهی‌یی ده — (ولله المثل الاعلی) — وجه واحد شباهتنده قیاس ایت .

شعر

فما الوجه الا واحد غير انه   اذا انت اعددت المرايا تعددا

مآلی :

وجه منعکس آنجاق بردر . لکن آیینه‌لری اعداد ایلدیکچه انده‌کی عکس ده تعدد ایدر .

فرد :

در هر آیینه روی دیگرگون   می‌نماید جمال او هردم

مآلی :

اونڭ جمالی هر آیینه‌ده باشقه بر یوز کوستریر .

نظم :

یك روی و دو صد هزار برقع   یك زلف و دو صد هزار شانه
یك شمع و دو صد هزار مرآت   یك مرغ و بی حد آشیانه

مآلی :

بر یوز ، ایکی یوز بیك نقاب . بر زلف ، ایکی یوز بیك طاراق . بر شمع ، ایکی یوز بیك آیینه . بر قوش ، نهایتسز یووا .

والله ولی الهدایة والاعانه .

رباعی :

تا کرده طلسم هستی خویش خراب   از گنج حقیقت نتوانه کشف حجاب
دریاست حقیقت و سرابست سخن   سیراب نشد کسی ز دریا بسراب

مآلی :

کندی وارلغی طلسمنی خراب ایتمدیکجه انسان ایچین حقیقت خزینه‌سی پرده‌سنک آچیلماسنه امکان یوقدر . حقیقت بر دریا ، سوزلر سراب گبیدر . هیچ کیمسه سراب ایله دریادن سیراب و مستغنی اولاماشدر .

رباعی :

از ساحت دل غبار کثرت رفته — خوشتر که بهرزه دُر وحدت سفته

مغرور سخن مشو که توحید خدای — واحد دیدن بود ، نه واحد گفته

مآلی :

گوکل ساحه‌سندن کثرت توزینی سیلوب سوپورمک ، ساده لاف ایله وحدت اینجیسنی دلمیه اوغراشمقدن اولادر . ای سالک ! بلکه سوزه آلدانوب قالماکه توحید الهی : بر دیمک دکلدر ، بر کورمکدر .

ارباب توحیدک کلمات قدسیه‌سنده و اصحاب مواجیدک انفاس متبرکه‌سنده سالکلر ایچین آنجاق تنبیه و تشویق واردر . یوقسه معرفت و تحقیقک کمالی تحصیله واسطه اولامازلر . چونکه : عرفاء اللهک علوم و معارفی ، ذوقی و وجدانیدر . نقلی ، تقلیدی ، عقلی و برهانی دکلدر . بناءً علیه جهد و سعی و غیرتی براقوبده یالکز گفتگو ایله قناعت ایتمک ، کمال جهالت و غایت ضلالتدر . سویله‌مک ایله بولمق ، ایشیتمک ایله کورمک ، حتی فهم ایتمکله آراسنده صایلماز درجه‌ده فرقلر واردر .

شکر بیلمینجه بوده شکر دینیلمکله آغز طاتلیلانماز . نافهٔ مسك قوقلانمایجه اونك اوصافیله مشام رایحه‌دار اولماز . کلمات عرفا مطالعه‌سیله طلب صادقهٔ مشوّقه اولور ، کندیسنده کی داعیهٔ طلب قوتلنیر . او حالده یالکز گفت و شنید ایله اکتفا ایتمه‌ملی ، مجاهده کریی قوشانوب حسب المقدور بو مطلوبك حصولنه چالیشمالیدر . بلکه توفیق الٰهی موافق کلیر و سعادت ازلیه مساعد بولونور . . .

(شرح رباعیات) ك بوندن صوکراکی قسمی طریقهٔ نقشبندیه‌نك سلوك و ذکرینه دائر معلوماتی حاویدر . تحریر ترجمه‌دن مقصدیمز وحدت وجود حقنده بر از معلومات ایدینمك اولدیغندن مابعدینك ترجمه‌سندن صرف نظر ایدلمشدر .

ختام ترجمه ٢٩ شوال ١٣٤٥ و ١ مایس ١٩٢٧ بازار گونی

بر عبد ناقص الکمال و کامل الوالدین جناب طاهر پرخصاله

عرفان پناهم حضرتنه خانمم

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره السامی حضرتلرینک (شرح رباعیات)

سرلوحه‌لی تحقیقاتنک؛ وحدت وجوده بحث ایدن قسمنک ترجمه‌سی

بذل همت بیورلمش، آنی دقتله مطالعه ایلدیم و بو یادگار عرفانکزله

کتبخانه‌م تزیین ایتمش اولمغله بر نسخه‌سنده استنساخ و حفظ ایتدم

بو ذات محترم حبر اعاظم عرفا و افاخم علمادن معدود اولوب

جهان معرفتده ثانیسی یتیشمامش بیوک ادمدر. لقبی عمادالدین ایکن

بالاخره نورالدین دیه شهرت بولدی ۸۱۷ سنهٔ هجریه‌سنده

(خرجرد جام) نام قصبه‌ده دنیایه زینت ویردی. اشعار

حقانیه نثارنده جامی تخلص بیوردی.

مولدم جام رشحهٔ قلمم	جرعهٔ جام شیخ الاسلامیست

لاجرم در جریدهٔ اشعار	بدو معنی تخلصم جامیست

مولانا فخرالدین لورستانیدن درس آلمش بغدادده مدرسهٔ نظامیه‌ده

تحصیل صوریسنی اکمال ایتمسه ساحهٔ بدایتده بر تقلید اولنمیه‌یدی

تصوفه ذوقی حاصل اولوبده اصحاب ارشادن معنوی شیخ سعدالدین

کاشغرینک صحبتنه یتیشدی بو ذاتک شیخی نظام الدین خاموشک

اونک شیخی علاءالدین عطارک اونک مرشدی ده محمد بهاءالدین شاه

نقشبند قدس الله اسرارهم حضرتلریدر. حضرت شیخ عبیدالله الاحرارک

ده قریب صحبتی اولمه بختیار اولمشدر. فاتح سلطان محمد جنت‌مکان جامینک

شهرت عارفانه‌لرینی خبر آلنجه استانبوله تشریفلری رجاسنده بولنمشدی.

استانبوله کلیرکن قونیه‌ده ارتحال فاتحی خبر آلدی. آستانهٔ جلیلهٔ حضرت

مولانایی زیارتله (آنه قونیه‌ده جهانه معنوی) دیه باشلایان

مدحیهٔ سنیه‌یی کرم ایتمش اولوب وطنه دوندیلر و مشغول تألیفات معتبره اولدیلر.

۸۹۸ سنه‌سی محرمنک اون یدنجی جمعه کونی ایکندی‌یه طوغری هراتده عازم

دار قرار قیلدیلر. شهرنک بر باشنده ایدی شیخی سعدالدین کاشغری ایله یان یانه

مدفوندر. (ومن دخله کان آمنا) تاریخیدر.

تاریخ فوت او از عقل خواستم گفتا

آه از خرقه جامی آه از خرقه جامی

۸۹۸

سال و ماه وفات و روز سه بود

هشدهم روز ماه عاشورا

۸۹۸

حضرت شیخ اکبر قدس سره الاطهر افندمزک مسئلهٔ وحدت وجودده

وارث اسرار کاملانیدر. بحث وحدته اونک قلم و بیاناته

نوا دروندر. عرفای متأخرینده احمد حلمی بک مرحوم نقل ایتمشدی:

حضرت جامینک ارتحالندن صکره هرات شیعیلرک استیلاسی

حالنده مریدان قبر شریفلرینی آچوب نعش منیفلرینی سلامتله طابوته

برچه نقل ایتمشلردی. شیعیلرک استیلاسنده قبادلنی بر طشده

و آخوب ایچنده بولدقلری تخته‌لری یاقمشلردی. حضرت السیم
زیارتگاه اولان مدفنه اول مبارکلر یدر. جامی دینیله‌جک روح
دوچار وجد اولسون اولیاء الله ایچنده جامی ! روحی حکم بزم
ذوقه ایدن برفرید دهردر.

قیل عنایت بزلره اسرار توحید عشقنی
حکمت ایت خوتار بزی اسرار تقلید عشقنی
اوله بز ذاکر عینک غایه‌سی وصالنکه
جامیا بز ال فیضنه بیت عاشقک وصفکه

او منبع عرفانک بو ترجمه‌گزله روح مبارکنی شاد ایتدیگکزده
هیچ شبهه‌م یوق طاهرم
شو اثر یکی مطالعه‌یه شرفیاب اولانلر ستایشه تبریک ایدر. تصوفک
مبدأ قیل وقال ؛ صوکی ایسه وجد و حالدر دینلر خفایای
امور قلبیه‌یی نه گوزل ترجمان اولمشدر که مشهور شاعرلرمزدن
عرفانی گلشنده نائلی قدیم بو حقایقی نه گوزل تصویر ایدر:

ایتدک مقارنت نیجه صاحب طریقته
اولدک قرینه مجلس اهل شریعته
دست طلب ایرشمدی دامان وحدته
دوشدک بو اضطراب ایله وادی حیرته
بیلدک که حکمت ایلایجه اهل حالدن
اسرار عشقه بیلمز ایسه قیل و قالدن

بیرده بزده فیضه عالم معنایی بیلمکه
بر حکمت ولی حالتی عقبایی بیلمکه
جهد ایلک نه خانه‌ده مولایی بیلمکه
آدم گرک حقیقت اشیایی بیلمکه
هر شخص آشنا نه دکل عالم شهود
ای آشنای مسئلهٔ وحدت وجود

جناب حق بزلری ده بیلمه، بولمه، اولمه توفیقنه ایصال ایده. اللهم
اجعلنا من الذین علموا توحید افعالک ووصلوا الی توحید صفاتک
وفنوا فی توحید ذاتک آمین بحرمة النبی الامین

محتاج الطاف ساقی

سلخ محرم ۱۳۴٦ یوم پازار

أوصاف حسین بن عمر

٢

...ه کردم. امید بحضرت بیچونه چنانست
...ا بشاد قدیر وبالاجابة جدیر دایی
...بر دو قوسی وخطی که برزخست
...وحدت واعتبار وجود وعلم ونور
...وجودکه وجوب وصف خاص اوست
...صفت اضافی است برزخیست به
...ه بروح منه اول که هنوز حکم ظهور
...بطون وحدت مندمج ونام عینیت
...شرت و وحدت و وجوب و
...واحدیت تحقق وشاهد خلوتخانه
...جلوه که کرد بصفت وحدت بود.
...ه اصل جمیع قابلیاتست واورا
...ظهور وبطونه نیز بود احدیت و
...ظاهر نمیشوند الا بنسبتی که رابطه
...از وحدت منتشی شدند چنانچه
...وباعتبار وسطیت او مرهر
...وحدت عینه احدیت وواحدیتست
...عالم خوداست ومعلوم خوداست
...میکنم میگویم که علم نسبتاست
...زانه قیاسی کنه زیراکه وحدتی
...که ذات را بایه اعتبار احد

جام جهانما و ترجمه‌سی

(جام جهان نما)

قدوة المحققين نجم الملة والدين
محمد عز الدين المغربي
قدس سره

٢

ه کردم. امید بحضرت بیچونه چنانست
ایشا قدیر وبالاجابة جدیر واین
ر دو قوسی و خطی که برزخست
وحدت واعتبار وجود وعلم ونور
وجود که وجوب وصف خاص اوست
قت اضافی است برزخیست به
ه بروج منه اول که هنوز حکم ظهور
بطون وحدت مندمج ونام غیبیت
ثرت و وحدت و وجوب و
واحدیت مختفی وشاهد خلوتخانه
جلوه که کرد بصفت وحدت بود.
ه اصل جمیع قابلیاتست واورا
ظهور وبطون نیز بود احدیت و
اهر نمیشوند الا بمعنی که رابطه
ن از وحدت منتشی شدند چنانچه
. وباعتبار وسطیت او مرهر
حدت عین احدیت و واحدیتست
عالم خوداست ومعلوم خوداست
لم میکنم میگویم که علم نسبتست
زاده قیاس کنه. زیرا که وحدت
ـه که ذات را بابه اعتبار احد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد و شکر بی‌عد سزای ذاتی که وحدتش منشأ احدیت و واحدیت شد و مرآت
ازلیت و ابدیت گشت و رابطهٔ باطنیه و ظاهریه و واسطهٔ اولیت و اخریت آمد
حد فاصل اشارت بدوست و برزخ جامع عبارت از وست و حقیقت محمدی خود است
و ثنای بی‌نهایت فریده حضرتی که تعین اول و تجلی اول که متضمن شعور بود بکمال ذاتی
ذات صفات اسما افعال
و اسمائی اجمالا و شامل اعتبار وجود و علم و نور و شهود بود باعث تعین دوم
و تجلی دوم که متضمن شعور است بکمال ذاتی و کمال اسمائی تفصیلا و تجلی دوم که از
حیثیت واحدیت بود تعین مرتبهٔ الوهیت گردد که شامل ظاهر وجود است که وجوب وصف
خاص اوست و شامل ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست و شامل حقیقت
انسانی است که برزخیت بین الوجوب والامکان و صلوات نامیات بر آن مظهری که
حقایق ارواح و اجسام تفصیل حقیقت روح و جسم اوست و آن بحقیقت روح و
جسم اجمال جمیع اشیاست و بر اولاد و اصحاب او باد که حاملان عرش شرع او بودند
و ناقلان نقش اصل و فرع او رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد طائفهٔ از دوستان
طالب علم توحید بودند و بجهت قدم تحقیق و تجرید از الفاظ ائمهٔ این طائفه ایشان
را برهان الیقین حاصل نمی‌شد و از کتب ایشان و فهم عبارت آن قاصر بودند ازین فقیر
التماس کردند که رساله جامع کلیات علم توحید و مراتب وجود باشد بساز و برای
هر مرتبه دائره بپرداز و صورت هر مرتبه را بدائره بنمای و بجهت تنبیه صور محسوسات و
معانی معقولات بگشای التماس ایشان را اجابت کردم و بعد از استخاره

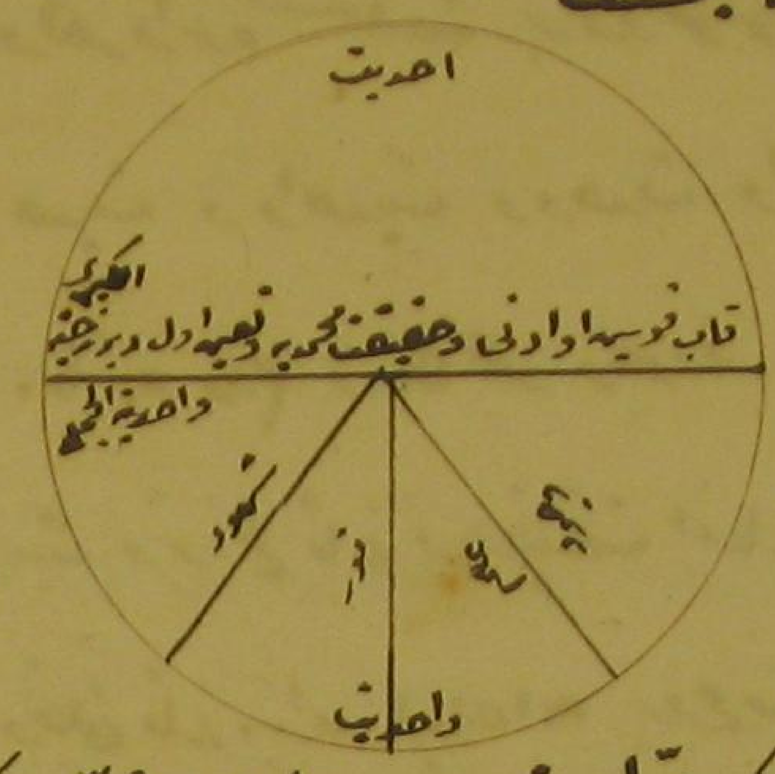
این دائره مشغول شدم و این رساله را تمام جام جهان نما کردم امید بحضرت بیچون چنانست
که این مختصر را از خطا و زلل نگاه دارد انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر و این
رساله مشتملست بر دو دائره و هر دائره مشتملست بر دو قوس و خطی که برزخیست
بین القوسین. دائره اول در احدیت و واحدیت و وحدت و اعتبار وجود و علم و نور
و شهود و تعین اول و تجلی اول. دائرهٔ دوم در ظاهر وجود که وجوب وصف خاص اوست
و ظاهر علم که امکان از لوازم اوست و برزخ ثانی که حقیقت انسانی است برزخیت بین
الوجوب والامکان و تعین ثانی و تجلی ثانی. بدان ایدک الله بروح منه اول که هنوز حکم ظهور
و بطون و واحدیت در احدیت مندرج بود و هر دو در سطوت وحدت مندرج و نام غیبت
و غیریت و اسم و رسم و نعت و صفت و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و
امکان منتفی بود و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و اخریت مختفی شاهد خلوتخانهٔ
غیب هویت خواست که خود را بر خود جلوه دهد اول جلوه که کرد بصفت وحدت بود.
پس اول تعین که از غیب هویت ظاهر گشت وحدتی بود که اصل جمیع قابلیات است و او را
ظهور و بطون متساوی بود و باعتبار آنکه قابل استعداد ظهور و بطون نیز بود احدیت و
واحدیت را مظهر آمد چه احدیت و واحدیت که منتسبند از ظاهر نمی‌شوند الا بعینی که رابطه
ایشان جمعا واند نسبت وحدت پس احدیت و واحدیت از وحدت منشی شدند چنانچه
محبت و محبوبیت از محبت و عاشقیت و معشوقیت از عشق. و باعتبار وسطیت او مر هر
دو طرف را اسم برزخیت بر وی اطلاق کرده میشود. و این وحدت عین احدیت و واحدیت است
چنانچه عالم و علم و معلوم در مرتبهٔ ذات زیرا که در آن مرتبه عالم خود است و معلوم خود است
و علم هم خود است. اما چون نظر بر عالمیت و معلومیت و علم میکنیم میگوییم که علم نسبتیست
بین العالم والمعلوم. احدیت و واحدیت و وحدت را نیز بر این قیاس کن. زیرا که وحدت را
نسبه و اعتبار ذاتیست که من حیث انتفاء التعدد والنسبه که ذات را بآن اعتبار احد

ودیگری من حیث اعتبار التعدد والنسب که ذات بایه اعتبار واحد میکویند

میکویند پس وحدت حکم وسلطنت دارد بیه الاعتباریه باوجود انه که عبه طرفیه خود است

دار برای تحقیق وتفهیم ایه مرتبه واستقرار امه در ذهن دائره انشا کرده میشود چنانکه

می بینی صورت دائره اینست



واین دائره بواسطهٔ خطی که مارّ است در وسط او مقوّس کرده میشود بدو قوس قوس اول

ازامه مساست با احدیت وقوس دیکر بواحدیت واین خط واسطه ئی که برزخست بینهما مسماست

بوحدت وقاب قوسین او ادنی وباعتبار انکه محل تجلئ اولست مسماست بحقیقت محمدی صلی الله علیه

وقوس واحدیت منقسم شد بچهار قسم واعتبارات اربعه که وجود وعلم ونور وشهودست وا قسام

اربعه که در قوس واحدیت است ثبت کرده شد. زیرا که حق تعالی بایه تعیّه اول که وحدتست بر

خود تجلی کرد وخود را یافت وبا خودئ خودش حضوری بود بی توهم تقدم جهل واستار در

فقدانه وغیبت. وایه یافت پیدایی وپیدا کنندگی وشهودکه کثرت اعتباری اند در قوس واحدیت

ثبت کرده اقرب است از قوس احدیت. از بهر انکه این اعتبارات در امه حضرت از یکدیگر متمایز نیستند

بلکه عبه یکدیکر اند. ودیکر بدانکه این تجلئ اول متضمه کمال ذاتی وکمال اسمائیست بر طریقه اجمال

وکلی چه بر طریقه جزؤه وتفصیل تماما موقوفست بر تمیز حقایقه بعضها عه بعض چنانکه بیانه کرده

شود. بعد ازیه وحکم غنائ وحدت تمیز حقایقه را در امه حضرت کنجی نیست. وغنا مطلقه لازمهٔ

کمال ذاتیست. ومعنئ غنا مطلقه انست که هرچه در حد وتفصیلست مه الازل الی الابد

مشاهده باشد شهوداً کلیا واوبدانه شهود کلی مستغنیست از تفصیل پس اجمالا مطلوب

کمال اسمائی باشد. وایه کمال مشروطست بر عالم تفصیلا ومنوطست برادم اجمالا ثم

بعد تفصیل وتمیز ذات مه حیث الاسماء والصفات مقتضی امه بود که چنانچه در این مرتبهٔ

وحدت خود را بر خود مجمل جلوه کرد مفصلا نیز جلوه کند که این جلوه کمال دیکرست چنانچه وجود نه

وعلم وحضور ونور که ذات را فی نفسها مجملا حاصلست مفصلا نیز حاصل شود ومفصلا حاصل نمیشود

الا بتمیز حقایقه بعضها عه بعض وبه ثبوت حکم غیریت ولو بنسبة ما وور امه حضرت تمیز وغیریت را

اصلا راه نیست پس کمال مذکور که مطلوب بود موقوف شد بر تعیه وتجلئ دیکر پس بتعیه دیکر

تجلی کرد واین تجلئ دیکر از متجلی بر طریقه انبساطه نَفَس از باطن متنفس مه هر کشت وبایه

انبساطه جمیع حاجبات حقایقه الهی وکیانی وانسانی از یکدیکر متمیز شدند وجمیع انچه در حد تفصیل بود در

در تجلئ ثانی پدید آمدند بر ترتیب واین بر طریقه ابری رقیقه که از لی قرص افتاب را بپوشاند همچنیه

افتاب احدیت را بظهور خویش ازلی بپوشاند وانچه از نبی صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که این کان

ربنا قبل ان یخلق الخلق قال کان فی عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء اشارت بدیه مرتبه است و

قاعده چنانست که در ظاهر ابر بر فوقه وتحت هوا می باشد امه هوا را نفی فرمود فی قوله صلی الله

علیه وسلم ما فوقه هواء وما تحته هواء تا سائل از عماء این ابر ظاهر را فهم نکند. زیرا که ایه مرتبه را

عماء از جهت امه میکویند که افتاب وجود حقیقی را بظهور خود ازلی مخفی کرد انده. چنانکه در ظاهر ایه

ابر ازلی قرص افتاب را مخفی کرد انده. وایه مرتبه را تعیه وتجلئ ثانی ومرتبهٔ الوهیت واسم انه وخلق

الجدید وعما میکویند وجود ثانی مرتبهٔ وجودست حرف بانیزش میکویند. ودرشبی که ایه فقیر

ایه مسطور صادر میشد فی سنه خمس وثمانیه وسبعمائة در خواب دیده شد که شخصی از کاملی

روایت کرد که اگر نه حرف با بودی خلق حق را عیانا دیدندی ومعنئ حرف بایشی اهل اسرار

سبب است وسبب حجابست مر مسبب را چنانچه دلیل حجابست مر مدلول خویش را وصنع

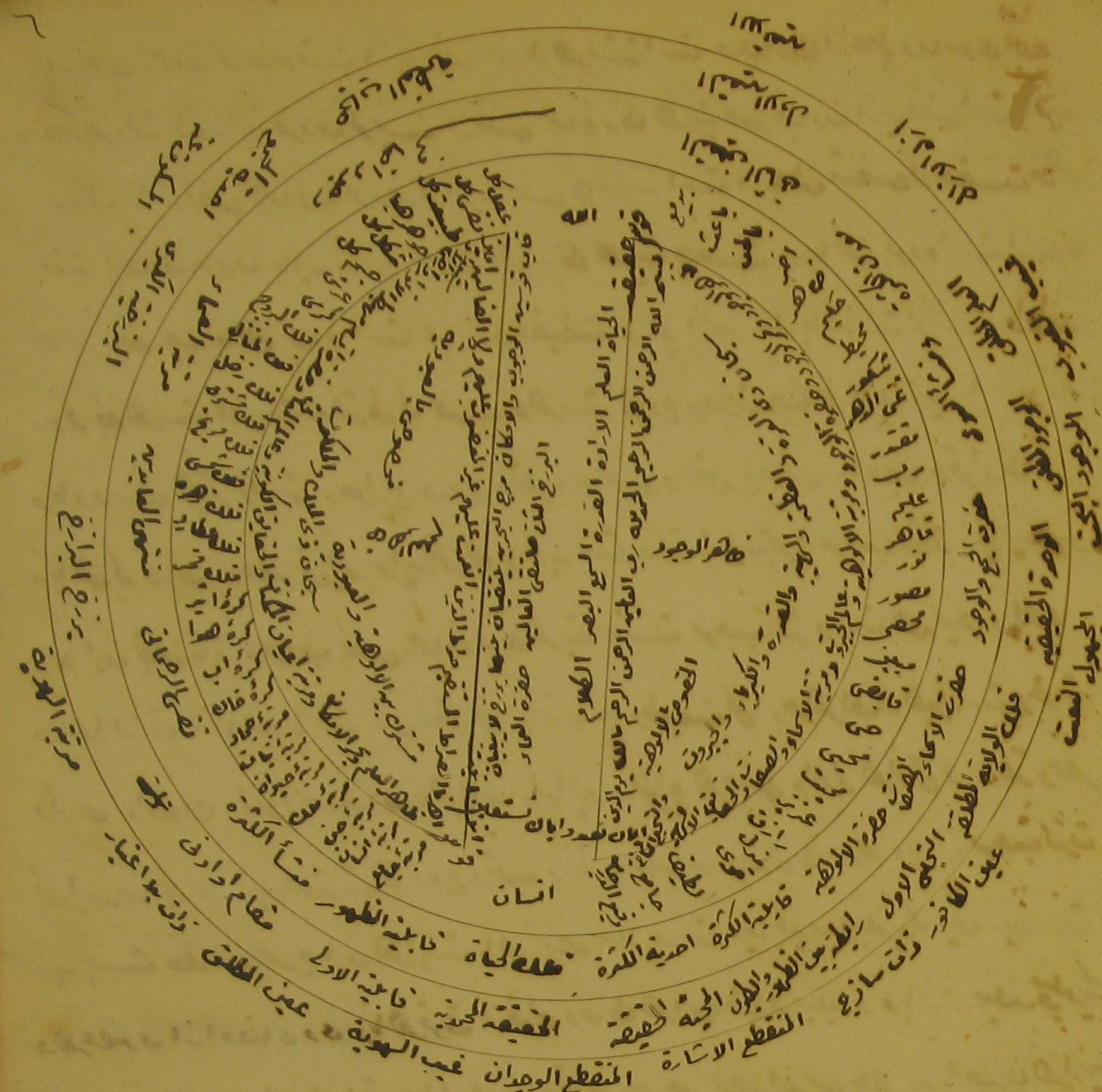
حجابست صانع خویش را اگرچه از وجه دیکر معرف اوست. وبعضی دیکر کفته اند بالباء ظهر الوجود

وبالنقطة تمیز العابد عه المعبود. ومی شاید که مراد از باء تعیه وجود حقیقی باشد باین معنا که

ثانی مرتبهٔ وجودست که مظهر وجود حقیقی است پس وجود حقیقی بدو ظاهر شده باشد ویا می

شاید که مراد بایه وجود فی قوله بالباء ظهر الوجود وجود موجودات باشد بایه معنی که

موجودات باسرها بحرف باظاهر وموجود گشتند وچون این تعینه وتجلی ثانی تفصی
وظهوری از تعینه اول بود لاجرم بصورت او ظاهر چنانچه او مشتمل بود بر احدیت وواحدیت
وبرزخیت. این مرتبه نیز مشتمل گشت بوحدت وکثرت وبرزخی که فاصل وجامعست بینهما و
وحدتش را ظاهر وجود میگویند که وجوب وصف خاص اوست وکثرتش را ظاهر علم میگویند که
من حیث تعلقه بالحقایق الکونیه که امکان از لوازم اوست واین ظاهر وجود را که در مرتبۀ
ثانی صورت احدیتست وحدتیست حقیقی از سرایت احدیت در وی وکثرتیست نسبی
از سرایت واحدیت در وی. وان وحدتش باطن ظاهر وجودست که شامل شئون کلی
واعتبارات اصلی است. وان کثرت نسبی منشأ اسما وصفاتست. ظاهر علم را که در
مرتبۀ دوم صورت واحدیتست کثرتیست حقیقی از سرایت واحدیت در وی ووحدتیست
نسبی مجموعی از سرایت احدیت در وی. واین کثرت حقیقی را اعیان ممکنات وحقایق کونی
میخوانند. واین وحدت نسبی مجموعی را حضرت ارتسام وعالم معانی میگویند وبحر امکان که
ن والقلم در ضرائه عبارت وکنایت از وست واشارت بدوست. واما این برزخ که
درمیانه ظاهر وجود وظاهر علمست حقیقت انسانیه است. واز برای تحقیق آن مرتبه
دایرۀ دیگر انشا کرده شد چنانکه می‌بینی دایرۀ دوم اینست



درمیانه ظاهر وجود که وجوب وصف خاص اوست وظاهر علم که امکان از لوازم اوست وبرزخ
حقیقت انسانیست واین دایره را مقوس کرده شد بدو قوس بسبب خطی که مارست بینهما
وقوسی را بظاهر وجود مخصوص کرده شد وقوسی را بظاهر علم مخصوص کرده شد وخط وسطانی که
درین مرتبه صورت برزخیت اولیست بحقیقت انسانی مخصوص کرده شد چنانچه پیش ازین گفته
شد وچون قوس ظاهر وجود باعتبار کثرت نسبی منشأ اسماء الهی بود بیست وهشت اسم
الهی کلی در وی ثبت کرده شد وچون قوس ظاهر علم باعتبار کثرت حقیقی منشأ حقایق
کونی بود بیست وهشت اسم کونی کلی در وی ثبت کرده شد وچون حقیقت انسانیه هر دو
قوس را شامل بود وجامع لاجرم مظهر اسم جامع شد واین بیست وهشت اسم الهی وکونی

از نفس رحمانی که عبارتست از این تجلی ثانی ظاهر گشته است و عبارت از عالم و ما سوی الله
و موجودات ظهور این حروف کونیست از نفس رحمانی و ظاهریت همه عبارت از این نفس است با این
حروف و این نفس رحمانی با حروفی که از این نفس ظاهر گشته است از باطن متنفس که حقست ظاهر
گشته پس این حروف با این نفس رحمانی که اکنون ظاهریت حقست در باطن بوده است از روی
ظاهر بلکه عین باطن بوده است از روی حقیقت و او (نفس رحمانی) از این روکه باطنست اولست و از این
روکه ظاهرست آخرست. و کثرتی که بحسب ظاهرست خارج و حروف چنانچه گویی زید را مثلا سراست
و پا و دست و چشم و گوش و جوارح و روح و قلب و نفس و عقل و حواس و اعضا و قوای ظاهری
و باطنی که در حد و حصر نمی آید و این همه مجموع زیدست و کثرت این مجموع موجب کثرت زید نمیشود.
پس این تجلی ثانی و حروف نفس رحمانی که ظاهریت حقست موجب تکثر وحدت حق نمیگردد. اگرچه
ظاهرا کثرتی مشاهده است مثل عقل کل و نفس کل و طبیعت کل و جوهر هبا که هیولاست و عرش
و کرسی و افلاک و املاک و جنات و ارکان و موالید و انواع هر جنسی و افراد هر نوعی که در حد و حصر
نمی آید. چنانچه در زید گفته شد که روح و قلب و نفس و حواس و قوای ظاهری و باطنی موجب کثرت
زید نیست بلکه همه مجموع این هاست اگر شخصی مثلا دست زید بگیرد و بگوید که این زیدست
و هر عضوی از اعضای وی و یا هر قوتی از قوای وی ظاهرا و باطنا که بگیرد و یا فرض میکند و بگوید که
این زیدست این معنی خطا باشد چراکه اعضا و قوای زید چو بیحصر اند پس باید زید را چندین هزار زید
دیده باشد و این خلاف واقعست چراکه زید این مجموعست نه آنکه هریکی از این اجزا و قوا زیدست علی حده
غایة ما فی الباب آنچه او میگوید و دیده است عضوی از اعضا و جزوی از اجزا و قوتی از قوای زیدست.
پس بر این تقدیر هر که عقل کل را بگوید که خداست و نفس کل را و طبیعت کل را بگوید که خداست
و عرش و کرسی را و فلک و ملک را و نجوم و کواکب و شمس و قمر را گویند چنانچه در ابتدا ابرهیم علیه السلام
گفت فی قوله تعالی حکایة عنه فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب
الافلین همچنانکه جماد را بلکه هر چیزی را که ببیند گوید که خداست این معنی کفر کفر و زندقه باشد چه بحث
در آنست که این مجموع شی واحدست نه آنکه هریکی از این مجموع این مجموع باشد (یعنی خدا باشد) و لهذا میفرماید هو الاول
والآخر والظاهر والباطن و عالم کونه که اسم غیریت و سوائیت بروی اطلاق کرده میشود بر دو قسمت

عالم لطیف و آن عالم ارواحست از عقول و نفوس و عالم کثیف و آن عالم اجسامست که آن از محیط
عرش است تا مرکز خاک و این هر دو عالم بتمامها در این دائره ظاهر میشود چه این دائره اشارتست
بتعین و تجلی ثانی که آن نفس رحمانیست و تفصیل مفردات عالم ارواح و اجسام تا انسان که جامع کل است
و برزخیت کلیه اوست و این حروف بیست و هشت نفس رحمانیست که در این دائرهٔ دوم ثابت اند
پس این دائره محیطست بر جمیع عوالم لطیف و کثیف که در وی ثابت اند و بوی باقی و بوی ظاهر و رقّ
منشور در قرآن که کنایت از انبساط این نفس است و کتاب مسطور اشارت بثبوت عوالمست در وی
و صراط و میزان و جنت و نیران همه در حیطهٔ این دائره است چراکه در حدیث آمده است ارض الجنة
الکرسی و سقفها عرش الرحمن و منه تفجرت الانهار. و عرش و کرسی که مراتب جنت است و سبع کونست که
الحال در جوف کرسی اند فردای قیامت مطابق کریمهٔ اذا السماء انشقت درکات هفتگانهٔ دوزخ
خواهند شد که حد آن از مقعر فلک منازلست تا اسفل السافلین و هریکی حرفیست از حروف بیست
و هشت نفس رحمانی که در قوس دائرهٔ ثانی ثابتست چنانچه گفته شد بکرات و بیست و هشت
اسم کونی که در این قوس ظاهر علمست کلیات عالم ارواح و اجسام اند و هریکی را نیز دائره
ایست محیط بر جزویاتی که در حیطهٔ اوست و هر دائره نیز محیطست بر ما دون خود اگرچه
محاط ما فوق خودست چنانچه احاطهٔ عقل کل بر جمیع عقول و احاطهٔ نفس کل بر جمیع نفوس با وجود
آنکه نفس کل محاط عقل کلست و طبیعت کل که محاط نفس کلست و محیط جوهر هبا و عرش که محاط
این مجموع و محیط کرسی و این بیست و هشت اسم الهی که در قوس ظاهر وجود ثابت اند همچنانکه
اسما و کلیات الهی اند و هریکی را نیز دائره ایست محیط بر اجزای ما دون خود و اجزای او
بر اجزایی که ما دون آن اجزای خودست چنانچه گفته شد در قوس ظاهر علم و هر جزوی در حیطهٔ
کلی خود منضمه است از اسماء الهی و کونی و کلیات اسماء الهی در قوس ظاهر وجود و کلیات
اسماء کونی در قوس ظاهر علم منضمه شده پس هر دو جانب که قوس ظاهر وجود و قوس ظاهر علمست
اسما و تعینات الهی و کونی کلی و جزوی بجهه و حصر ظاهر گردد و هر اسم کلی الهی مظهر اسم کلی کونی

باشد و رب او و هر اسم کلی کونی مظهر اسم کلی الهی باشد و مربوب او و همچنانکه هر اسم جزوی الهی
مظهر و رب اسم جزوی کونی و هر اسم جزوی کونی مظهر و مربوب او و ظاهر وجود مظهر ظاهر
علم باشد و ظاهر علم مظهر ظاهر وجود و حقایق الهی مربوط در ظهور بحقایق کونی و حقایق کونی مشروط
در وجود بحقایق الهی و تمیز هر دو جانب منوط بحقیقت برزخی انسانی. واما حقیقت انسانی که عبارتست
از برزخی که منشأ قوسین است و حاصل و جامع احاطه بر جمیع حقایق الهی و کونی دارد بر خلاف دیگر حقایق که
ایشان را این احاطه که او راهست نیست بلکه هر یک از ایشان اسمی که رب ایشانست نمیدانند و جز وی را تسبیح
و عبادت نمیکنند و انسان بحسب جمعیت حقایق الهی و کونی جمیع اسما را میداند و تسبیح و عبادت میکند
و آیت وعلم آدم الاسماء کلها دلالت بر جمعیت مذکور میکند. و چون بنابر آنکه گفتیم قوس ظاهر وجود و قوس
ظاهر علم را که باطن و ظاهر این حقیقت انسانیست می بینی که جمیع حقایق الهی و کونی را محیطست و
جمیع اجزا و قوای روحانی اوست و او بحسب جمعیت کل مجموعست پس سجود ملائکه او را خضوع جزو باشد
مر کل خود را. اما اجناس عالیه که امهات صفات حقند مثل حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر
و کلام و حقایق ایشان هر دو در این برزخ ثانی انسانی ثابتست و هر یکی بر یکدیگر مشتمل اند بابذلک
تمیزی. اما این برزخ که بین الاحدیت والواحدیت است باعتبار حاملیت او مر تجلی اول را
حقیقت محمدیست صلی الله علیه وسلم و این برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست و حقایق
دیگر کاملان از انبیا علیهم السلام در این برزخ ثابتست بلکه حقایق انبیا علیهم السلام عین اوست
چنانکه حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم عین برزخیت کبراست و این برزخیت کبری که اول قاب قوسین
احدیت و واحدیتست غایت معراج محمدیست علیه الصلوة والسلام و او ادنی اشارت باتحاد قوسین
احدیت و واحدیتست بواسطه اکتتام خط برزخی که سبب انقسام دایره بود بقوسین در سطوت
نور تجلی ذاتی و این برزخیت ثانیه صغری که قاب قوسین ظاهر وجود و ظاهر علمست غایت
معراج انبیا و دیگرانست علیهم السلام و نسبت با ایشان این قاب قوسین ظاهر وجود و ظاهر
علم منمحی میگردد و تجلی ذاتی که با ایشان مخصوصست عبارت از آن اتحادست بواسطه
اختفاء برزخیت در سطوت ظهور نور تجلی ذاتی و لکن علم غلبه یکی از امهات صفات که حقایق

ایشان اند بر این برزخ ثانی ثابتست و اثر آن غلبه در کتب احکام و اذواق و مشارب ایشان ظاهر است
و سخن در این دایره و اسرار آن غایت و نهایت ندارد بر همین اختصار کنیم که وقت عزیز است و
کار بهتر از این در پیش والله یقول الحق وهو یهدی السبیل والحمد لله اولاً وآخراً
وظاهراً وباطناً

شیخ محمد شیرین مغربی نك

جام جهان نما ترجمه سی

مترجمی :

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد وشکر بی عد بر ذات اجلّ واعلایه سزادرکه وحدتی؛ احدیت وواحدیتك منشائی، ازلیت وابدیتك مرآتی، باطن وظاهرك رابطه سی، اوّلیت وآخریتك واسطه سیدر. حد فاصل اولمغه اشارتدر، برزخ جامع اولندن عبارتدر، حقیقت محمدیه ده اودر.

ثنای بی نهایتده بر حضرتك قیدیدرکه - کمال ذاتی واسمائی یه اجمالاً شعوری تضمن و وجود، علم، نور، شهود اعتبارینی شامل بولونان تعین اوّل وتجلی اوّل ایله تعین ثانی وتجلی ثانی یه باعث اولدی. تعین ثانی ایسه کمال ذاتی واسمائی یه تفصیلاً شعوردن عبارتدر.

واحدیت حیثیتیله اولان تجلی ثانی ایله ده الوهیت مرتبه سی تعین ایتدی که ظاهر وجودی شاملدر، وجوب ده اونك وصف خاصیدر.

کذا ظاهر علمی شاملدرکه امکان اونك لوازمندندر.

کذا حقیقت انسانیه یی شاملدرکه وجوب ایله امکان آراسنده برزخدر.

سیده

صلوات نامتناهی اوهادی ومهتدی یه الیقدرکه بوتون حقیقتلر، بوتون روحلر، بوتون جسملر؛ اونك حقیقتنك، روحنك وجسمنك تفصیلیدر. اونك حقیقتی، روحی وجسمی ایسه بوتون اشیانك اجمالیدر.

اولاد و اصحابنه ده تسلیمات و ترضیات اهدا ادرز که عرصهٔ شریعتك حاملی
و نقشه اصل و فرعنك ناقلیدرلر . رضوان الله علیهم اجمعین .
اما بعد علم توحیدك طالبی و تحقیق و تجریدك محبی قدیمی بولونان احبابدن
بعضیلری ائمهٔ تصوفك کتابلرینی لایقیله آكلایامادقلری و اونلرك مآلندن
بقیه کسب ایده مدکلری ایچون « علم توحیدك کلیاتی و مراتب توحیدی
جامع بر رساله یاز . هر مرتبه ایچون بر دائره ترتیب ایدرك او مرتبه‌نك
صورتنی او دائره‌ده گوستر . صور محسوسات آنلرك اخطاریله ده معانی
و معقولات قاپیلرینی آچ » دیو بو فقیردن التماسده بولوندیلر .
بن ده طلبلرینه اجابت ایدرك بعد الاستخاره بو دائره‌نك انشاسیله
مشغول اولدم و آدینی (جام جهان‌نما) قویدم .
شو مختصری خطا و زللدن محفوظ قیلماسنی جناب حقدن تمنی ایدرم .
الله علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر .

بو رساله ایکی دائره‌لی و هر دائره ایکی قوسی و قوسین آراسنده
برزخ بولونان بر خطی مشتملدر .
برنجی دائره : احدیت ، واحدیت ، وحدت ایله اعتبار وجود ، علم ،
نور ، شهود ، تعین اول و تجلی اولدن باحثدر .
ایکنجی دائره‌ده وصف خاصی وجوب اولان ظاهر وجوددن و امکان ،

هر ایکیلرز، یعنی احدیت و واحدیت مرتبه‌لرینه وسائطی اعتباریله وحدته

«برزخ» آدی ده اطلاق اولونور.

ایشته او وحدت، احدیت و واحدیتك عینیدر. نته‌کیم مرتبهٔ ذاتده

علم، عالم، معلوم ده بویله‌در. زیرا او مرتبه‌ده عالم کندیدر، معلوم

کندیدر، علم ده کندیدر. لکن عالمیته، معلومیته، علم آیریجه

باقلیجه اولورسه ده دیرزکه علم: عالم ایله معلوم آراسنده بر نسبتدر.

احدیت و واحدیتله وحدتده بوڭا قیاس ایت. زیرا وحدتك ده ذاتی

ایکی اعتباری واردر. بری: تعدد و نسبتك انتفاسی حیثیتیله درکه

ذاتی بو اعتبار ایله «احد» دیرلر. دیگری تعدد و نسب حیثیتیله‌درکه ذاتی

بو اعتبار ایله ده «واحد» تعبیر ایدرلر. وحدت، بو ایکی اعتبار آراسنده

وسطیت حکمنده بولندقلری ایچون طرفینك عینیدر.

بو مرتبه‌نك و ایکی اعتبارك تحقیقی و تفهیمی و ذهنلرده استقراری ایچون

شویله بر دائره یاپیلمشدر.

[دائره‌نك شکلی متن رساله‌ده بولوندیغی ایچون ترجمه‌یه نقل ایدلمشدر]

بو دائره، اورتاسندن گچن بر خط واسطه‌سیله ایکی قوسه آیریلمشدر.

برنجی قوسه «احدیت»، دیگرینه «واحدیت» دینیلیر. آرالرینده برزخ

بولونان خط وسطی ایسه «وحدت» «قاب قوسین» و «تجلی اول»

حکمی بولندیغی اعتباریله «حقیقت محمدیه» صلی الله علیه وسلم تسمیه اولونور.

احدیت

قاب قوسین او ادنی و حقیقت محمدیه و تعین اول

وحدت

واحدیت

واحدیت قوسی دورت قسمه منقسمدر. وجود، علم، نور، وشهوددن
عبارت اولان اعتبارات اربعه او دورت قسمه درج ایدلمشدر. زیرا
حق تعالی بو تعینه اول ایله — که وحدتدر — کندینه تجلی ایتسه، کندینی
بولسه و کندینک ذاتیتی ایله همحضور اولمشدر. فقط بو ادراک
وحضور؛ تقدم جهل، استتار، فقدان، غیبت کبی شیلرک
توهمی اولمقسزیندر. اعتبارات کثرت اولان شو ظهور و اظهار و شهودی
قوس احدیتدن زیاده قوس واحدیته درج ایتمک مناسبدر. چونکه
او حضرت، یعنی رتبه ده بو اعتبارات بربرندن ممتاز دگللردر. بلکه
یکدیگرینک عینی درلر.

بوندن باشقه بو تجلی اول، اجمالاً وکلیاً کمال ذاتی و اسمائی یی متضمندر.
زیرا کمال تفصیلی، حقایقک بربرندن تمامیله تمایزینه متوقفدر.
نتیجه کم آشاغیده بیان ایدیله جکدر. حالبوکه غلبهٔ وحدتک حکمیله
او رتبه ده حقایقک تمایزینه امکان یوقدر. و غنای مطلق،
کمال ذاتینک لازمه سیدر. غنای مطلق ایسه ازلدن الی الابد
ظهور ایده جک تفصیلاتک شهود کلی ایله مشاهده سیدر که
جنابحق بو شهود کلی ایله اونک تفصیلندن مستغنیدر.
او حالده بوراده مطلوب اولان کمال اسمائیدر. کمال اسمائیده ایسه
عالمده تفصیل، آدمده التفصیل بعد الاجمال شرطدر.

ظاهرده بولوطك آلتنده واوستنده هوا بولونور. قول نبویه کی (ما فوقه هواء وما تحته هواء) جمله سیله اوراده نفی، سائلك (عماء) کلمه سنده بولوط معناسنی آکلادیغنی ایچیندر.

بو مرتبه یه اوندن طولایی عماء دینیلمشدر که ظهوریله وجود حقیقی گونشنی بر پارچه ستر ایتمشدر. نیته کیم بولوطده ظاهرده قرص شمسی اورتر.

بو مرتبه یه تعین و تجلی ثانی، مرتبهٔ الوهیت، اسم الله، فلك الحیاة و عماء دینیلدیگی گبی وجودك مرتبهٔ ثانیه سی اولدیغی ایچون الف فصله حرف باده تعبیر ایدیلیر.

٧٨٥ سنه سی ایچنده محرر حقیر بو سطرلری یازدیغی بر گیجه ده رؤیاسنده بر شخص گوردی که بر کاملدن روایت ایده رك شویله دیوردی:

اگر حرف با اولماسه یدی ظاهرده، حقی عیاناً گورورلردی. اهل اسرار عندنده حرف بانك معناسی سببدر. سبب ایسه مسببك حجابیدر. نیته کیم مصنوعه معرفتی اولنقله برابر دلیل؛ مدلولنك، صنعده صانعك حجابیدر.

بعضیلری ده (بالباء ظهر الوجود وبالنقطة تمیز العابد عن المعبود) دیمشلردر.

(با) ده نقطه: وجود حقیقی نظهری بولونان مرتبهٔ وجودك ایکنجی مرتبه سی اولمه معناسیله وجود حقیقی نك تعینی اولمه ده ممکندر که وجود حقیقی اونکله ظهور ایتمشدر.

[illegible]

(ما البا ذظهر الوجود) قولنده کی وجوددن ، وجود موجوداتك مقصود
اولماسی امکانی ده وار ـ که بوتون موجودات حرف ما ایله ظهور موجودایلشلر ـ .
ایکنجی تعینه وتجلّی ، تعینه اوّلك بر نفسی وظهوری اولدیغی ایچون تعینه اوّل
صورتیله ظهوردر . تعینه اوّل ؛ احدیت ، واحدیت و برزخیتی مشتمل اولدیغی
گبی بو مرتبه ده وحدت ، کثرت وآثارن فاصل وجامع بولونان برزخی شاملدر .
اونك وحدتنه (ظهور وجود) دیرلر که وجوب ، وصفنك امیدر . کثرته ده
(ظهور علم) دیرلر که حقایق کونیه یه تعلقی حیثیتیله امکان ، اونك لوازمندندر .
ظهور وجودك مرتبهٔ ثانیه ده ـ که صورت احدیتدر ـ احدیتك سرایتنه
حقیقی بر وحدتی ، واحدیتك سرایتندن ده نسبی بر کثرتی واردر .
ایشته او وحدت ، ظهور وجودك بالجمله شؤونه کلیه و اعتبارات اصلیه یی
شاملدر . نسبی کثرت ایسه اسما و صفاتك منشأیدر .
ظهور علمك بو ایکنجی مرتبه ده ـ که واحدیت صورتیدر ـ واحدیتك سرایتنه
حقیقی بر کثرتی ، احدیتك سرایتندن ده نسبی مجموعی بر وحدتی واردر .
او حقیقی کثرته (اعیان ممکنات) (حقایق کونیه) دیرلر . نسبی مجموعی
وحدته ده (حضرت ارتسام) و (عالم معانی) تعبیر ایدرلر . کذا
(بحر امداد) نامنی ویررلرکه قرآنده کی (ن والقلم) اوندن کنایت واوڭا
اشارتدر .
ظهور وجود ایله ظهور علم آراسنده کی برزخه گلنجه :

حقیقت انسانه‌در . او رتبه‌نك تحقیقی ایچیده‌ده شویله بر دائره ذهاب ایلمشدر .
[ایكنجی دائره‌نك شكلی ده متنده موجوددر]

وصف خاصی وجوب اولان ظهور وجودك و امكان ، لوازمندن بولونان
ظهور علمك و حقیقت انسانیه برزخنك بیانی

آرادن كچه بر خط ایله بو دائره‌ده ایكی یه آیریلیرسه ، بر قسمی ظهور وجوده
بر قسمی ظهور علمه ، — بو رتبه‌ده برزخیت اوطه صورتی بولونان — خط وسطی‌ده
حقیقت انسانیه‌یه تخصیص ایدیلمشدر . نیته‌كیم اولجه‌ده سویلنمشدی .
ظهور وجود ، كثرت نسبیه اعتباریله اسماء الٰهیه‌نك منشأی بولوندیغی
ایچین او قوس داخلنه ٢٨ اسم كلیٔ الٰهی درج ایدیلمشدر .
ظهور علم ده كثرت حقیقیه اعتباریله حقایق كونیه‌نك منشأی اولدیغی
ایچین او قوس داخلنه ٢٨ اسم كلیٔ كونی یازیلمشدر .
حقیقت انسانیه ایسه هر ایكی قوسی شامل و مظهر اسم جامعدر .
بو ٢٨ اسم كلیٔ الٰهی و كونی — تجلی ثانیدن عبارت اولان — نفس
رحمانی‌ده ظهور ایتمشدر .

عالم ، ماسوی الله و موجودات ؛ نفس رحمانیدن حروف كونیه‌نك ظهوریدر .
ظهور نتیجه‌ده بو حروفك بو نفسده ظهور ایتماسیدر .

نفس رحمانی ، کندیسنده ظهور ایدن حروف ایله متنفس، یعنی
حقك باطننده ظهور ایلمشدر . اوحالده بیشمدی حقك ظاهری
اولان نفس رحمانی ، ظاهره گوره باطنده بولونویوردی . حقیقتده
ایسه عینه باطن ایدی .

نفس رحمانی باطن اولماسی اعتباریله اوّل ، ظاهر اولماسنه گوره ده آخردر .
ظاهر اعتباریله کثرت قابلِ وحدتدر . مثلا زیدك باشی ، آیاغی ، الی ،
گوزی ، قولاغی ، جوارحی ، روحی ، قلبی ، نفسی ، عقلی ، حواسی ،
اعضاسی ، ظاهری باطنی قواسی واردر که حد و حصره گلمز . اویله ایکه
بونلرك مجموعی زیددر . بو مجموعك کثرتی زیدك ده کثرتی موجب اولادیغی
گبی حقك ظاهری بولونان تجلّی ثانی ونفس رحمانی ده وحدت حقك
تکثرینی ایجاب ایتمز .

واقعا ظاهراً عقل کل ، نفس کل ، طبیعت کلّیه ، هیولا ، اولاف
جوهر هبا ، عرش ، کرسی ، افلاك واملاك ، جنات ، ارکان ،
موالید ، هر جنس ونوعك افرادی کبی حد و حصره گلمیه جك کثرت
مشاهده اولونور . فقط زید مثالنده سویلدیگیمز وروح ، قلب ،
نفس .. الخ شکلی کثرتك ، زیدك ده کثرتی موجب اولمادیغی کبی
بونلرده وحدت حقك کثرتی ایجاب ایتمز . بلکه بونلرك مجموعی اودر .
مثلا بری ، زیدك الی طوقنسه ده زید بودر لیسه ، کذا ظاهری
وباطنی اعضا وقواسندن هر بری ایچیه عینه اسناد ده بولونمقده اولور .

چونکه زیدك اعضا وقواسی متعدد بولندیغی ایچون هر برینه زید در دیمك
بیکلجه زید گورمك اولورکه بو، خلاف واقعدر. زیرا زید، او
مجموعدن عبارتدر. اعضا وقواسنك آیری آیری هر بری دگلدر.
بو تقدیرده لهذا کیم: عقل کل، نفس کل، طبیعت کلیه، عرش وکرسی،
فلك وملك، نجوم وکواکب، شمس وقمر، کذا جمادات وهکذا دیگر
شی ایچون الله در! دینلمك اولورسه بو سوز، کفر وزندقه اولور.
حیث بو مجموعك شئ واحد اولدیغیدر. یوقسه او مجموعدن برینك
الله اولدیغی دگلدر. بونك ایچون قرآنده (هو الاول والاخر و
الظاهر والباطن) بویورلمشدر.

كذلك غیبت وشهادت اسملری اطلاق ایدیلن عالم کون ایکی
قسمدرکه بری (عالم لطیف) دیگری (عالم کثیف) در.
عالم لطیف: عقول ونفوسدن مرکب عالم ارواحدر.
عالم کثیف: عالم اجسامدرکه محیط عرشدن مرکز ارضه قدردر.
بو ایکی عالمده بو دائره ده گوریلور. چونکه بو دائره، نفس رحمانی
اولان تعینه وتجلیء ثانی‌یه اشارتدر. ارواح واجسام عالملرینك انسانه
وارنجه‌یه قدر - که حاصل کلمه وبرزخیت کلیه اونده‌در - تفصیل
مفرداتی ونفس رحمانی اولان کلمه‌لری سکز حرف بو دائره ده مندرجدر.

اوحالده بو دائره كنديسيله ثابت وباقى وفقط اولان بوتون عوالم لطيفه وكثيفه يى محيطدر . قرآنده كى (رق منشور) بو نفسك انبساطندن كنايت ، (كتاب مسطور) ايسه عوالمك اونده كى ثبوتنه اشارتدر .

صراط ، برزخ ، جنت ، نيران هپسى ده بو دائره نك احاطه سى داخلنده در . چونكه حديثده (ارض الجنة الكرسى وسقفها عرش الرحمن ومنه تفجر الانهار) وارد اولمشدر . جنتك رابع اولان عرش وكرسى ايله آراسى جوف كرسيده بولونان سبع سموات ، قيامت كوننده (اذا السماء انشقت) آيت كريمه سى موجبجه جهنمك يدى طبقه سى اولاجقدر كه اونك حدى ، فلك قمرك مقعرندن اسفل السافلينه قدردر .

ايشته بونلرك هر برى ، نفس رحمانينك يكرمى سكز حرفندن بر حرفدركه ايكنجى دائره قوسنده ثابتدر . نيته كيم مكرراً سويلنمشدى .

كذا بو فقط هر علم قوسنده كى ٢٨ اسم كونى ، ارواح واجسام عالملرينك كلياتيدر . هر برينك بر دائره سى واردر كه احاطه سى داخلنده كى جزئياتى محيطدر . هر دائره ده مافوقنك محاطى اولمقله برابر مادوننى احاطه ايتمشدر . عقل كلك جميع عقولى ، نفس كلك جميع نفوسى محيط اولمقله برابر نفس كلك عقل كل ايله محاط اولديغى كبى . كذا طبيعت كليه نك نفس كل محاطى اولديغى مثلو جوهر هبانك محيط وعرشك بو ذكر اولنانلرله محاط اولمقله برابر كرسى يى محيط اولديغى كبى .

فقط هر وجودده ثابت اولان ٢٨ اسم الهيده بوليلجه اسماء كليه الهيه در .

هر برینك بر دائره‌سی واردر كه ماسواسنده كی اجزایی و اونك اجزاسنی محیطدر .
نیته كیم حضرت علم قوسنده سویله‌نلدی .

اسماء الهیه و كونیه ایله كلیات اسماء الهیه‌نك هر جزئی حضرت وجود
قوسنده و كندی كلیسی حیطه‌سنده ، كلیلقده اسماء كونیه‌ده حضرت علم
قوسنده متعیندر . بناءً علیه حضرت وجود و حضرت علم قوسلری اولان
ایكی جانبده اسماء و تعینات الهیه و كونیهٔ كلیه و جزئیه ـ كه حدوحصره
كلمز ـ ظاهر اولور .

اسماء كلیهٔ الهیه‌دن هر بری ، بر اسم كلیٔ كونینك مظهری و ربی
اولدیغی كبی هر اسم كلیده اسم كلیٔ الهینك مظهری و مربوبیدر . نیته كیم
اسماء جزئیهٔ الهیه‌ده اسم جزئیٔ كونیلرك مظهری و ربی اولوب
اسم جزئیٔ كونیلر اونلرك مظهری و مربوبیدر .

حضرت وجود ، حضرت علمك مظهری . حضرت علم ده حضرت وجودك مظهریدر .
حقایق الهیه‌نك ظهوری حقایق كونیه‌یه مربوط ، حقایق كونیه‌نك
وجودی ده حقایق الهیه ایله مشروطدر . هر ایكی جانبك تمیزی ایسه حقیقت
برزخیهٔ انسانیه ایله منوطدر .

حقیقت انسانیه‌نك ـ كه قوسینك منشائی و فصل و جامع بر
برزخدر ـ الهی و كونی جمیع حقایقه احاطه‌سی واردر . اونده كی
احاطه حقایق سائره‌ده یوقدر . اونلر ، كندی بیلری بولونان
اسمدن باشقه‌سنی بیلمزلر و اوندن غیریسنه تسبیح و عبادت ایتمزلر .

انسان ایسه جامعیتی حسبیله بوتون اسمالری بیلیر و تسبیح و عبادتده بولونور که
(وعلّم آدم الاسماء کلّها) بو جامعیته دلالت ایدر .
فنا هر وجود و فنا هر علم قوسلرینه ایی دقت ایدەرسەك گورورسك که
حقیقت انسانیه نك باطنه و فنا هریدر . الٰهی و کونی بوتون حقایقی محیطدر .
جامعیتی حسبیله کلّ مجموعدر . بناءً علیه اوکا ملکلرك سجده‌سی جزئك
کلّنه خضوعیدر .

حیات ، علم ، ارادت ، قدرت ، سمع ، بصر ، کلام گبی صفات
الٰهیه‌نك امهاتی بولونان اجناس عالیه ایله بونلرك حقایقی ، برزخ ثانی
انسانیده ثابتدر . و هر بری جزئی برتمیز ایله یکدیگرینه شاملدر .
لکن احدیت ایله واحدیت آراسنده‌کی برزخ ـ تجلّیء اولی حالتی
اعتباریله ـ حقیقت محمدیه‌در (صلّی الله علیه وسلّم) . بو حیث اولونان
برزخ ثانی اونك صورتیدر . انبیاء علیهم السلامدن دیگر کامللرك
حقایقی بو برزخ ثانیده‌در ، بلکه حقایق انبیا اونك عینیدر .
نتیکم حقیقت محمدیه صلّی الله علیه وسلّم برزخیت کبرانك عینیدر .
احدیت و واحدیت قاب قوسینك اولی اولان برزخیت
کبری ، معراج محمدی علیه الصلاة والسلامك غایتیدر .
(او ادنی) ده احدیت و واحدیت قوسلرینك اتحادینه اشارتدر .
بو اتحاد ، دائره‌نك قوسینه آیرلماسنه بادی اولان خط برزخینك

اكتسابی واسطه‌سیله‌در .

مظهر وجود ایله مظهر علمك قاب قوسینی اولان برزخیت ثانیهٔ صغری ،
دیگر انبیا علیهم السلامك غایت معراجیدر . اوراده نسبةً ده مظهر وجود
و مظهر علم قوسینی متحد اولور . اوراده مخصوص اولان تجلی ذاتی ، تجلی
ذاتی نورینك ظهور سطوتی برزخیتك اختفاسیله حصول کلی اتحاددر .
لکن کندیلرینك برزخ ثانیده ثابت اولان حقیقتلرینه گوره امهات صفات
الهیه‌دن برینك غلبه‌سی ظاهردر . حتی او صفتك غلبه‌سی کتابلری
محکمنده ، کذا مذاهب و شریعتلرنده ده ظاهردر .

بو دائره‌نك اسرارینه دائر سویله‌نیله‌جك سوزلر زیاده‌در لکن
بو قدرله اکتفا ایده‌لم که وقت تحملیدر . و اوکزده یابیلماسی موجب
داها نافع اثرلر واردر .

والله یقول الحق وهو یهدی السبیل والحمد لله اولاً وآخراً و ظاهراً و باطناً .

ختام ترجمه : ١٢ ذی القعده ١٣٤٦ و ٢ مایس ١٩٢٨

ختام تبییضه ١٩ ،، ١٠ ،،

م . نجیب کوکی

٦

یك نسق اخشاوكوبی آن هر
خاص ازبرای دعاشر ملهمه

بتیجه یك نسق واقع اولدی ابیات شریفه
هیس جناب پیر دستگیر افندیمزه
دعای خاص اولرق الهام اولنمشدر
یعنی خاصةً دعا ایچون ملهم ابیات
شریفه‌در دیمك ایستدم
ترجمهٔ علیه‌لری قصد ایتدیکم بر معنای لطیفی
تضمین ایتمکله داها خوشدر

مولانا جامی یه حرفیله بری
گوتریسه نظم اتمیه اولدیغی شعری!

نمازده خاطره گلدی بر دیسه
حال بوکر اویاوه یك صحیحا ابسه
حیرده بیك ظریف ذات اولان مولانا جامی
عرفانك تمثالی، او ذات سامی
گوکلرك دیسه که: بیلمملك عبث
سزده صادر اولمسه نمازده حدث
مادام که آبدستسز قیلمشسك، قضا
ایلملك نمازکی در شکا ایدیه اقتضا

لكن فاجعه الحاصله [illegible] آقادن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]